
کتابخانه
مجلس شورای ملی
۳



صاحبه محمد علی

شرح مختصر حضرت خواجه طوسی

در معرفت تقویم

نگاشته بدر طبری


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
۲۱۴۷
۲۱۴۷


شرح مختصر حضرت خواجه طوسی
در معرفت تقویم
نگاشته بدر طبری
بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
۲۱۴۷


قد كان لغيري وسيكون كما كان
وانا العبد عطار عفي عنه
داخل کتابخانهٔ مجد الدین
نمره ٨١٨
١٨٦٢



همین ترکیب و تسهیل این تالیف واجب است و ضرورت پس چون تا ازین نوع علوم
گذشته نمود از تنبیهات رتبه کمالی و ابقای جاه و آن نفع بر بدن همت بر آن مصروف داشتند
و چون در آن باب سعی بود که همت عمر انسانی صرف علمیه گرداند که [illegible] باشند که اگر
قضایا که [illegible] و تسهیل جهت نتیجت بدایا رسانند و دور تحویل طبیعی و [illegible] تحوفات
و عادات و انات محفوظ و [illegible] علم شریف که از اصل علوم است پیدا کردند
تا اگر در عاقبت [illegible] با خطیه رسانند و دیگر از [illegible]
و کسوفات و [illegible] نابت و خسوفین [illegible] و تحویلات به لحظه و بار و اشتمال
آنچه که در باید احتراز نمایند تا از مضرت آن [illegible] سالم مانند و بسبب فواید این
علم شریف دانایان و علما و اهل فن [illegible] محترم باشند و محتاج الیه ملوک
و سلاطین و جهال و عوام بسبب [illegible] بدیشان تشبه نمایند و اظهار
علوم کنند و همیشه مردم بی تمیز خود را از [illegible] دانند و فرق میان عالم و جاهل نتوانند
کرد و جهال بمدخل در این علم نتوانند کرد و [illegible] ظاهر شود و محصلان و مستعدان در تحصیل
فاتر شوند و [illegible] این علم ذلیل و بی وقع و حقیر و ذلیل شود و مردم از آن مستغنی گردند و
فواید آن مندرس گردد و [illegible] مشکلات [illegible] بود آنان
نیز [illegible] شوند و به علوم محتاج گردند و کد و سعی نمایند تا به اصول و فروع این علم مطلع گردند
و از فواید آن متمتع یابند بار بسبب مدخل جهال و عوام بطریق پیشین ذلیل و حقیر و [illegible]
گردد و [illegible] حال پیدا شود و همیشه برین نسق و ترتیب است جهل و علم با هم [illegible] اند یکی
غالب و یکی مغلوب و میباید دانست که درین دور که [illegible] کسی نا بود است و مستعدان از تحصیل
باز مانده اند و جهال مدخل کرده اند و این علم بی وقع و حقیر شده و با وجود این معنی
قومی دیگر پیدا شده اند که ادراک ایشان ازین علم [illegible] مشغولیم [illegible]
روا [illegible] کرده اند [illegible] این علم و این [illegible] با طراف عالم منتشر کرده تا استادی

یعنی علم نجوم صح

دور میکنند صح

متمیز صح

[illegible] کمال و تخصیص [illegible] آنکه [illegible] و [illegible] شد و [illegible]
[illegible] وقت همت بر آن مصروف شد و [illegible] که مختصر تقویم را که
نوشته [illegible] حکیم [illegible] فضلا [illegible] عالم [illegible] سلطان [illegible]
افضل [illegible] خواجه نصیر الملة و الدین محمد بن محمد الطوسی قدس الله سره [illegible]
[illegible] مصطلحات [illegible] ایضاح [illegible]
[illegible] عبارات [illegible] واقف گردند [illegible]
کتاب [illegible]
کتاب [illegible] مختصر [illegible] و معرفت تقویم [illegible]
تقویم و احکام تقویم [illegible] باشد و [illegible] از اقسام حکمت [illegible] اهل صناعات [illegible]
[illegible] رصد [illegible] سیاره [illegible]
نصف النهار [illegible] استخراج کنند [illegible]
ثبت کنند و قرانات و اتصالات کواکب [illegible] امتزاجات قمر و اجتماعات و استقبالات
بنویسند و در وقت آنکه آفتاب باول [illegible] طالع بیرون آرند و آن را طالع سال
خوانند و همچنین طالع تحویل سرطان و میزان و جدی بیرون آرند و آن را طالع فصل تابستان
و خزان و زمستان خوانند و هر فصل سال را احکامی که مقتضای آن فصل باشد بنویسند
و همچنین احکام اتصالات کواکب و احکام اجتماعات و استقبالات و اختیارات جزوی
که از صلاح حال قمر [illegible] و بحسب امتزاجات او با کواکب سیاره معلوم شود و بودن
قمر در هر منازل را هر روزی بنویسند و همچنین تواریخ و غایه ارتفاع آفتاب
از نصف النهار و عدد ساعات مستوی در هر روزی و عرض کواکب در هر
نصف النهار هر روزی بنویسند و این مجموع را تقویم خوانند و باشد که زوائد چند
بحسب عادت هر قومی بیارند و از ینها غیر احکام فروع ریاضیت و احکام فروع [illegible]

وخسوف و کسوف و قران و طالع اجتماعات و استقبالات صح

و از اول نسخه تا آخر فصل شانزدهم بحث فروع ریاضیست و ازانجا تا آخر بحث
فروع طبیعی و مقصود تفسیر بحساب جمل کرده که فروع ریاضی موقوفست بر اعمال
و ازین جمله اعمال زیجی معلوم میشود پس مختصر باشد و تقویم اعداد اولیست تا کواکب را توالی
بروج و اوراق و دوائر مشهور را بحساب میاید تقویم میگویند که به ترتیب طالع حروف
شش ازان بعد و حساب بعد هر کوکبی را از اول حمل میکنند و در او بر ابتدای دوازده گانه
با رقام ثبت میکنند امکان دارد که موافق آن باشد که در فلک واقع است و امکان
دارد که موافق نباشد و حکم کتابت خود را ازین سبب حصه درساخت بحساب جمل و بعد
ازان بتواریخ جهه آنست که دانستن تقویم موقوفست بدانستن زمان و دانستن زمان
از تاریخ معلوم میشود و ایام حیات را احتیاج داشت بتاریخ جهه او نیز ان تاریخست
مشتمل بر سی فصل فصل اول در حساب جمل حساب جمل عبارتست از وضع ارقام
اعداد بحروف ابجد که اعداد ارقام در بنا و هم در زیجات بدان ارقام نویسند و
اهل تنجیم حساب زیج و تقویم را بحروفات جمل اعتبار کرده اند نه بحروفات تهجی و
هندسه اگر اعتبار کردندی التباس بسیار زیادتی کتابت لازم آمدی و اگر بر ارقام
هندی اعتبار کردندی التباس هم زیادتی کتابت لازم آمدی فبنا بر آن بر
ترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ از ابجد
تا ضظغ هشت جمله است و ازین هشت چهار جمله چهار حرفیست که شانزده حرف
باشد و چهار جمله باقی سه حرفیست که دوازده حرف باشد و مجموع بیست و هشت
حرف بود و درین هشت جمله هیچ حرف مکرر نمیشود و نقلست که ابجد حکیمی بود که او را هفت
فرزند شده بود و نام هر یک را ازین ۲۸ حرف ترکیب کرده بنوعی که هیچ حرف مکرر
نیست پس بنابرین حروفات که بر ترتیب یاد شد از ا تا غ حروفات ابجد و حروفات جمل
نیز گویند برین گونه ا یکی ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه ی

چون کمی [illegible] چهل [illegible] و یقین بود جهد
[illegible] مقصود [illegible] تصحیح [illegible] مقصد
[illegible] از اعداد [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] این حروفات [illegible] باشد که [illegible]
باشد میان [illegible] و [illegible] اجتماع [illegible]
نیست زیرا که برقم هندی [illegible] کرد بخلاف اعداد نجوم که احتیاج ترقیم شود
و زیادتی کتابت و هرگاه که کاف را ترکیب کنند با عددی دیگر تبیین شد تا فرق باشد
میان کاف و لام و هرگاه که نون را ترکیب کنند با عددی دیگر نقطه بنهند تا مشتبه
نشود و بلی که ترکیب کنند با عددی دیگر و نون فقط برا بو صورت بعضی از دایره بکشند
و آخر او را بمیل دهند تا فرق باشد میان نون و واو و همچنین قاف را میل دهند
تا فرق باشد میان ف و قاف و فرق میان س و ش نقطه است ظاهر بود
و ری که دویست است نقطه بنهند تا فرق باشد میان ر و ز مناسب آن بود که ز
را نقطه ننهادندی میگویم که چون ز ترکیب [illegible] از جهه آن ز را نقطه ننهادند و
این جمله بیست و هشت عدد است نه احاد و نه عشرات و نه مات و یکی الف اکثر
نسخ که در نظر بود الف بود و در بعضی الوف و عبارت متن دلالت بر هر دو وجه میکند
اگر اعتبار حروفات ۲۸ گانه که از برای عدد وضع کرده اند که نه احاد و نه عشرات
و نه مات و یکی باقی که غ است الف باشد و اگر اعتبار مراتب میکنند الوف مناسب
باشد چه از یکهزار تا نه هزار الوف میگویند بدانکه در شمار محتاج میشویم بدانستن مراتب
و مراتب بر دو نوع است یکی بسیط که اصل است و دیگر مرکب اما اصل بر چهار نوعست
اول از یکی تا نه احاد گویند دوم از ده تا نود عشرات و سوم از صد تا نهصد مات گویند

و ردیف از یکم [illegible] تا نه هزار الوف کرده اند و تمامی کتب آنست که حاصل شود از ترکیب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که الوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لازم می [illegible] مرکب [illegible]
مثلا [illegible] آورده است از
برای عدد او حروف [illegible] که مرکب نیست از عشرات و آحاد و نسبت آنکه کتابت مرکب
[illegible] او حروف [illegible] جمل بطریق تلفظ [illegible] و در یک عشره [illegible] افتاده که در ٥
تلفظ که فارسیان میکنند [illegible] مقدم میدارند [illegible] و همچنین در کتابت
حروف اکثر [illegible] مقدم میدارند [illegible] که [illegible] تلفظ فارسیان نسبت مخالف
و اگر همچنین [illegible] لفظ و کتابت مخالف
می باید [illegible] آورد که چون [illegible] لفظ و کتابت مخالف است
و در یک [illegible] یکی مخالف و یکی موافق باشد پس مثال آورد
[illegible] و شناخته
و [illegible] هر گاه که ترکیب الوف با ما بقی [illegible] هفت قسم میشود [illegible]
و عشرات و احاد و کنند یا ترکیب الوف بهر یک از اینها فقط کنند یا ترکیب الوف با
مائت و عشرات کنند یا ترکیب الوف با مائت و آحاد و کنند یا ترکیب الوف با عشرات
و احاد کنند پس مجموع هفت قسم میشود و ترکیب مائت با ما بقی خود سه قسم میشود و چون

عدد و هزار از مضاعف مکرر و هو عدد [illegible] که هزار است مقدم دارند
چنانکه پنج و دو هزار [illegible] صد هزار [illegible] شد [illegible] و سی و پنج هزار از
و هشتصد و سی و سه هزار و هشتصد و شصت و چهار و هم بدین قیاس چندانکه
باشد باید نوشت پس سه مثال آورد از برای تضاعف عدد هزار ظاهر مثال
آن بود که چهار مثال آوردی به وجهی که دیگر کرده شود چون عدد هزار مضاعف
شود نظر کنند که الف مکرر نیست یا هست و یا هر یک از ایشان مکرر نیست یا
پس برین عدد بر چهار قسم شود دو قسم آنکه یا ایشان مکرر نیست چنانکه [illegible] و قسم
دیگر که یا ایشان مکرر هست چنانکه [illegible] هر جا که [illegible] نباشد [illegible]
بنهند برین صورت ٥ صفر [illegible] برای این وضع کرده اند که اگر مرتبه [illegible]
درج و دقیقه یا [illegible] و از اینها هیچ عدد نباشد صفری نهند تا التباس نشود و مثلا [illegible]
را عددی باشد و دقیقه را هیچ عددی نبود پنج و درج بنهند و از برای دقیقه هیچ چیز
ننهند از بنی مشتبه میشود که این عدد درج است یا دقیق پس مرتبه دقیق صفری بنهند تا
این اشتباه زایل شود فصل دوم در ایام جمعات یعنی روزهای هفته و نشان نهاد
ایشان چنین باشد یکشنبه ا دوشنبه ب سه شنبه ج چهارشنبه د پنجشنبه ه و آدینه و شنبه ز
و بعضی نشان شنبه صفر کنند بدین صورت ٥ بباید دانست که ایام جمعات را [illegible] اند
در دفتر که آن تقویم است و در مجموع اول صفحه دست راست و همچنین در مجموع اول صفحه دست
چپ روز بروز رقم ثبت کرده اند و ایام جمعات هفت روز باشد که دور میکنند یعنی
هرگاه که هفت تمام شود طرح کنند و باز از سر گیرند و این معنی همیشه بدین نوع [illegible] باشد
و چون روز یکشنبه اول هفته است ناچار رقم آنکه از برای یکی وضع کرده اند و اول
حروف جمل است با و داده اند و دوشنبه را ب و همچنین روز شنبه که هفتم روز است
از هفته رقم ز که از برای عدد ٧ وضع کرده شد با و داده اند فصل سیوم در تاریخ عربی

٩ تاریخ [illegible] وقتی بود که [illegible] امر شایع چون ظهور
ملتی [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] امر شایع را [illegible] تاریخ
[illegible] تاریخ [illegible] تاریخ [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
[illegible]
[illegible] شمسی [illegible]
[illegible] قمری [illegible] سال
قمری [illegible] شمسی یا قمری [illegible] تاریخ [illegible] مقدم [illegible] از
[illegible] سال
[illegible] و قمری حقیقی [illegible] سال قمری حقیقی [illegible] قمری [illegible] اصطلاحی
و [illegible] ماه قمری وضعی [illegible] سال قمری وضعی [illegible] و نام ماهها
[illegible] محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب
شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه و اول ماهها [illegible] از
[illegible] و قمری حقیقی [illegible] ماه قمری حقیقی [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] اجتماع حقیقی [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] استقبال حقیقی
[illegible] اجتماع ماه [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ماه با آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] زمان که میان [illegible]

کلی و حقیقی [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقی [illegible]
آنست که [illegible]
[illegible] اجتماع حقیقی [illegible]
[illegible] حقیقی [illegible]
[illegible]
[illegible] سال قمری حقیقی مدت زمانی [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه قمری حقیقی [illegible]
[illegible]
[illegible] آنست که [illegible]
[illegible]
[illegible]
مقدم داشت [illegible] ماه رومی [illegible]
و چون [illegible] روزها [illegible]
نقصان روز [illegible] کنند که [illegible]
[illegible] عددی که موافق آن روزها [illegible]
وضع کرده اند [illegible] ماه [illegible]
[illegible] وقتی که [illegible] روز
[illegible] ماه [illegible]

رفتن قوم تا وقتیکه شمس قرص قمر را [illegible] از روز اول شمار کنند که جملهٔ [illegible] است
اگر سائلی سؤال کند که در بعضی شهور سی ساعت و در بعضی بیست و نه چرا گفته که آخر ماه را
شیخ گویند که هم شامل سی باشند و هم شامل بیست و نه یعنی [illegible]
شهور [illegible] و در بعضی شهور اصطلاح است [illegible]
[illegible] ظاهر نیست [illegible]
و چون ماه را [illegible] حاشیه از جانب [illegible]
که [illegible] باشد بسبب آنکه احتیاج بدین ماه [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] که معنای [illegible] شود که در [illegible] و اتفاق است
که در [illegible] است از [illegible] و ممکن است که [illegible] رویت باشد یا
نباشد و از [illegible] ماهها [illegible] جمله حقیقی [illegible]
حقیقی کرده دیگر [illegible] اهل حساب [illegible] سال سی [illegible] ماه و [illegible] را
و [illegible] ماهها و در هر سی سال یازده [illegible] در آخر ذو الحجه [illegible] زیادت کنند تا سی [illegible]
و [illegible] کبیسه خوانند از این تقریر [illegible] ماهها [illegible]
ماهها و سالها [illegible] وسطی حاصل است [illegible] که اول [illegible]
وضعی [illegible] ماه قمری وسطی [illegible]
با آنکه شکل [illegible] اهل حساب [illegible]
ازین اوضاع که با وسط [illegible] باشند اعتبار کنند و ایشان اعتبار وضع از اجتماع
وسطی با اجتماع وسطی کردند و [illegible] مدت را یک ماه قمری وسطی خوانند [illegible] اعتبار وسط
نیرین [illegible] مقدار آن بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است و هر
ازین [illegible] کرده‌اند تمامی از ماهها [illegible] سال قمری وسطی چون سالی دوازده
ماه است مقدار یکماه وسطی را در دوازده ضرب کنند حاصل ضرب سیصد و پنجاه و

و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه شود و هشت ساعت و چهل و هشت
دقیقه را نسبت [illegible] یک شبانروز خمس و سدس است [illegible]
تر است که گویند یک سال قمری وسطی سیصد و پنجاه و چهار روز است و خمس و سدس
شبانروزی [illegible] ازین لفظ [illegible] ماه قمری [illegible] قمری وسطی حاصل
و چون این معلوم شد که یکماه قمری وسطی کط به [illegible] اکنون [illegible] اصطلاح
محرم سی روز گیرند تمام آن [illegible] و چون صفر را بیست و نه
روز گیرند [illegible] که لازم ماه [illegible] است [illegible] لازم هر ماه وسطی
[illegible] حاصل [illegible] ربیع الاول [illegible] دقیقه [illegible]
[illegible] شود اما چون ربیع الاول را سی گیرند تمام این مجموع ناقص [illegible] باقی ماند و
آن [illegible] باشد و در ربیع الآخر بیست و نه گیرند از [illegible] دقیقه
که لازم است [illegible] دقیقه [illegible] باقی شود [illegible] دقیقه
حاصل آید و هم برین قیاس تا آخر سال چون ذو الحجه را بیست
و نه گیرند از [illegible] دقیقه که لازم اوست [illegible] دقیقه جابر
آن شود که در ذو القعده بر ایشان باقی مانده باشد [illegible]
دقیقه حاصل آید و پوشیده نماند که هر ماه که او را سی گیرند بر
ایشان چیزی باقی میماند و هر ماه که او را بیست و نه گیرند
بعد از چیزی باقی متقدم حاصل می آید و اما اسامی شهور عرب
و مقادیر زمان شهور بحسب امر اوسط و بحسب اصطلاح در این
جدول نهاده‌ایم و مقادیر بواقی را با ازاء ماهها که سی روز است
و مقادیر فواضل را با ازاء ماهها که بیست و نه روز است تا تصور ایشان [illegible] شود
شد که در سال اول از تاریخ بعد از آنکه بحسب اصطلاح ماه اول را که محرم است سی گیرند

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محرم	كط به	ل	ما سى ا يو
صفر	كط به	كط	حاصل ا يح
ربيع الاول	كط به	ل	ما سى ط يح
ربيع الآخر	كط به	كط	حاصل ب لو
جمادى الاولى	كط به	ل	ما سى ح كح
جمادى الآخر	كط به	كط	حاصل ك كد
رجب	كط به	ل	ما سى و نب
شعبان	كط به	كط	حاصل ه نب
رمضان	كط به	ل	ما سى ه كد
شوال	كط به	كط	حاصل ز ن
ذو القعده	كط به	ل	ما سى [illegible] يو
ذو الحجه	كط به	كط	حاصل ح يح

جدول را در این صفحه [illegible]

وماه دوم [illegible] و همچنین تا با خر لازم آید که ذو الحجه [illegible] باشد و این
جمع خمس و سدس شبانروز است وقتی که یکشنبه روز را [illegible] وجوه جمع اعتبار
کنند و اگر یکشنبه روز را شصت جزو اعتبار کنند خمس و سدس شصت ۲۲ جزو باشد
پس سال [illegible] ذو الحجه [illegible] روز و ۲۲ جزو باشد از شصت جزو و عادت اهل این صناعت
آنست که کسور ماه را هم که از نصف کمتر باشد آنرا باتفاق و اتحاد اعتبار نکنند در اکثر
احوال و اگر بیش از نصف باشد آنرا یکی گیرند و در نصف خلاف کرده اند اما سال قمری
وضعی از سال قمری وسطی حاصل است و آن چنانست که فضل سال وسطی بر وضعی [illegible]
و چهار روز بگیرند که آن خمس و سدس شبانروز است و جمع کنند تا هر سه سال [illegible]
یک روز حاصل شود و آن روز حاصل کبیسه خوانند و بر ذو الحجه زیادت کنند تا ذو الحجه در آن
سال سی روز شود مثلا چون در سال اول کسر کمتر از نصف باشد آنرا باتفاق اعتبار
نکنند و ذو الحجه را بیست و نه روز گیرند و اما در سال دوم بعد از بیست و نه روز ذو الحجه
را بیست و دو دقیقه دیگر حاصل آید و آنرا با بیست و دو دقیقه که در سال اول حاصل بود جمع
کنند مجموع چهل و چهار دقیقه حاصل آید و این بیشتر است از نصف لاجرم ذو الحجه را
سی روز گیرند و این سال کبیسه باشد لیکن در این سال بر ایشان تمام چهل و چهار دقیقه
تا شصت که یکشبانروز باشد شانزده دقیقه باقی ماند و بعد از آن بیست و دو دقیقه
که ذو الحجه را لازم بود و در سال سوم شانزده جا بر آن باقی باشد و بعد از بیست و نه
روز ذو الحجه را شش دقیقه فاضل آید و این کمتر از نصف است لاجرم در سال سوم کبیسه
نکنند و همچنین تا آخر سال چهارم بیست و دو دقیقه دیگر حاصل آید و چون آنرا با شش دقیقه
که در سال سوم فاضل بود ضم کنند مجموع بیست و هشت دقیقه شود و این هنوز کمتر از
نصف است لاجرم در این سال کبیسه نباشد لیکن در آخر سال پنجم چون بیست و دو دقیقه
با بیست و هشت دقیقه ضم کنند مجموع پنجاه دقیقه شود و این بیشتر است از نصف لاجرم

این سال کبیسه باشد و همچنین در سال [illegible] و نهم و سیزدهم و شانزدهم و هژدهم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم و در این سال مانده که بعضی اتفاق افتاده
باشند دور او آخر ذی الحجه در یازده موضع مذکور و هر آنکه دوره کبیسه آنکه ذو الحجه بیست و نه روز
باشد [illegible] کبیسه جای تمام شود الا در سالی که تمام چه آنست که سی و اول
عدد بیست که او را خمس و سدس هیچ بیرون نمی آید پس ناچار دور کبیسه بیست
و نه روز کبیسه در سال سی ام توانند بود و کمتر از آن نتوانند بود و هم از حساب
کبیسه [illegible] در جدول نهادیم باعتبار آنکه شبانروز را شصت جزو اعتبار
کنند معلوم توان کرد و آنچه که مفصل بیان کرد که اهل حساب ماه اول
از سال سی روز گیرند و ماه دوم را بیست و نه و در ماه های کمتر از کبیسه
گویند ماه و سال وضعی میخواهند و اگر خواهند که بدانند که کدام سال کبیسه است
از ابتدای تاریخ تا سال مطلوب سی سی طرح کنند تا کمتر از سی باند اگر
آن سال باقی بر ترتیب [illegible] اول است آن سال کبیسه باشد
و الا فلا اگر سائلی سوال کند که هر چه اهل شرع هلال را باعتبار رویت میکنند
و منجمان در تقویم اعتبار حساب میکنند که مقتضای آن باشد که در روبه واقع سبب
فضل و روی [illegible] حساب را فایده چیست میگوییم فایده آنست که اگر کسی خواهد که یکسال
یا دو سال را از رویت بداند که چند روز است دانستن این بطریق [illegible] و ضبط سالها
بقول اهل حساب هر چند سالی که باشد توان دانست که چند روز است با مر اوسط و
رویت بکرر زیاد و در روز بیش نباشد و گاه باشد که تفاوت نباشد و چون روزها بامر
اوسط حاصل شده باشند خواهند که روزها به رویت بدانند که چند است اندر روزها
امر اوسط و میزان که مقدمه است روزها در رویه تحقیق معلوم توان کرد و هر چند سالی که
باشند پس قول اهل حساب را فایده بسیار باشد و روزها با مر اوسط در رویه [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

آوردن تعلق بحساب دارد و اگر کسی خواهد که معلوم کند که وضع [illegible]
بهره گیرد در فصل چهارم از باب دوم از مقاله اول وابتدا این تاریخ از هجرت
پیغمبر علیه السلام گیرند از مکه بمدینه اصل تاریخ آنست که ابوموسی اشعری نامه نوشت
بعمر که خطوط که می نویسید تمیز ندانیم که بدان چگونه کار کنیم خطی خواندیم که محل آن شعبان بود
وندانستیم که کدام شعبانست شعبان آینده است یا شعبان گذشته پس عمر [illegible] محل
و اکابر را حاضر کرد و گفت طریق ضبط ماه و سال چیست هرمزان که [illegible]
آنجا حاضر بود گفت عجم را حسابی هست که آنرا ماه و روز خوانند و آنرا [illegible] کنند
که پادشاه شود و هرمزان چون مشروح با ایشان بگفت عمر گفت تا وضع کنند
تاریخ از برای مردمان تا اختلاف در حساب و معاملات و غیر آن واقع نشود و
قومی گفته اند تاریخ فرس را استعمال کنند دیگران گفتند تاریخ ایشان بمبدا معین نیست
بلکه هر گاه پادشاه بر تخت نشیند ابتدا تاریخ از جلوس او کنند پس مجموع اتفاق
کردند که ابتدا تاریخ از دولت اسلام کنند که از وقت هجرت پیغمبر علیه السلام است
از مکه بمدینه و ایشان را آن مناسب تر و لکن آن نیکوتر بود که ظهور ملت اسلام آنجا
بود و ابتداء هجرت روز دوشنبه بود هشتم ربیع الاول و اول محرم در آن سال بحسب امر اوسط
روز پنجشنبه بود و بحسب رؤیت روز آدینه پس عمل برین کردند و تاریخ از آن
نهادند و این معنی که اتفاق کردند از هجرت هفده سال گذشته بود و مبدا این سال نزد
نزدیک عرب وقت غروبست تا خود بان حال فصل چهارم در تاریخ رومی
سالها و ماهها رومیان شمسی اصطلاحیست چه شمس بسیر خاصه خود دور فلک را
مدت سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی الا کسری قطع میکند و در ارصاد
این معنی مختلفست در بعضی ارصاد متقدمان و متاخران کمتر از ربع است پس
برین تقدیر رای اغلب بر آنست که کمتر از ربع باشد و سال رومی سیصد و شصت

زیاده از ربع است و بیشتر
ارصاد متقدمان

و پنج روز است و ربعی تمام تفاوت میان ایشان [illegible] اکسیست و چون رومیان
کسر را اعتبار نکرده اند و ربعی تمام گرفته اند پس سال ایشان شمسی اصطلاحی باشد و
چون سال اصطلاحیست لازم است که ماه نیز اصطلاحی باشد که اگر ماه اصطلاحی نباشد
حقیقی باشد لازم آید که سال نیز حقیقی بوده باشد بسبب آنکه سال مرکب از دوازده
ماهست و حال آنکه آن اصطلاحیست پس سال و ماه ایشان اصطلاحی باشند
دیگر آنکه اصطلاحی باشند که مدت زمان ماهها ایشان مساوی مدت زمانی که
شمس در هر برجی باشد نیست چه شمس در سه برج سی و یک روز و کسری باشد و در چهار
برج سی روز و کسری باشد و در دو برج بیست و نه روز و در یک برج سی و دو روز و کسری باشد
تقریبا و ماهها ایشان هفت ماه سی و یک روز و چهار ماه سی روز و یکماه بیست
و هشت روز پس برین تقدیر زمان ماهها ایشان مساوی مدت زمان بودن شمس
درین بروج نیست و ماهها حقیقی عبارتست از مدت بودن شمس در هر برجی بعضی گفته اند
که آنکه رومیان سال را سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی میگیرند آنست که بعضی
ارصاد دلالت بر آن کرده است که مدت قطع آفتاب فلک البروج را سیصد و شصت
و پنج روز و کمتر از ربع روزی باشد و بعضی ارصاد دلالت بر آن کرده است که
که مدت مذکور سیصد و شصت و پنج روز است و بیشتر از ربعی باشد لاجرم ایشان
وسط اختیار کردند پس برین تقدیر سالها ایشان شمسی حقیقی باشد و نام ماهها
ایشان اینست تشرین الاول لا تشرین الآخر ل کانون الاول لا کانون الآخر لا
شباط کح آذار لا نیسان ل ایار لا حزیران ل تموز لا آب لا ایلول ل
و ازین جمله روزها چهار ماه سی باشد و آن تشرین الآخر و نیسان و حزیران
و ایلولست چون اول سال تشرین الاولست و تشرین [illegible] ابتدا با و کرد مناسب
آن بود که درین محل نیز ابتدا با و میکردند تشرین الآخر میگوییم اگر چه ابتدا تشرین

سال حه

سبب حه

الاول میگیرند و هر یک ازین هفت ماه را که رومی باشد سی و یک روز است و کانون
... ابتدا تشرین الاخر گیرد و دو کر چهار ماه ... را اول این هفت است و نقص
در اختصار میگویند پس از ... ابتدا تشرین الاخر گیرد و نه تشرین الاول و روز ماه هفت
ماه دیگر غیر شباط سی و یک و سی و یک باشد و این تشرین الاول و کانون الاول و کانون الآخر
و آذار و ایار و تموز و آب است و شباط در سه سال بیابی بیست و هشت باشد و در سال
چهارم بیست و نه روز باشد و روز بیست و نهم کبیسه باشد و چون کسر ربعی
میگیرند بضرورت هر چهار سال ارباع یکی روز شود و آن سال سیصد و شصت و شش
روز باشد و این ماه که در غیر سال کبیسه بیست و هشت روز میگیرند و در سال کبیسه
بیست و نه روز میگیرند و مبدا او در کبیسه که چهار است پیش از مبدا این تاریخ نود و
یکسال پس در سال سیوم ازین تاریخ دیگر باره نوبت کبیسه باشد پس اگر سال کبیسه
خواهند ازین تاریخ معلوم کنند از ابتداء تاریخ تا سال مطلوب چهار چهار طرح کنند
اگر سه ماند آن سال کبیسه باشد و اگر کمتر یا بیشتر ماند آن سال کبیسه نباشد چه وقت
کبیسه در سال سیوم بوده است ازین تاریخ پس اگر مبدا تاریخ چهار چهار طرح کنند
باید که در آخر سه باقی ماند تا نوبت کبیسه باشد اما سبب آنکه روز کبیسه در آخر شباط
میگیرند گویا آنست که آخر سال است بالطبع و بعد از آن فصل بهار خواهد آمد و در این
تاریخ که ما در آنیم اول تشرین الاول در هفدهم درجه میزان واقع است بر رصد جدید مرکز
وطن من آنست که در ابتدای این تاریخ تا تاریخ که ما در آنیم قریب شانزده درجه تفاوت
شده و جهه آن تفاوت را در فصل ششم ذکر خواهیم کرد و نشان رقم عدد آن روزها
باشد یعنی نشان روزها ... اثبات کنند چنانکه در تاریخ عرب گفته شد
و مبدا این تاریخ از عهد اسکندر رومی باشد بدانکه لفظ عهد را استعمال از ابتدا
دولت تا انتهاء دولت شخص کنند و مقصود درین نسخه ذکر میکند که مبدا این تاریخ از عهد

اسکندر رومی باشد ... که ... رصد کرده ... فصل اول از مقاله دوم
که از مقاله سیوم ... شد ... که اول ...
بعد از سال وفات اسکندر بن فیلقوس رومی که بر جمله ممالک هفت اقلیم عالم مستولی
شد دوازده سال شمسی و این نیز در نسخه تصنیف خواجه نصیر قدس سره و این نیز دو
نسخه ناقص است ظاهر ... تاریخ است تصحیح می باید نمود انکه تاریخ مبدا عمارت رصد
در ششصد و پنجاه و هفت هجری بود و شروع یافتن عظیم آن رصد و جمع آلات
در آن رصد خانه و تمام شدن ... رصد و لقب یافتن آن رصد خانه بعد ...
در تاریخ ششصد و شصت هجری بود و تمام شدن رصد و ثبت کردن معلومات رصد
که ... تاریخ خوانند در ششصد و هفتاد و ... در فصل بیست و دوم این نسخه معلوم
میشود که تصنیف او در ششصد و پنجاه و هشت هجری بود که پیش از شروع یافتن
رصد و تمام شدن رصد باشد پس انکه نص تحقیق معلوم شده باشد در وقت رصد
بوده باشد بنابرین اصح آنست که در زیج مثبت است بباید دانست که از ابتداء
تاریخ رومی تا ابتداء تاریخ عرب نهصد و سی و سه سال ناقصه اسکندری است و همچنین
تاریخ رومی مقدم است از تاریخ یزدجردی نهصد و چهل و سه سال ناقصه اسکندری
و همچنین تاریخ رومی مقدم است از تاریخ ملکشاهی یکهزار و سیصد و نود و سال ناقصه
اسکندری پس ازین تقریر معلوم شود تقدم هر تاریخی بر تاریخی بر همان نوع نسبت
مرعی داشت که تقدم تاریخی از تاریخی الا انکه تقدم داشتند تاریخ عرب را بر رومی جهة
تعظیم و مبدا شبانروز پیش رومیان از وقت طلوع است تا وقت طلوع فصل
هم در تاریخ فارسی و نام ماهها ایشان اینست آفروردین ماه ا اردیبهشت ماه
ب خرداد ماه ج تیر ماه د مرداد ماه ه شهریور ماه و مهر ماه ز آبان ماه ح
آذر ماه ط دی ماه ی بهمن ماه یا اسفندارمذ ماه یب و روزهای هر ماه سی سی باشد

دیگر و مقصود تقدم تاریخی بر تاریخی

وهر روز از آخر آبان ماه تا آخر اسفندارمذ ماه افزایش و آن را خمسه مسترقه خوانند
و [illegible] ماه بهار را ماه قدیم خوانند و مبدأ این تاریخ از اول ملک
یزدجرد بن شهریار گیرند که آخر ملوک عجم است و [illegible] روزنامه عدد هر روز [illegible]
و نگاه نمود که روزها را با نام هر روزی نویسند و نام روزها به زبان فارسیان این است
اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداد امرداد
دی بآذر آذر آبان خور ماه تیر گوش دی بمهر مهر سروش
رشن فروردین بهرام رام باد دی بدین دین ارد اشتاد
آسمان زامیاد مارسپند انیران و نام روزهای خمسه [illegible]
اهنود اشتود اسفندمد وهوخشتر وهشتوایشت قصه این تاریخ
چنین است که چون کیومرث بنیاد شاهی نهاد خواست که ایام و ماه و سال را نام
نهد تا مردمان از آن باز دانند موبدان عجم را گرد آورد تا پیدا کنند [illegible]
و در این معنی با ایشان مشورت کرد ایشان گفتند که ایزد تعالی مر آفتاب را از نور خویش
بیافرید و آسمان و زمین را بدو پرورش گردانید و [illegible]
و جهانیان چشم بر وی دارند که نوریست از نورهای یزدانی و در وی بجلالت و تعظیم نگرند
و در آفرینش آفتاب باری تعالی عنایت بیش از دیگران بود و صلاح جهان دیدند
که یک دور خاص او را سالی خوانند که مدت سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز است
و در مبدأ سال آفتاب با ول حمل باشد چه اول سال است بالطبع و مبدأ نشو و نما از وست
و از برای بزرگداشت آفتاب آن روز را جشن کردندی و چون دور آفتاب سیصد و
شصت و پنج روز و ربع روز است سیصد و شصت را به دوازده قسمت کردند هر قسمی
سی روز باشد و هر یکی از آن را ماهی خوانند و باقی ماند پنج روز دیگر که آن را خمسه مسترقه
گویند و بدانکه بزعم اهل فرس ملائکه سی و پنج اند پنج از ایشان که بر آب فرو تر اند نام هاء

ایشان را با نام هر روز نام ها [illegible] بیشتر [illegible] گردانیدند چنانچه در سالی یکبار یادگار کنند و همچنین هر یکی
از اسماء ملائکه [illegible] که بنام ایشان روزها [illegible] گردانیدند چنانچه در سالی دوازده بار ذکر
شود و اسماء [illegible] یک از آن سی ملک که عظما [illegible] ایشان [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
بر مجموع عالم گماشته بود استعمال کردند و چون هر روزی را از ماه و خمسه مسترقه و [illegible]
را نام خاص گردانیده اند از اسماء ملائکه و ایشان را از یزدانی [illegible] بوده است با اسم هر ملک
چنین هر روزی که با اسم ملک [illegible] متفق شدی [illegible] کردندی و همچنین روزی که
نام ماه و نام روز هر دو با نام یک ملک بودی آن روز را بزرگ داشتندی و جشن کردندی و
هر عملی که در آن روز کردندی بجز [illegible] نگاه داشتندی تا مبارک بودی و [illegible]
آن ربع روزی که از دور آفتاب حاصل است اگر در چهار سال یکروز در کبیسه گردندی ندی
چنانکه رومیان که آن سیصد و شصت و شش روز شدی آن زمزمه و جشن
و عبادت درست نیامدی و نام ملک دیگر بایستی از برای روز مکبوس و نیز ایشان را
مبدأ تاریخ معین نبود تا ما بین دو زمان معلوم کنند خواستند که ما بین دو زمان را از
کبس و دور کبس معلوم کنند پس ربع را نگاه میداشتند و در هر صد و بیست سال مکبوس
میکردند و آنگاه ایشان ماه زاید را از ماهی که [illegible] میکردند مثلا اگر در سال فروردین
مکرر شدی بعد از صد و بیست سال اردیبهشت را مکرر کردندی هم برین نسق تا
آخر ماهها و خمسه مسترقه را با ماه مکرر گرفتندی تا نوبت محفوظ ماندی بسبب طول
مدت تا بر ایشان مشتبه نشدی و از غلط در تعیین شهر مکبوس ایمن گشتندی چه آن
ماه را نام خاص نمی بود و چون کبس در فروردین بودی ایام آن را سی و پنج گرفتندی
و مبدأ سال اردیبهشت ماه نهادندی و او را فروردین گفتندی تا انقضاء صد و
بیست سال و هم برین ترتیب تا نوبت باسفندارمذ ماه رسیدی و ایام او سی
و پنج شدی و مبدأ سال با فروردین آمدی و این در صد و دو هزار و چهارصد و چهل سال ل

برنشان ه

[illegible] زمان هر پادشاهی بزرگ که ایشان بوده تاریخ
[illegible] سال گذشته
بود و آفتاب با اول [illegible] آمده بود برج [illegible] برج سرطان و چون از
حکومت جمشید چهار صد سال بگذشت از دوره بکبیسه [illegible] چهار صد سال تمام شده بود و آفتاب
با اول فروردین ماه باز آمده بود و دور کبیسه تمام شده بود و جمشید از این جهت جشن عظیم
بساخت پس بدین سبب وضع این تاریخ با او منسوب شد و همچنین در هر صد و بیست سال
یکماه کبیسه میکردند و هر هزار و چهار صد و چهل سال که دور کبیسه تمام شدی که فروردین با اول
حمل باز آمدی جشن عظیم کردندی تا نوبت پادشاهی انوشیروان اتفاق افتاد و عادت آن کبیسه
کردن و خمسه مسترقه در آخر آبان ماه نهاده از زمانی که انوشیروان کبیسه کرد تا ابتدای
دولت یزدجرد صد سال گذشته بود و چون در زمان عثمان دولت فارسیان با آخر رسید
و خمسه مسترقه در آخر آبان ماه بماند [illegible] اما بعضی منجمان خمسه را با آخر اسفندارمذ [illegible] اند
تا نوشتن تقاویم آسان تر بود پس حالی این تاریخ آنکه مشهور [illegible] است زمانها
بجهت آنکه در مجسطی مستعمل است مطابق [illegible] و از این سبب منجمان این تاریخ بکار بیشتر میدارند و مبدأ
این تاریخ روز سه شنبه بوده است بیست و دوم ربیع الاول سال دهم هجرت و از این جهت این
تاریخ از میان پادشاهان عجم به یزدجرد مشهور شد که دولت خاندان ایشان بدست او
آخر رسید و کسی قایم مقام او نشد که تاریخ بجهت او تجدید کنند فصل ششم در تاریخ
ملکی در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه تاریخی نهاده اند و نام ماهها آن تاریخ
هم نام ماهها فارسیانست و عدد روزهای هر ماهی سی و پنجه را دیده در آخر اسفندار
مذ ماه بیفزایند و هر چهار سال یا پنج سال یکروز دیگر جهت کبیسه در آخر پنجه افزایند تا شش روز شود
و اول روز فروردین ماه روزی بود که در نیم آن روز آفتاب در حمل بود و از حوت انتقال
کرده باشد از این تقریر معلوم میشود که سال شمسی حقیقی باشد و ماهها وضعی و مقس ماهها

وضعی

وضعی را مقدم داشت و حقیقی [illegible] این نسخه از زایچ معروف [illegible] است و ماهها
منجمان وضعی یافتند [illegible] که در نجوم هند [illegible] اتفاقی [illegible]
وضعی را مقدم [illegible] حقیقی [illegible] فروردین ماه اول [illegible] ماهها روزی گیرند که
در آن روز یا شبی که پیش از آن روز باشد که آفتاب انتقال کرده باشد از برجی ببرجی و این
ماهها را ملکی یا جلالی خوانند [illegible] و این معلوم میشود که سال و ماه شمسی حقیقی باشند
و سبب آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی پادشاهی بود جبار و کامکار
[illegible] موافق [illegible] روزگار [illegible] او جهانگیری گویند [illegible] بستانند
او برخورد و ایشان [illegible] سلطنت نهادند [illegible] دو همه [illegible]
باخت و [illegible] کامکاری تاخت و حوفی [illegible] کنار آب آموی [illegible] با وجود نه
برادر از وی بهتر [illegible] ملک [illegible] روی [illegible] که او داشت از اقصای
مشرق تا مملکت [illegible] دریای [illegible] آب داد و [illegible]
روم [illegible] رکعت نماز [illegible] شکرانه آنکه هیچ [illegible] دیگر [illegible] اصفهان را
اختیار کرده بود [illegible] سلطنت ساخت [illegible] دولت او [illegible]
محروس بود و از جمله اقبال او آنکه همیشه جمعی حکماء چون عمر خیام و حکیم [illegible]
مصاحب او بودند و در همه مهمات مشورت با ایشان میکرد پس ایشان خواستند تا
زیجی وضع کنند که منسوب باشد بسلطان جلال الدین ملکشاه و مدت یکسال مقدار
یکدوره شمسی حقیقی باشد و مبدأ سال نزول آفتاب بود با اول حمل پس نظر کردند وقتی که آفتاب
از حوت بحمل انتقال کند اگر در نصف النهار یا پیش از نصف النهار آنروز یا در شب آنروز
یا بعد از نصف النهار روز دیگر که پیش از آن روز باشد آنروز را اول سال و نوروز سلطانی
خوانند و [illegible] حساب منجمان ابتدای روز از نصف النهار تا نصف النهار است
و ایشان یکسال را مساوی یکدوره شمس گردانیدند و ابتدای او اول حمل کردند و جهت

[illegible]
[illegible]
[illegible] ساوی اند
[illegible] مشهور [illegible]
[illegible] مشهور [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ملکشاه [illegible] سال
[illegible] بود [illegible] جلال الدین [illegible] شد
[illegible] این تاریخ [illegible]
[illegible]
این تاریخ [illegible] ملکشاهی گیرند و اگر سالی [illegible] تاریخ [illegible] کرده اند که [illegible]
با اول حدوث امر شایع گیرند و دین سال [illegible] امر شایع [illegible]
که [illegible] فروردین ماه را اول فروردین [illegible] گفتند [illegible] این تاریخ
در ممالک [illegible] شهرت یافت و وضع این تاریخ که کرده اند در سلطان مبارک آمد و هم در آن
سال جلال الدین ملکشاه از اصفهان به سمرقند رفت و فتح تمامی آن بلاد کرد و حاکم سمرقند را
محبوس کرد و با اصفهان آورد اما ماههای این تاریخ بعضی ماه شمسی حقیقی گیرند و آن مدت
قطع آفتاب باشد هر که خاص خود هر برجی را مثلا فروردین مدت قطع آفتاب باشد
مر برج حمل را و اردیبهشت مدت قطع آفتاب باشد مر برج ثور را و همچنین اسفندارمذ مدت
قطع آفتاب باشد مر برج حوت را و قطع شمس مر بروج را در ازمنه متفاوتست پس همچنانکه
اول سالها حقیقی است مدت هر سه ماه نیز مدت یک فصل حقیقی باشد برین تقدیر سال و ماه
شمسی حقیقی باشد و باید دانست که از بحث مصنف این معلوم میشود که بعضی که سال و ماه را شمسی
حقیقی میگیرند مبدا شبانروز از غروب شمس اعتبار میکنند و مولانا نظام الدین شرحی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول اصطلاح [illegible]
[illegible]
[illegible] سیصد و شصت [illegible] از ایام [illegible]
[illegible] چهار سال [illegible]
دیگر که از کسر حاصل شود [illegible] سال ششم و [illegible] سالها جلالی شمسی
حقیقی است و مدت سال حقیقی [illegible] سیصد و شصت و پنج روز است و کسری اند
ربع روزی پس در هر چهار سال از کسر زاید بر سیصد و شصت و پنج روز یک روز تمام حاصل شود
بسبب تفاوت [illegible] اندک [illegible] چند بار چون کبیسه در چهار سال کنند یکبار [illegible]
کبیسه بعد از پنج سال کنند چه مدت سال شمسی برصد جدید [illegible] روز و
ساعات و دقایق است پس یازده دقیقه از ربع کمتر است و چون بعد از چهار سال اگر در کبیسه
گیرند [illegible] یازده دقیقه برایشان باقی ماند و آن پنج ساعت و پنجاه و دو دقیقه باشد
و این بیشتر است از کسور [illegible] پس سالی که بعد از آن آید کسوری که بعد از سیصد و
شصت و پنج روز باشد جابر این مبلغ شود و هنوز سه دقیقه برایشان باقی مانده باشد پس
کسور این سال [illegible] است پس بعد از آنکه هشت بار در چهار سال کبیسه گرفته باشند
و در آخر کبیس ششم [illegible] تفاوتها که گذشته یکسال زیاده کنند پس نوبت کبیس بعد از پنج سال اتفاق

چهار سال

اتفاق افتد ... [illegible] ... هشت ... چهار سال ... کبیسه ... و پنجاه و
دو دقیقه ... [illegible] ... باقی ماند ... ساعت ... و پنجاه
و پنج دقیقه باقی مانده ... سال آینده ... [illegible] ... ساعت و شش دقیقه
مانده باشد ... بعد از ... هشت ... در چهار سال کبیسه ... آخر کبیسه ...
پنج سال اتفاق افتد و همچنین ... نوبت ... هشت ... چهار سال ... چهار سال کبیسه ... پنج
ساعت و پنجاه و دو دقیقه ... [illegible] ... شش دقیقه باشد ... پنج
ساعت و پنجاه و هشت دقیقه باشد و ... سال آینده ... بعضی ... [illegible]
دقیقه ... باقی مانده باشد و کبیسه ... بعد از کبیسه ... کسور سال ...
و سبب آنکه کبیسه هشتم خماسی می بود ... آنکه نوبت کبیسه خماسی ... رباعی
اتفاق افتد چه بعد از هفت کبیسه پنج ساعت و هشت دقیقه ... جمع میشود و ...
چهار روز و نوبت چهل و دو دقیقه باشد مجموع پنج ساعت و پنجاه و ... دقیقه باشد و این ...
از کسور یک ... پس کسور سال آینده باید که ... بعضی از این جمله شود بعد از جبر یک دقیقه باقی ماند
و نوبت کبیسه خماسی باشد آنگاه در هشت کبیسه خماسی ... تا وقتی که ... مجموع را در مدت
هفت کبیسه رباعی جمع میشود که آن پنج ساعت و هشت دقیقه است تا دقیقه که مانده باشد
مساوی کسور یکساله ... از آن باشد آنگاه کبیسه خماسی در هفتم کبیسه رباعی واقع شود پس از این
تقریر که گذشت در رصد مراغه غالب آنست که چهارده نوبت کبیسه که بعد از هفت رباعی و
هشتم خماسی واقع شود و بعد از آن یکنوبت شش رباعی و هفتم خماسی واقع شود و
اما اگر زیجی که در رصد مراغه ساخته اند بعد از چهار نوبت یا پنج نوبت کبیسه که هفت رباعی شود
هشتم خماسی واقع شود و بعد از آن یکنوبت شش رباعی شود و هفتم خماسی واقع شود و ظاهر است
که میان هر دو طریقه تفاوت که واقع میشود از سبب تعدیلیست که در زیج مثبت است و از بخار و شش
شود که چهار نوبت کبیسه که هفت رباعی و هشتم خماسی واقع شود که این در مدت صد و سی و

ل

رباعی کبیسه

دو سال باشد در تاریخ روم ... کبیسه کنند و در تاریخ شمسی حقیقی ... [illegible]
... [illegible] ... در تاریخ ... سال ... سال شمسی ...
... کبیسه ... تفاوت ... باشد و هر جا که چهار نوبت کبیسه ... شمسی رباعی و هشتم
خماسی واقع شود ... صد و شانزده سال باشد ... تاریخ رومی ... [illegible]
کبیسه کنند و در تاریخ شمسی حقیقی ... و هشت ... کبیسه کنند و ... نوع ثانی
نام کبیسه ... نوع ثانی ... هر صد و شانزده سال میان کبیسه سال شمسی حقیقی و رومی
یکروز تفاوت ... ابتدای تاریخ تا تاریخ ... سال ...
اگر ... عمل زیجی کنند که در رصد مراغه ساخته اند ... که در این مدت چهل نوبت
کبیسه هفت رباعی و هشتم خماسی شده باشد ... و یکسال از نوع اول
باقی مانده باشد پس نوزده روز تفاوت از نوع اول شده باشد و ده روز و نیم تفاوت
از نوع ثانی پس از ابتدای تاریخ تا این زمان ... تفاوت میان سال شمسی حقیقی
و تاریخ روم ... سال و دیگر ... تفاوت چهارده روز باشد
... و درین تاریخ ... اول تشرین الاول و اول میزان متفق بود چهارده روز تفاوت
از برای کبیسه ... که چهارده درجه باشد و ده درجه و کسری تفاوت ... و ده باشد
... و در تقویم پنج جدول باریک بر صفحه دست راست پیش از تقویم کواکب کشند در
یکی روزهای هفته ... رقم نویسند و در چهار دیگر روزهای ماههای این چهار تاریخ هر روز را
برابر آن روز نویسند که افتد از روزهای هفته و نام سر ماههای این چهار تاریخ بر جانب
دست راست آنجا که سر ماه باشد نویسند بدانکه اول هر صفحه دست راست تقویم
پنج جدول باریک برکشند در طول اول جدول ایام اسابیع است ابتدا هفته از الف
باشد که علامت روز یکشنبه است و منتهی شود به ز که علامت روز شنبه است و دیگر باره
عود کنند و همچنین تا آخر و ثانی جدول ایام عربست ابتدا ماه از الف باشد که

ل

علامت یکی ماه است [illegible] به الف منتهی شود و بیایه آن و ثالث شود و جدول ایام دو مست ابتدا بود با
[illegible] الف باشد و چهار ماه منتهی شود به آنچه ایام ایشان سی باشد و هفت ماه دیگر
[illegible] به آنچه ایام ایشان سی و یک حی و یک ابجد و یکباره که شباطیت کاهی منتهی شود و بین
[illegible] که منتهی به الف و نابج جدول ایام فرس است ابتدای وی ماه از الف باشد و دوازده نوبت منتهی شود
[illegible] به آنچه ایام هر ماهی سی باشد و یکنوبت منتهی شود به ه که خمسه مسترقه است و همچنین باشد
جانس که ایام ملکی است جدول [illegible] پانزده حله و [illegible] از [illegible] جدا اول [illegible] برکشند و [illegible]
بهر جدولی دو دور از ایام هفت و تواریخ بیکار نه برقم ثبت کنند پس هر صفحه [illegible]
مجموع دوازده صفحه [illegible] سیصد و شصت روز باشد و پنج روز یا شش روز در آخر
ثبت کنند بجهة آنکه در اول این کتاب گفته شد که تقویم هر سال از وقت تحویل آفتابست بحمل
تا تحویل دیگر و آن مقدار زمان یکسال شمسی حقیقی است فصل دوم در ستارگان سیاره و افلاک
و افلاک ایشان این ستارگان هفت اند زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و هر یکی
بر فلکی دیگر برین ترتیب که یاد کردیم و دورترین افلاک از زمین فلک زحل است و نزدیکترین فلک
قمر بدانکه ظاهرترین حرکاتی که کواکب راست حرکه شبانروزیست از مشرق بمغرب و این حرکه
اولی و قوی خوانند بجهة آنکه اول حرکتی که ادراک یابند از شهر قست بمغرب و مجموع کواکب در
یکشبانروز بدان حرکه متحرک شوند و چون بنگرند در اجرام کواکب و نیکو تامل کنند حرکتی دیگر بینند
مخالف حرکه اولی یعنی از مغرب بسوی مشرق و این را حرکه ثانیه خوانند و این معنی در ماه
زودتر احساس توان کرد چه در روز اجتماع ماه در محاق بود یعنی ماه را آن روز نتوان دید
و بعد از روز دیگر که آفتاب غروب کند بعد ماه از افق غرب مقدار یک نیزه باشد و ماه
بشکل هلال باشد و همچنین بعد از این روز روز دیگر بعد ماه از افق غرب دو چند از آن باشد روز
هفتم از اجتماع بعد از آنکه آفتاب غروب کند ماه از افق شرق طلوع کند و در روز بیست و ششم تقریبا
صباح ماه پیش از طلوع آفتاب برآید و شش ستاره دیگر چون با ثوابت نسبت دهند همچنین

یعنی احساس [illegible] بعضی [illegible] باشند یا بعضی [illegible] نسبت [illegible]
یعنی احساس [illegible] معلوم شود [illegible] حرکه او [illegible]
کواکب را حرکات مختلف باشد [illegible] کواکب [illegible] ثابت است [illegible]
[illegible] فلک باشند [illegible] افلاک مرکوزند چون بجنبش [illegible] در حکمت [illegible]
[illegible] متحرک دو حرکه مختلف [illegible] پس از برای هر کوکب [illegible] فلک اثبات کرده شد و اوضاع
ایشان [illegible] در وقت قران بحسب معلوم کرده اند یعنی [illegible] که مجموع سیاره [illegible]
در حال [illegible] یعنی [illegible] قمر را توان دید و جرم کواکب را نتوان دید و شمس و عطارد و زهره را
زهره و مریخ را [illegible] مشتری را [illegible] زحل [illegible] تامل کرده اند که [illegible]
[illegible] و دورترین فلک زحل و نشانهای کواکب در تقویم حرف [illegible] باشد از نامهای
ایشان در تقویم نشانهای کواکب [illegible] زحل را ل و مشتری را ی تا آخر و حروف
آخر را اختیار کرده اند بجهة آنکه اگر حرف اول ایشان اختیار میکردند التباس در زحل و زهره
و در مشتری و مریخ و بعضی کواکب [illegible] که تا طرف وسط را اختیار میکردند و ازین هفت
شمس و قمر را نیرین خوانند و شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را خمسه متحیره خوانند
از جهة آنکه هر یکی از ایشان را استقامتی باشد پس توقفی پس رجوعی پس توقفی دیگر پس باز استقامت
شود و شمس و قمر را استقامت نبود و زحل و مشتری را علویین خوانند و زهره و عطارد
را سفلیین و روش این ستارگان مختلف بود و ازین هفت کوکب دو را نیرین میخوانند
و پنج باقی را خمسه متحیره و تسمیه آن دو یعنی شمس و قمر را به نیرین کردند و یکی را اعظم گفتند و دیگر را
اصغر بجهة کثرت ضوء ایشان و زیادتی ضوء یکی بر یکی و تسمیه پنج باقی را یعنی زحل و مشتری
مریخ و زهره و عطارد بخمسه متحیره کردند جهة آنست که هر یکی از ایشان گاه بر استقامت حرکه
کنند از مغرب بسوی مشرق بر توالی بروج چنانکه از حمل مثلا به ثور روند و آنگاه بجوزا و همچنین
بر ترتیب و گاه از استقامت عدول کنند یعنی از مشرق بطرف مغرب بر خلاف توالی مثلا

از جمله حوادث … رجوع کرده … هشتم شوند یعنی …
… از وضع اول … بجهت خوانده …
بر یک جای ساکن باشند … آنرا مقیم گویند و بعد از آن رجعت … تدریج شود تا باز باستقامت روند
… ازین حالها که در سیر ایشان مشاهده می افتد ایشان را متحیره میگویند …
گفته شد دو اختلاف دیگر … در حالت استقامت هم سریع باشند و هم بطی و در رجعت هم
همچنین پس … که در سیر ایشان کرده اند هشت اختلاف واقع شد اول استقامت در …
و ثانیا استقامت در … و ثالثا استقامت در بطو و رابعا مقیم و خامس رجعت در بطو
و سادسا رجعت در سرعت و سابعا رجعت در بطو و ثامنا مقیم دیگر اما آفتاب در نصف
فلک سریع باشد و در نصف دیگر بطی و لیکن ماه گاه باشد در آن نصف که سریع است بطی شود
بود به دیگر هم در آن نصف بطی باشد و در اصول حکمت مقرر شده است که سرعت و بطو
و رجوع در فلکیات جایز نیست و واجب آنست که حرکه بر حوالی مرکزش متشابه باشد
پس از برای هر کوکبی ازین صفت کانه افلاک چند اثبات میکنند الحه مقصود است
درین باب تشابه حرکه در حقیقت حاصل باشد اگر در عدد افلاک بیفزاید یا بکاهد برو
حرجی نباشد و ما درین مختصر هر کوکبی که چند فلک ذکر نکردیم جهة آنکه این معنی تعلق بهیات
دارد و در مجموع نسخهای هیات این معنی مسطورست و غرض ازین نسخه احکام است نه
مسایل هیات و باقی ستارگان که بر آسمان باشند ثابته خوانند و جمله بر فلک هشتم باشند
و بالای او فلک نهم باشد که آنرا فلک الافلاک و فلک اطلس گویند و او همه افلاک را از
جانب مشرق بجانب مغرب حرکه میدهد بحرکه شبانروزی و دیگر افلاک از مغرب بمشرق
حرکه میکنند هر یکی بحرکتی خاص کواکب باقی دیگر که بر آسمان باشند همه را سیر یک نوعست
پس از برای مجموع ایشان یک فلک اثبات کردند بر بالای هفت فلک مذکور جهة آنکه
در وقت قران هر یکی از کواکب مذکور با کواکب ثابت که واقع میشدند مر ثوابت را

دارد

کرده

کسوف معکوس … ایشان … از جهة قلت حرکه … ایشان … از جهة
… ایشان … از جمله … ایشان …
مختلف ایشان … آنست که حرکه شبانروزی فلک هشتم میکنند … برخی …
… کواکب ثوابت از مغرب بمشرق حرکه میکنند بحرکه بطیه … بطلمیوس …
مقدار … از مغرب بمشرق … در هر صد سال یک درجه قطع میکنند و اصحاب ارصاد …
هزار و بیست و دو کوکب را رصد کرده اند و از جهة آسانی تعریف این کواکب صورتی چند توهم
کرده اند که این کواکب بر آن صورت باشند و صوری که توهم کرده اند چهل و هشت است
و یک در شمال و دوازده بر منطقه و پانزده در جنوب و از برای حرکتی که کواکب را الحرکه اولی
… فلکی اثبات کرده اند و گفته اند که محیط بکل اولیست یعنی بر بالای فلک هشتم باشد آنرا
فلک نهم و فلک اطلس گویند چه هیچ کوکبی بر او نیست و چون ترتیب افلاک معلوم شد بدانکه
در نشیب فلک قمر کره آتش است و نشیب او کره هوا و نشیب او کره آب و خاک و آب و
خاک در هم آمیخته اند و یک کره شده اند و مجموع این چهار ارکانه عناصر عالم کون و فساد خوانند
و صورت افلاک و عناصر اینست که کشیده شد والله اعلم

فصل هشتم در بروج و اجزای آن و سیر کواکب در آن چون در فصل
گذشته ذکر کواکب و افلاک ایشان کرد درین فصل شروع نمود
در قسمت افلاک و در فلک را که همه کواکب بر آن حرکه میکنند بدوازده
بخش راست کرده اند هر یکی را برجی گویند چون معلوم شد که
قدما حرکه بطیه فلک هشتم یعنی حرکه کواکب ثوابت را در نیافتند و
فلک هشتم را قطب تا قطب بدوازده قسم متساوی کردند و کواکبی
چند که در هر قسمی بودند بر دیک منطقه صورتی توهم کردند و تسمیه هر قسمی بدان صورت کردند و
ابتدای هر قسمی از اقسام دوازده گانه از مغرب باشد و انتهاش بمشرق پس برین تقدیر برغم

حمل

فلک الافلاک
فلک هشتم
فلک زحل
فلک مشتری
[illegible]
کره هوا
کره آب

بشنو ان اقسام صورتها که بدان اقسام درو تقسیم شده از مدتها معلوم کرده اند که کواکب
هر گاه که منطقه را حمل ایشان کنند از ان منقسم از این گفتند که نگویند که حمل به ثور و حوت
شکه گویند ستارگان حمل چه ثور رفتند چه ترتیب دوازده گانه که ازو و از اثر شکال نوعی شده
بروجی که ان دوایر ثابت باشند گرگه نامیه بحقیقت اقسام دوازده گانه اند صورت حکم
حمل که ان از اقسام فلک البروج که متصل منطقه اعتدال ربیعی است برقرار بوده اگرچه
چرا به که نام حمل یا حوت کنند در ان هیچ اعتبار معانی نیست نه یا سامی و دوازده بخش
کردن دور فلک لجهه انست که اختیار انست که در احکام محتاج میشوند بنسبت اربعه که نصف
و ربع و ثلث و سدس ست و اقل عددی که این نسبت اربعه صحیحه بیرون آید دوازده است
وجهی دیگر گفته اند هر فصل را یا قسمند که اول ابتدا است و وسط و انتها و هر یکی از فصول
چهارگانه او را اثر بر هر یک از این سه جزو وی یک تخم و تعیین کردن پس فلک را
بان جهة دوازده قسم کردند و هر برجی را سی بخش کرده اند و هر یکی را درجه گویند
هر برجی را سی قسم بحیثه ان کرده اند که هر دایره عظیمه و کبیره در هر فلک که توهم کنند
عادت چنان شده است که او را سیصد و شصت جزو قسمت کنند هر جزو را او را درجه
گویند چنانچه در فصل اول اشارت بان کرده شد پس منطقه ملک هشتم سیصد و شصت
جزو قسمت کرده اند و هر سی قسم از اقسام دوازده گانه که سطح است و از قبیل است
بباید دانست که قسمت سطح بخط باشد و قسمت خط بنقطه و چون این معلوم شد از عبارت
مصنف چنان مفهوم میشود که هر قسمی از اقسام دوازده گانه را سی جنس میکنند یعنی در
هر قسمی بیست و نه خط از قطب بقطب برند و مع هذا اعتبار قسمت باین نوع نمیکنند بلکه
بعضی از منطقه البروج که خط است سی قسمت میکنند غایت آنست که هر سی قسم منطقه
که خط است در ان سطح یکی از دوازده گانه واقع است اگر شخصی گوید چرا نشاید که بروج
بطریق تجوز منطقه را گویند تا نخن بر عبارت متن بنا بد میگوییم از عبارت متن که دور

در تسمیه ... حکم ... سوی ... ح

اسم منطقه ... در ... قسم ... ح

و قسم به

فلک را گویند که کواکب برانجا که میکنند و از ان نخستین را ... کل دوازده
... که بروج سطوح دوازده گانه است و خطوط دوازده گانه چو همه کوکب
منطقه هر که میکنند درجه را شصت بخش کرده اند و هر یکی را دقیقه خوانند و شصت
هر دقیقه را شصت ثانیه و هر ثانیه را شصت ثالثه چنانکه چنانچه در قسمت میکنند و تا
درجه را شصت قسم جهه ان کرده اند که درجه واحد است در مرتبه اعداد و غایت درجه
کسور بود و مخارج احدولی ست که از احد و ل ستین خوانند و اجزای ان از یکی تا شصت تا
شصت در یکدیگر ضرب کرده در ان جدول نهاده و انچه زیاده از شصت باشد رفع کرده
و هر درجه شصت است که اقل عددیست که اکثر کسور صحیح از مخارج بیرون می آید و استعمال ان جدول
اعمال آسان و بر رفع و تنقیص احتیاج نیست ... چون این عدد ... بر شصت ... ضرب و قسمت
تا تحت درجه شصت باید کرد و نام بروج دوازده گانه حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان
د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط جدی ی دلو یا حوت یب کواکب صور
بروج که بعضی اهل صور اند و بعضی خارج صور اند حمل است و در وی سیزده کوکبست و خارج
پنج کوکب ب ثور است در وی سی و دو کوکبست و خارج یازده کوکب ج جوزا او را
توامان گویند و در وی هژده کوکبست و خارج هفت کوکب د سرطان است و در وی نه کوکبست
و خارج چهار کوکب ه اسد است و در وی بیست و هفت کوکبست و خارج هشت کوکب
و سنبله است و در وی بیست و شش کوکبست و خارج شش کوکب ز میزان است و در وی هشت
و خارج نه کوکب ح عقرب است و در وی بیست و یک کوکبست و خارج سه کوکب ط قوس است
و در وی سی و یک کوکبست ی جدی است و در وی بیست و هشت کوکب است یا دلو است
و در وی چهل و دو کوکبست و خارج سه کوکب یب حوت است و در وی سی و چهار کوکبست و خارج
چهار و نشانها ایشان چنان بود که حمل را صفر کنند و ثور را نشان یکی و جوزا را نشان
دو تا آخر یعنی حوت و از انشان یازده باشد نشانها بروج دوازده گانه در

بجای ... م

ج

دویم از حروف اشارت ایشان نماوه اند خانه کواکب چه اگر [illegible] حروف اشارت اول ایشانی
[illegible] آن [illegible] التباس می‌شد خانه کواکب که التباس [illegible] پس سه ارقامی
دکه از برای اعداد وضع کرده بودند بران ارقام نهادند و اول برج که حمل است رقم او صفر
نهادند تا معلوم شود که آن برج یکی وضع کرده اند و ثور را از رقم دو و همچنین حوت را رقم
یازده اگر بنا بر آن کنند که چرا حمل را رقم یکی و ثور را دو و همچنین حوت را رقم دوازده
ننهادند میگوییم اگر ارقام بدین وضع نهادندی چه هر کوکبی را در هر سطری سه رقم وضع میکنند
یکی رقم برج و دوم رقم درجه و سیوم رقم دقیقه مثلا اگر کوکبی در بیست درجه ثور باشد [illegible] برای
حمل رقم یکی باشد [illegible] را رقم دو باشد پس علامت رقم تقویم آن کوکب [illegible] باشد
و این رقم موهم آنست که بعد آن کوکب از اول حمل دو برج و بیست درجه باشد و مع
بعد او یک برج و بیست درجه است بخلاف آنکه اگر حمل را رقم صفر اعتبار کنند رقم تقویم
آن کوکب باشد یعنی یک برج و بیست درجه و آن موهم زایل شود و همچنین در سایر بروج و
نشانها درجه و دقایق نشانها عدد هر یک باشد و علامت درجات از بیست و نه نگذرد
از آنکه چون سی شود برجی باشد و عدد دقایق از پنجاه و نه نگذرد و چون شصت شود
درجه باشد از برای هر کوکب در هر سطری سه رقم وضع میکنند یکی رقم ایمن و یکی رقم ایسر
و یکی رقم اوسط اما رقم ایمن از برای آنست که معلوم شود که کدام برج است و آن از
یازده درنگذرد و هرگاه زیادت شود بصفر کنند و همیشه بدین نوع دایر باشد و اما
رقم اوسط از برای آنست که درجه کوکب معلوم شود و آن از بیست و نه نگذرد و هرگاه
که درجه اضافه شود به بیست و نه اضافه کنند سی شود پس رقم اوسط را اسقاط کنند
و از برای عوض آن یکی بر رقم ایمن افزایند و اما رقم ایسر از برای آنست که دقیقه کوکب
معلوم شود و آن از پنجاه و نه نگذرد و هرگاه که یک دقیقه دیگر زیاده شود بر پنجاه و نه اضافه
کنند شصت شود رقم ایسر را اسقاط کنند و از برای عوض آن یکی بر رقم اوسط افزایند

کواکب م

شود

تا ثابت شود هر سطری رقم [illegible] و در تقویم [illegible] از جدول [illegible]
[illegible] وضع کواکب [illegible] هر روزی [illegible]
[illegible] رقم نویسند یکی رقم برج و یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه و [illegible] موضع کواکب [illegible]
[illegible] درجات و دقایق که آن نیم روز [illegible] باشد از این تقویم [illegible]
بعد از جدول [illegible] که اول ایام اسابیع و چهار دیگر که تواریخ باشد [illegible]
[illegible] مواضع سیر کواکب [illegible] بازاء هر نصف النهار [illegible] درجه و دقیقه هر کوکبی
برقم ثبت کنند و هیچ کوکب در یکشبانروز برجی قطع نکند [illegible] هر کوکبی [illegible] نصف
النهار درجه و دقیقه چند یا دقیقه چند از آن برجی که کواکب در او باشد قطع [illegible]
[illegible] و ابتدای کوکب با فتاب کنند پس بماه پس کواکب [illegible] بر ترتیب افلاک
نهند ارباب صناعت آفتاب را مقدم داشتند بر دیگر کواکب چه معرفت احوال
او در معرفت احوال کواکب مدخل دارد بخلاف عکس چه آنکه ایام و [illegible] مرکب میشود
از آن چون شهور و سنین بحرکت آفتاب معلوم میشود پس معرفت حرکات دیگر کواکب موقوف
بوده باشد بر معرفت حرکت دیگر کواکب در احکام ماه را مدخل زیاده است از دیگر بود و م
کواکب پس از این جهت نیرین را مقدم داشت از دیگر کواکب و چون درجه و دقیقه کوکب
روز بروز زیادت باشد کواکب مستقیم بود و چون در نقصان بود راجع و اگر زیاده و نقصان
نشود مقیم بود و چون مقرر شد که از برای هر کوکبی در هر روز جدولی وضع کنند و سیر هر روزه
ایشان را برقم ثبت کنند و همیشه رقمی که در جدول نیرین بود روزی که بعد از روز دیگر باشد
درجات و دقایق هر کوکبی آن برج که نیرین در او بود زیادت باشد پس نیرین مستقیم باشند
و هر رقمی که در جدول خمسه متحیره باشد نظر کنند روزی که بعد از روز دیگر باشد درجات
و دقایق هر کوکبی زیادت شدن میگیرد کوکب مستقیم باشد و اگر کم شدن میگیرد کوکب
راجع باشد و اگر نه زیاده و کم باشد کوکب مقیم بود فصل نهم در مقدار روس [illegible] کان

چون ... کواکب و افلاک ایشان و قسمت افلاک شروع نمود و در سیر کواکب
سخن هم مناسب آنست که اول ذکر کواکب و افلاک ایشان کنند و بعد از ذکر قسمت افلاک
و حالات دیگر سیر کواکب کنند چه ذکر سیر کواکب بر وجهی که مصنف کرده که مطلوب بود از
موضوع قسمت نه ذکر قسمت افلاک و حواله فرض ابتدا به سیر و فصل منابع را از برای کواکب و افلاک
آورده و فصل ثامن را مقرر برای قسمت افلاک و سیر کواکب در این آورده و فصل تاسع
که در برای سیر آورده و اولی آن بود که در فصل ثامن ذکر قسمت افلاک فقط کردی و لفظ
سیر کواکب از آن و صنعت جدول متساوی از جهه مواضع کواکب تا آخر فصل هر فصل تاسع
می آورد و حکمت آنکه هر گاه که در تقویمهای دست راست مواضع کواکب بیاورند حقیقه گر
سیر کرده باشند و باندک تاملی سیر تقویمی ایشان معلوم شود بدانکه آفتاب دوازده برج
در مدتی تمام کند و برجی را می قطع کند و باید دانست که هر کوکبی از کواکب سیاره را سیر تقویمی
و سیر وسطی هست و درین فصل چنان مفهوم میشود که بودن قمر و زحل و مشتری مدت
زمانی در برجی سیر وسط کنند و چهارگانه باقی را سیر تقویمی اعتبار کنند چنانکه این معنی درین
فصل معلوم خواهد شد بدانکه آفتاب سیر خاصه خود دور فلک را بارصاد مختلفه
سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی ناقص یا تام قطع میکند و اغلب ارصادی که متقدمان
و متاخران کرده اند ناقص یافته اند و چون سیر آفتاب در بروج که قوسهای متساوی اند
در ازمنه متساوی قطع نمیکند و مدت زمانی هر ماهی بودن آفتاب است در هر برجی پس این
روزها و ماهها متساوی نباشد وقتی که آفتاب در غایت سرعت باشد قوسی که مقدار برجی
باشد بیست و نه شبانروز و ربع و خمس شبانروزی قطع کند و ممکن نیست که آفتاب برجی
را ازین کمتر زمان قطع تواند و آفتاب وقتی که در غایت بطو باشد قوسی که مقدار برجی باشد
سی و یک شبانروز و نیم قطع کند و امکان ندارد که برجی را بیشتر ازین قطع تواند کرد و قمر
دوری در بیست و هفت شبانروز و ثلثی تمام کند و برجی زیادت از دو روز و کمتر از سه روز

تمام کند و دور فلک را بسیر وسط خود در بیست و هفت ... تمام کند و
برجی را زیادت از دو روز و کمتر از سه روز و ... ساعت و ... چهار و دقیقه
کند و چون این را بر دوازده برج قسمت کنند حصه هر برجی دو روز و ... ساعت باشد
بتقریب پس قمر هر برجی را بسیر وسط خود بدو روز و ... ساعت قطع کند اما بسیر
تقویمی قمر گاه بیش مقدار سیر وسط قطع کند و آن مضبوط نیست ... بیشتر زیاده از بیست
و هفت شبانروز و کمتر از بیست و هشت شبانروز قطع کند و چون هر برجی را وقتی که
در غایت سرعت باشد کمتر از دو شبانروز قطع کند و برجی را وقتی که در غایت بطو
باشد دو شبانروز و ربع و ثلث شبانروزی قطع کند و زحل دوری در سی سال قطع کند
و برجی در دو سال و نیم و هر دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع باشد زحل دور فلک را
بسیر وسط خود ... روز و هفت ساعت قطع کند و برجی در دو سال و پنج ماه و هفده روز
قطع کند اما زحل دور فلک را بسیر تقویمی خود کما بیش سیر وسطی قطع کند و لیکن تتبع بسیار
کردم مدت زمان بودن او در برجی که از آن کمتر نباشد دو سال و دو ماه بود بتقریب
و آن وقتی تواند بود که مرکز تدویر در طرف بعد اقرب باشد و همچنین مدت زمان بودن
او در برجی که از آن بیشتر نباشد دو سال و یازده ماه بود بتقریب و این وقتی تواند بود
که مرکز تدویر در طرف بعد ابعد باشد و هر دوازده ماه و سجده روز راجع باشد
و هشت ماه دیگر مستقیم و مقیم بود و هر گاه که زحل در برجی بود که مدت زمان از آن کمتر
نبود از ابتداء استقامت تا انتهاء استقامت بیست و یک درجه قطع کند و هر گاه که زحل
در برجی بود که مدت زمان از آن بیشتر نباشد از ابتداء استقامت تا انتهاء استقامت
سجده درجه قطع کند و اما از ابتداء رجعت تا انتهاء رجعت بهر دو تقدیر یعنی بودن او در برجی
که مدت زمان از آن بیشتر نباشد یا کمتر نباشد هفت درجه قطع کند و مشتری دوری در دوازده
سال و برجی در یکسال تمام کند و در هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد مشتری دور فلک را

در بیست و نه سال و شش ماه

[illegible] هر چون قطع کند و برجی را [illegible] ده ماه
[illegible] روز قطع کند اما دور فلک سیر [illegible] قطع کند و لیکن تتبع بسیار
کردم مدت زمان بودن او در برجی که از ان کمتر نباشد شش ماه بود بتقریب و این
وقتی تواند بود که مرکز تدویر در طرف بعد اقرب باشد و همچنین مدت بودن او
در برجی که از ان بیشتر نباشد سیزده ماه بود بتقریب و این وقتی تواند بود که مرکز تدویر
در طرف بعد ابعد باشد و هر سیزده ماه و نه روز چهار ماه راجع باشد و نه ماه و نه روز
مستقیم و مقیم بود و هر گاه که مشتری در برجی بود که مدت زمانی از ان کمتر نبود از ابتداء
استقامت تا انتهاء استقامت یک برج و چهارده درجه قطع کند و هر گاه که مشتری در
برجی بود که مدت زمان از ان بیشتر نبود از ابتداء استقامت تا انتهاء استقامت یک
برج و ده درجه قطع کند و اما از ابتداء رجعت تا انتهاء رجعت هر دو تقدیر یعنی بودن
او در برجی که مدت زمان از ان بیشتر نباشد یا کمتر نباشد ده درجه قطع کند و احتمال دارد
که مشتری برجی را بچهار ماه و کسری قطع کند چه مشتری در وقتی که غایت سرعت باشد هر روز
پانزده دقیقه سیر و دسی بهر چهار روز دو درجه قطع کند و بهر چهار ماه برجی قطع کند و لیکن
در ین چهار ماه هر روز پانزده دقیقه قطع نمیکند بلکه میان پانزده دقیقه و دوازده دقیقه
باشد یعنی چند روز پانزده دقیقه رود و چند روز چارده و چند روز سیزده و چند روز دوازده
بسبب این سبب دیگر چهار ماه و کسری کرده شد اگرچه احتمال دارد که مشتری چهار ماه و کسری برجی
را قطع کند و لیکن چون راجع شود باز بهمان برج آید مریخ دوری در دو سال الا یکماه و نیم تمام کند
و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد در یکماه و نیم تمام کند و در هر دو سال و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع شود
و مریخ دور فلک را بسیر وسط خود بیکسال و دو ماه و بیست و دو روز قطع میکند و برجی را بسیر
وسط خود بپنجاه و شش روز قطع کند و اما بسیر تقویمی خود که مرکز تدویر او در طرف بعد اقرب
باشد برجی را چون مستقیم و سبک رو باشد چهل روز قطع کند و کمتر ازین در برجی نباشد و هر دو

[illegible] سال و یکماه و بیست [illegible] ماه و بیست [illegible] روز راجع باشد و یکسال و پانزده
[illegible] روز مستقیم بود و هر گاه که مریخ [illegible] باشد که هم رجعت و استقامت اول و دوم
در ان برج بوده باشد اگر مرکز تدویر در طرف بعد اقرب باشد مدت زمان بودن مریخ
در ان برج کمتر از شش ماه نباشد و اگر مرکز تدویر او در طرف بعد ابعد باشد مدت زمان
بودن مریخ در ان برج زیاده از نه ماه باشد مصنف در مریخ و زهره و عطارد این لفظ ذکر
کرد که برجی چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را چندین زمان قطع کند و در زحل و مشتری
این لفظ ذکر نکرد که سیر تقویمی او در برجی چند نوبت و استقامت می باید کرد تا او از ان
برج بیرون رود و پس این لفظ در زحل راست نیاید اما در مشتری چون معلوم شد که برجی را بچهار
ماه و کسری قطع میکند وقتی که مستقیم و سریع السیر باشد پس بر ین تقدیر در برجی یا مقدار برجی
این لفظ مشتری نیز راست آید و لیکن مشهور احالی دیگر هست که این سه کوکب را نسبت
چه حالت آنست که چون راجع شود باز بهمان برج می آید بخلاف این سه کوکب که چنین نیستند
که مستقیم و سبک روند و زهره دوری در هشت سال تمام کند و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد
به بیست و هفت شبانروز تمام کند و در هر یک سال و هفت ماه و نیم یکماه و نیم راجع باشد
بباید دانست که هر یک از سفلیین دور فلک را بسیر وسط خود بیکسال قطع میکند
و از متن چنان مفهوم شود مقدار زمانی که هر یک از سفلیین دور فلک را قطع میکند بسیر تقویمی
را میخواهد نه سیر وسطی چه قید کرده و سالی میکند و اگر سیر وسطی بودی فقد هر دو یکی کرد
و زهره بسیر تقویمی خود وقتی که مرکز تدویر در طرف بعد اقرب باشد و نیز مستقیم و سبک
رو بود برجی را بیست و چهار روز قطع کند و کمتر ازین در برجی نباشد و هر یکسال و هفت
ماه و نه روز یکماه و دوازده روز راجع باشد و یکسال و پنج ماه و بیست و هفت روز
مستقیم بود و هر گاه که زهره در برجی باشد که هم رجعت و هم استقامت اول و دوم
در ان برج بوده باشد اگر مرکز تدویر در طرف بعد اقرب باشد مدت بودن زهره

دوازن برج زیاده از چهار ماه نباشد و عطارد دوری در هفده و یکسال تمام کند
در برجی چون مستقیم و سبک رو باشد در شانزده روز تمام کند و در هر صد و شانزده
روز بیست و دو روز راجع باشد عطارد در سیر تقویمی خود در هر صد و شانزده روز بیست
و دو روز راجع باشد سه ماه و چهار روز مستقیم بود و عطارد چون مستقیم و سبک رو باشد
برجی را در شانزده روز قطع کند و کمتر ازین زمان در برجی نباشد و هرگاه که عطارد
در برجی باشد که هم رجعت و استقامت اول و دوم در ان برج بود مدت زمان بودن عطارد
در ان برج زیاده از دو ماه و هشت روز نباشد خواه که مرکز تدویر او در طرف
بعد اقرب یا ابعد باشد که چندان تفاوت نمیکند چنانکه در دیگر کواکب گردد ازین جهة
ذکر بعد ابعد و اقرب نکردیم اما کواکب ثابته دوری در بیست و چهار هزار سال تمام کنند
و برجی در دو هزار سال و درجه در قرب شصت و شش سال رصدی که بطلمیوس کرده است چنان
یافته اند که کواکب ثابته در مدت صد سال یک درجه قطع میکنند پس ازینجا لازم آید که
دوری در سی و شش هزار سال تمام کنند و جماعتی که بعد ازو رصد کرده اند در ملت اسلام چنان
یافته اند که هر یکی از کواکب در شصت و شش سال درجه قطع میکنند پس تمامی این دور بحسب این قول
در بیست و سه هزار و هفتصد و شصت سال تمام کنند و جماعتی از محققان متاخران چنان یافته اند
برصد که هر یکی از ثوابت در هفتاد سال یک درجه قطع میکنند پس بحسب این رصد تمامی دور
در بیست و پنج هزار و دویست سال قطع کنند و رصد جدید مراغه موافق این راست و خواجه
قدس سره زمانی که تصنیف این نسخه کرد پیش از زمان رصد خود بود و او در اینجا برای
جماعتی رفته است که درجه را در شصت و شش سال قطع میکنند فصل سیم در حرکت عرضی
ماه و دیگر کواکب بباید دانست که کواکب سیاره حرکه طولی دارند یعنی حرکتی که از مغرب باشد
بسوی مشرق و هم حرکتی عرضی دارند که هم از شمال بجنوب باشد و بالعکس و چون فارغ شد از حرکه
طولی شروع نمود در حرکه عرضی و لیکن حرکتی که در طول میکنند در تمام میشود و حرکتی که در عرض

میکنند

میکنند دو بر تمام میشود و حرکتی عرضی چنان بود که مرکز کوکب گاهی بعض منطقة البروج باشد
و گاهی از و بگذرد و بطرف شمال تا برسد بغایت بعد و همچنین باز بروی منطقه آید تا باز
باو برسد و ازو درگذرد و بطرف جنوب تا باز برسد بغایت بعد و همچنین باز بروی
منطقه آید تا باز باو برسد و همیشه حرکت عرضی ایشان بدین نوع است و آنکه آفتاب
را مداری باشد که میان بر چهار بگذرد و او را منطقة البروج خوانند مداری که از مرکز
آفتاب حادث میشود و دیگر که خاصه خود چنان یافتند که همیشه ان مدار در سطح منطقه فلک
هشتم است پس بربن عدم آفتاب را حرکه عرضی نباشد و لیکن شمس کوکب باقی را حرکه عرضی
باشد و ماه را مداری باشد که با مدار آفتاب در دو موضع متقابل یکدیگر تقاطع کنند و آن دو وعقده بس نیم
تقاطع را جوزهرین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه در جانب شمال بود از مدار آفتاب و دیگر
نیمه در جانب جنوب و آن عقده را که چون ماه ازو بگذرد شمالی شود راس خوانند و آن عقده را
که چون ماه ازو بگذرد جنوبی شود ذنب خوانند مداری که از مرکز قمر حادث میشود و دیگر که خاصه
طع خود در سطح مدار آفتاب نیست بلکه مایلست از مدار آفتاب و این دو مدار مر یکدیگر را
کنند بدو نقطه که متقابل هم باشند و هر یکی مر یکدیگر را بدو نیمه کنند پس یک نیمه مدار ماه از مدار آفتاب
یعنی منطقة البروج شمالی بود و دیگر نیمه جنوبی و ان دو نقطه تقاطع را جوزهرین و عقدتین خوانند
طع یکی عقده راس و دیگر عقده ذنب باشد اما عقده راس انست که چون قمر بیکی ازان دو نقطه تقا
بگذرد شمالی منطقة البروج باشد اما عقده ذنب انست که چون قمر ازان نقطه دیگر بگذرد
جنوبی منطقة البروج شود و هر که قمر در ان شش برج باشد که شمالی منطقة البروج باشد قوت
روز زیاده باشد ازان شش برج دیگر که جنوبیست چه معرفت پیش دو فلکست پس شمالی بمیل فلک
باشد و جنوبی بسیار او و بین فاصله از بسیار راست دیگر نصف دایره شمالی در بلاد شمالی
عالیست از جنوبی و مقدار دوری ماه از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و غایتش پنج درجه
بود و خطی مستقیم از نقطه که منتصف هر یکی از ما بین العقدتین که از مدار ماه باشد و صل کنیم بمرکز

زمین بهر دو نقطه غایت بعد باشد چنانچه ذاتین بود از عالم مایل و بنقطه‌ای آن دو نقطه
تقاطع دایرتین بچهار قسم متساوی شود و بهر قسمی از قسمتی باشد و بهر گاه که قمر بدو نقطه
تقاطع دایرتین برسد عدیم العرض باشد و هر گاه که بدو نقطه که از دو طرف آن خط مستقیم
مذکور غایت عرض بود و در جمیع ارباع چهارگانه و عرض باشد و تقویم ماه را طول خوانند
یعنی دوری او از سر حمل بر توالی بروج چون این موضع ذکر عرض کرد و بیان طول نیز باید کرد
پس بدین سبب درین محل ذکر طول کرد و طول قمر و دیگر کواکب آنست که بعد از اول نقطه حمل باشد
تا کوکب بر توالی بروج و غایت طول کمتر از سیصد و شصت درجه باشد اما غایت عرض هر یک
ازین خمسه متحیره را بیان خواهیم کرد ولیکن عرض هر یک از ثوابت متفاوتست و احتمال دارد
که کوکبی را عرض نود درجه باشد و آن کوکب را تقویم نباشد یعنی او را طول معین نبود و باقی
کوکب را عرض کمتر از نود درجه باشد و راس و ذنب را سیر معکوس بود مانند کواکب راجع
و دوری در نوزده سال تمام کنند و برجی در نوزده ماه و درجه در نوزده روز مقرب راس
و ذنب را چنان نامند که حرکه میکنند بخلاف توالی بروج و همیشه حرکه ایشان بریک نسق است
یعنی قسمی متساویه و از منه متساویه قطع میکنند و الی مص دیگر گردد که راس و ذنب را سیر معکوس
بود مانند کواکب راجع غرض ازین محل آنست که حرکه برخلاف توالی بروج باشد نه آنکه سیر ایشان
بریک نسق نباشد و نه آنکه در هر زمانی سیر ایشان مثل یکی از خمسه متحیره باشد در رجعت و عدد این
دور فلک را در هجده سال و هفت ماه و هجده روز قطع کنند و برجی را در یکسال و شش ماه
و بیست و دو روز قطع کنند و درجه در نوزده روز قطع کنند و در متن ذکر بتقریب کرد و آن
تقریب تعلق بدوره تمام دارد نه ببرج و درجه چه زمانی که دوره را قطع کند آنچه در زیج است
و آنچه درین نسخه است تفاوت بسیار است و در برج تفاوت اندکست و در درجه هیچ تفاوت
ندارد و در تقویم موضع راس بعد از تقویم عطارد بیارند برج و درجه و دقیقه و موضع ذنب در
برج هفتم باشد از آن برج بهمان درجه و دقیقه و بدین سبب موضع ذنب نیارند بعد از تقویم عطارد

درجدولی

در جدولی جداگانه در نصف النهار هر روزی موضع راس بیارند و در دو سطر یکی رقم
برج و یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه و تقویم او بعد از اول حمل باشد تا عقده‌های راس بر توالی بروج
بوجهی که او از اول حمل بود تا عقده راس بر توالی بروج و چون موضع راس معلوم باشد موضع
ذنب مقابل او بود یعنی آن برجی که موضع راس است بشمرند تا برج هفتم و ذنب در آن برج هفتم باشد
بهمان درجه و دقیقه که راس بود پس با دنی تاملی موضع ذنب معلوم شود از این سبب از برای
ذنب جدولی جداگانه وضع نکردند و تقویم او را در دفترها نکردند که زیادتی کتابت میشد
و باشد که عرض ماه در جدولی جداگانه در پهلوی تقویم ماه بیارند در دو سطر یکی درجه و یکی دقیقه
و عرض در ربعی از دوری که قمر بعد از راس بود شمالی صاعد زاید بود و در ربعی دیگر که بعد از آن بود و
قمر روی بذنب دارد تا رسیدن بذنب شمالی هابط ناقص بود و در ربع سوم که از ذنب گذشته
باشد جنوبی هابط زاید بود و در ربع چهارم که بعد از آن بود و قمر روی براس دارد تا رسیدن براس
جنوبی صاعد ناقص بود در پهلوی تقویم قمر جدولی جداگانه وضع کنند از برای عرض او و در نصف
النهار هر روزی تعیین مقدار عرض کنند در دو سطر برقم ثبت کنند یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه
باشد و خط مستقیم مذکور مدار ماه را بدو نیمه کند یک نیمه که راس در میان آن باشد صاعد بود
و یک نیمه دیگر که ذنب در میان بود هابط باشد و صاعد عبارتست از هابط یعنی کوکب که در نصف
صاعد بود قوی باشد و در نصف هابط ضعیف باشد و آن نصف دایره را صاعد از آن میگویند
که وقتی که مرکز قمر با آن طرف خط مستقیم مذکور رسد که متوجه راس باشد تا رسیدن بطرف دیگر
آن خط هر نوبتی از نوبتی دیگر که بر وسط السماء رسد ارتفاع در تزاید باشد و نصف دیگر را هابط
که ارتفاع در تناقص باشد و چون ماه از عقده راس بگذرد و روی بطرف خط مستقیم مذکور نهد
یعنی در ربع شمالی باشد عرض هر روز بروز زیاده شدن گیرد و مقابل این ربع که ربع جنوبی باشد
همچنین بود و قمر از آن خط مستقیم مذکور بگذرد و روی بذنب نهد عرض هر روز بروز نقصان
شدن گیرد و مقابل این ربع نیز همچنین باشد بنابرین مقدمه بودن عرض شمالی و جنوبی و صاعد و

رابود و هابط بود و ناقص [illegible] و شش قسم [illegible] شمالی بود و دیگر جنوبی و
و دو ربعی متصل که در اسم ربع میان آن باشد صاعد و دو ربعی دیگر که ذنب در میان ایشان
باشد هابط و دو ربعی متقابل زاید بود و دو دیگر ناقص و صورت این چنین در سطح چنین است که
کشیده شد دایره سرخی مدار شمس است و دایره سیاهی مدار ماه است
جمله وانست که بیشترین از نقطه راس بود تا طرف خط مستقیم مذکور که منتصف
شمالی بود که آن ربع را شمالی صاعد خوانند و هر کوکب که درین ربع باشد قوی باشد
و ضعیف نظیر این ربع باشد که جنوبی هابط بود و آن دو ربع باقی متوسط بود و
شمالی و جنوبی و صاعد و هابط آفتاب چنان باشد که مدار آفتاب با منطقه فلک
هم اعتبار کنند پس یک نیمه آفتاب از منطقه فلک نیم شمالی باشد که از حمل باشد
تا میزان و یک نیمه دیگر جنوبی که از میزان باشد تا حمل و از اول جدی تا سر سرطان
صاعد بود چه ارتفاع هر نیم روز زاید به ترتیب تزاید است تا سر سرطان و
از سر سرطان تا سر جدی هابط چه ارتفاع به ترتیب تناقص است پس بیشترین ربع
از حمل باشد تا سرطان چه شمالیست و صاعد و ضعیف ترین ربعی از میزان تا سر
تا جدی چه جنوبیست و هابط و آن دو ربع باقی متوسط ظاهرا در متن عبارت مقدم موخری
واقع شده اولی آنست که عبارت باین ترتیب بودی و آن عقده را که چون ماه از و بگذرد جنوبی
شود ذنب گویند و راس و ذنب را معکوس بود تا این ترتیب که بدین سبب موضع ذنب
بیارند و بعد از آن دگر گردند و مقدار دوری ماه از مدار آفتاب عرض ماه خوانند یعنی دوری
او از سر حمل بر توالی بروج باشد که عرض ماه در جدولی جداگانه در پهلوی تقویم ماه بیارند تا
آخر تا بیان جزو هر جدا باشد و بیان عرض جدا و خمسه متحیره را هم عرض باشد و باشد که در بعضی تقاویم
عرض هر کوکبی در پهلوی تقویم او بیارند در پهلوی تقویم هر یکی از کواکب خمسه متحیره را جدولی
وضع کنند از برای عرض و در نصف النهار هر روزی تعیین مقدار عرض هر یکی بکنند و در دو سطر

یکی رقم

یکی در تقویم و دیگری [illegible] عرض [illegible]
غایت عرض مریخ [illegible] و غایت عرض عطارد و زهره [illegible] بباید دانست که هر یکی از خمسه متحیره را
راس و ذنب هست و لیکن راس و ذنب ایشان چنان نیست که چون کواکب از راس بگذرد
شمالی شود و چون از ذنب بگذرد جنوبی شود چنانکه در ماه گفته شد و حرکت راس و ذنب ایشان
چون حرکت راس و ذنب ماه نیست بلکه حرکت ایشان مساوی حرکت ثوابتست و از جهت غربت
و هرگاه که عرض این کواکب شمالی صاعد باشد شر نیز بیشتر شود و هرگاه که جنوبی هابط بود ضعیف بود
و در تقویم راس و ذنب پنج متحیره نمی آرند جهه آنست که مقصود از تقویم احکامست و راس و ذنب
خمسه را هیچ احکام مترتب نیست بخلاف راس و ذنب ماه که خسوف و کسوف واقع شود تا
نیرها درین دو عقده نباشند و اثر خسوف و کسوف درین عالم سفلی بسیارست و آفتاب را
عرض نبود از جهه آنکه عرض دوری ستارگان بود از راه آفتاب و آفتاب از راه خود دور نشود
چون معلوم شد که همیشه مدار مرکز آفتاب در سطح منطقة البروجست پس او را عرض نبود جهه آنکه
عرض عبارت از دوری کوکب از منطقة البروجست و نشانها شمالی و جنوبی و صاعد و هابط
از حرف اول گیرند و نشانها زاید و ناقص از دو حرف آخر هر گاه که کوکب در ربعی از ینها
ارباع باشند و حروفات که از برای شمال و جنوب و صاعد و هابط و ناقص و زاید مقرر شد در
تقویم این حروفات را ترکیب میکنند مثلا کوکبی که در ربع اول شمالی صاعد زاید باشد علامت این
نوع ثبت کنند شصید و در ربع ثانی شهقص و در ربع ثالث جهید و در ربع رابع جصقص و نشانها
راس و ذنب را از دو حرف آخر گیرند در تقویم نشان راس چنین باشد اس و ذنب نب فصل
یازدهم در ساعات و ارتفاعات چون فارغ شد از بیان حرکات طولی و عرضی کواکب خواست
که بیان انظار کند که میان ایشان واقع میشود که بیشتر احکام مترتبست بران و در انظار تعیین زمان
میباید کرد پس واجب آنست که اول بیان زمان کنند و بعد از آن انظار بدین سبب ساعات را
مقدم داشت بدانکه زمان کمیست متصل لیکن او را در وهم تعدد و انفصال عارض میشود

یکی بود خطی متصل مثلا واحدی میتوان یافت هم ابعاد آن نوع مقدار ذراعی که آن خط را
بان ذراع تقدیر کنند تطبیق و آن خط متصل باعتبار آن تقدیر در و تعدد و انفصال عارض
شود و همچنین در وهم بعضی از ازمانرا واحد فرض میتوان کرد و چون شبانروز را که بر بیست
و چهار قسمت میکنند و هر قسمی را ساعتی گویند بدین تقدیر ساعتی را واحد گویند و سایر
ازمنه با و مقدر باشد شبانروز را بر بیست و چهار قسم کنند و هر قسمی را ساعتی خوانند
چون روز و شب از حرکت فلک نهم است و افتاب را حرکتیست مخالف آن حرکه در تعیین
مقدار شبانروز که از رسیدن آفتاب بنقطه مفروض تا رسیدن او بان نقطه بحرکه شبانروز
دوم بار که یکدوره فلک نهم بود باز با دو میر افتاب و در عرف شبانروزی را به بیست
و چهار قسمت کنند و هر یکی را ساعتی خوانند و مقدار هر ساعتی از معدل النهار پانزده درجه
و دو دقیقه و کسری باشد و بایل اعتبار اجزاء ساعات روز و شب متساوی باشند
و هر ساعتی بشصت قسم کنند و هر قسمتی را دقیقه خوانند چون زمان معین را بواحد مفروض
تقدیر کنند احتمال آن دارد که اله در آخر از زمان معین باقی ماند کمتر از واحد مفروض پس آن
باقی کسر آن واحد باشد پس از جهة ضبط آن کسر لازم بود که واحد مفروض را بکسور قسمت کنند
و کسور را بشصت اعتبار کنند یعنی هر ساعتی را بشصت قسم کنند و هر قسمی را دقیقه خوانند و
هر دقیقه را بشصت قسم کردن همانست که در درجه بیان کردیم و در تقویم بازاء هر روزی ساعات
و دقایق آن روز نهند و چون آنرا از بیست و چهار نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب
باشد هر مداری که از افتاب حاصل شود در یکشبانروز دایره افق آن مدار را بدو نقطه
تقاطع کنند و آن منقسم شود بدو قسم قسمی فوق الارض بود یعنی از نقطه تقاطع دایرتین که بر مشرق
باشد تا نقطه تقاطع دیگر که بر مغرب باشد آنرا قوس النهار گویند و قسمی دیگر که تحت الارض بود
آنرا قوس اللیل خوانند اگر آن مدار افتاب در سطح منطقه فلک نهم باشد قوس النهار و قوس اللیل
متساوی باشند و شب مساوی روز باشد و اگر آن مدار افتاب از منطقه فلک نهم

ثانیه و علمه شصتم

شمالی باشد قوس النهار اطول بود از قوس اللیل و روز دراز تر از شب باشد و بیخ قوس
النهار اطول از سرطان باشد و اگر آن مدار افتاب از منطقه فلک نهم جنوبی باشد
قوس النهار اقصر باشد از قوس اللیل و روز کوتاه تر باشد از شب و بیخ قوس اللیل اطول از
سر جدی باشد و چون قوس النهار را بیک جزو از بیست و چهار جزو از شبانروزی قسمت
کنند خارج عدد ساعات و کسور ساعات آن روز باشد یعنی این مقدار زمانی بود که
از وقت رسیدن افتاب بافق مشرق تا رسیدن افتاب بافق مغرب و در پهلوی تقویم
راست جدولی وضع کنند و تعیین ساعات هر روز در دو سطر ثبت کنند یکی رقم ساعات
و دیگری رقم کسور ساعات یعنی دقیقه و عدد ساعات و کسور ساعات هر روز را از بیست
و چهار نقصان کنند آنچه باقی ماند و کسور ساعت شب او باشد اگر کسور داشته باشد و عدد
ساعات نهاری و لیلی بدرازی شب و روز زیاده شود و بکوتاهی ایشان کم و از وقت
تحویل افتاب بجدی تا وقت تحویل افتاب بسرطان افزاید و در نیمه دیگر کاهد و شب بر
عکس باشد پس درازترین روزهای سال و کوتاه ترین شبها وقت تحویل افتاب بسرطان باشد شد
و کوتاه ترین روزها و درازترین شبها وقت تحویل افتاب بجدی باشد و بوقت تحویل افتاب
بحمل و میزان روز و شب مساوی باشند چون افتاب در یکدوره منطقة البروج حرکه کند بچند
نوع تفاوت در عدد ساعات روز و شب پیدا شود اول آنکه غایت زیادتی شب باشد
تا روز خود و آن تمه در یکشبانروز بیش نباشد و این حال وقتی تواند بود که افتاب باول جدی باشد
بضرورة روز او اقصر از همه روزهای سال باشد پس غایت زیادتی شب باشد بر روز خود
ثانیا آنکه زیادتی هر روز باشد بر روز گذشته و این حال وقتی تواند بود که افتاب از جدی باشد
تا سرطان ثالث آنکه هیچ تفاوت میان شب و روز خود نباشد و این وقتی تواند بود که افتاب
باول حمل و میزان بود چه همیشه اول حمل و میزان بر منطقه فلک نهم اند و مداری که شمسی را
در آن یکشبانروز حادث شود همان منطقه بود بتقریب و دایره افق منطقه فلک نهم را

منصف میکند نصفی فوق الارض و نصفی تحت الارض پس برین تقدیر قوس النهار
مساوی قوس اللیل باشد و روز و شب مساوی باشند و تساوی روز و شب نحس
وقتی تواند بود که تحویل افتاب از حوت بحمل مع الطلوع بود و انروز با شب خود مساوی
یا اگر تحویل مع غروب خود روز گذشته با شب آینده متساوی باشند و غیر ازین که
آفتاب بخس باول حمل و میزان کند تساوی روز و شب بتحقیق ممکن نیست و لیکن نزدیک
باشد و تا مادام آنجا غایت زیادتی روز باشد بر شب خود و این در یکشبانروز و بیش نباشد
و درین حالت و هی تواند بود که افتاب باول سرطان باشد چه هیچ قوس نهاری اطول
از سرطان نیست پس هیچ روزی درازتر از ان نباشد که افتاب باول سرطان باشد
بضرورت شب او اقصر از همه شبهای سال باشد پس غایت زیادتی روز باشد بر شب
خود خاصه انکه زیادتی هر روز باشد بر روز آینده و این حال وقتی تواند بود که
افتاب از سر سرطان باشد تا جدی سا و سا انکه زیادتی هر روز باشد بر شب اول حمل باشد تمام
خود و این حال وقتی تواند بود که افتاب از میزان سا تا سا انکه زیادتی که شب را باشد
با روز خود و این حال وقتی تواند بود که افتاب از میزان باشد تا حمل و این ساعات
را ساعات مستوی خوانند تسمیه بمستوی بجهة ان کردند که اجزاء او هرگز مختلف نمیشود
و چون هر روز و هر شبی را جدا جدا بدوازده قسم متساوی کنند این ساعات را زمانیه
و معوج نیز خوانند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی روز و شب می افزاید و میکاهد
چون قوس النهار را بدوازده قسم متساوی کنند اجزاء ساعات روز معلوم شود
و همچنین قوس اللیل را بدوازده قسمت کنند اجزاء ساعات شب معلوم شود و اگر قوس
النهار و قوس اللیل متساوی باشند اجزاء ساعات روز مساوی اجزاء ساعات
شب باشد و بلکه مساوی اجزاء ساعات مستویه باشد و این وقتی تواند بود که افتاب
از حمل و میزان باشد و اگر قوس النهار و قوس اللیل متساوی نباشند اجزاء ساعات

روز کمتر از اجزاء ساعات شب باشد و بلکه کمتر از اجزاء ساعات مستویه باشد
و وقتی که افتاب از حمل باشد تا میزان اجزاء ساعات روز اطول باشد از اجزاء ساعات
شب بلکه اطول باشد از اجزاء ساعات مستویه و وقتی که از میزان باشد تا حمل افتاب م
اجزاء ساعات روز اقصر باشد از اجزاء ساعات شب و از اجزاء مستویه
و درازی و کوتاهی روز و شب زیاده و نقصان در اجزاء ساعات زمانی
نه در عدد وی بخلاف ساعات مستویه اما ارتفاع افتاب مقدار بعد او بود
از سطح افق که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده از اسمان جدا کند و ان
مقدار درجات و دقایق که باشد و غایتش بود تا الی حد و اتصالات و انصرافات
و مقدار اجرام هر یک از کواکب بتفصیل در هیئت و تقویم مسطور است و چون اینجا وفصل م
اتصال و انصراف آورده است ضرورت شد درین محل بوجهی بیان کردن
میکویم هر گاه که کوکب سریع خواهد که بکوکب بطی نظری کند و مثل را اتصال بعدی
برسد که بیان هر یک خواهیم کرد گویند که کوکب سریع متوجه است تا متصل شود
بکوکب بطی و چون کوکب سریع اتصال تمام کند و از بطی در گذرد بهمان مقدار بعد که
بیان خواهیم کرد دور شود از کوکب بطی گویند منصرف است آ اگر یکی قمر با و دیگری
یکی از سفلیین بعد نه درجه و نیم ب اگر یکی قمر باشد و دیگری افتاب بعد سیزده
درجه و نیم ج اگر یکی قمر باشد و دیگری مریخ بعد ده درجه د اگر یکی قمر باشد و دیگری
یکی از علویین بعد ده درجه و نیم ه اگر میان سفلیین باشد بعد نه درجه و اگر یکی از
سفلیین و دیگری افتاب بعد یازده درجه ز اگر یکی از سفلیین باشد و دیگری مریخ بعد
هفت درجه و نیم ح اگر یکی از سفلیین باشد و دیگری یکی از علویین بعد هشت درجه
ط اگر یکی افتاب باشد و دیگری مریخ به بعد یازده درجه و نیم ی اگر یکی افتاب باشد
و دیگری یکی از علویین به بعد دوازده درجه یا اگر یکی مریخ باشد و دیگری یکی از علویین

یعنی بعد هشت درجه و نیم است و اگر یکی ازین دو مریخ باشد و دیگری یکی از علویین به بعد نه درجه
فی هر یک ازین ابعاد که گفتیم مجموع نصف جرم دو کوکب است چون نصف جرم هر دو ازین
دو قسمت کوکب را جمع کنند دوازده قسم مختلف حاصل شود جهت آنکه جرم قمر و آفتاب
و مریخ هر یکی را مقداری معین است و هر سه با همدیگر مختلفند و اجرام سفلیین با همدیگر متساوی‌اند
و همچنین اجرام علویین یعنی مشتری و زحل متساوی باشند و با سفلیین مختلفند و جرم هر یک
از علویین و سفلیین با هر یک ازین سه گانه مختلفند پس برین تقدیر قمر را با هر یک از سفلیین و
آفتاب و مریخ و با هر یک از علویین چهار قسم حاصل شود و هر یک از سفلیین را با یکدیگر
و آفتاب و مریخ و با یکی از علویین چهار قسم حاصل شود و آفتاب را با مریخ و با
یکی از علویین دو قسم حاصل شود و مریخ را با یکی از علویین یک قسم حاصل شود و علویین
را با همدیگر یک قسم حاصل شود پس مجموع که ضعف چهار است و دو و ضعف یکی دوازده
باشد پس بدین سبب بعد را بر دوازده نوع نهاده‌ایم و این نظرها که کواکب ششگانه نظره
را با جرم ماه بر حاشیه تقویم نویسند از جانب دست راست برابر هر روزی یا هر شبی
که آن نظر روی افتد آنرا اتصالات کلی خوانند و نام ماههای هر چهار تاریخ و روزهای
که در آن تاریخ مشهور بود و تحویل ستارگان از برجی به برجی هم آنجا نویسند در حاشیه
تقویم بر صفحه دست راست از جانب راس بازای هر روزی یا شبی که انظار کواکب
ستة در وی افتد غیر از قمر رقمی که از برای انظار وضع کرده‌اند ثبت کنند و بعد از آن
رقم کوکب سریع و رقم کوکب بطی و تعیین روز یا شب و ساعات و دقایق که از آن روز
یا از آن شب گذشته باشد مجموع را رقم ثبت کنند پس برین تقدیر در هر سطری شش
رقم باشد و هر انظاری که کواکب ستة را با همدیگر میباشد اتصالات کلی میگویند و هر
انظاری که ماه را با کواکب ششگانه می‌باشد اتصالات جزوی میگویند جزوی و کلی
بحسب آثار و علامتست که درین عالم سفلی واقع میشود و هر انظاری که آثار و علامت

بیشتر و [illegible] باشد کلی [illegible] که تا قمر [illegible] جزوی گویند و همچنین
برجی که از برای تحویل ستارگان هشت گانه وضع کرده‌اند در حاشیه تقویم بازای هر روزی
یا شبی که تحویل خواهد بود ثبت کنند و بعد از آن رقم آن کوکب و رقم برجی که کوکب در آن
برج تحویل کند و تعیین روز یا شب و ساعات و دقایق که از آن روز یا شب گذشته باشد
مجموع را رقم ثبت کنند پس در هر سطری شش رقم ثبت کنند اولی آنست که تحویل ستارگان
را بعد از اتصالات کلی ذکر میکرد ظاهرا این عبارت که نام ماههای هر چهار تاریخ مشهور گشت
[illegible] در فصل ششم ضمن عبارت آورده است و دیگر آنکه در فصل سیم در تاریخ عربی ذکر
کرد که نام ماهها در حاشیه تقویم نهند و در فصل چهارم در تاریخ رومی و در فصل پنجم در
تاریخ فرس این معنی ذکر نکرد و در فصل ششم در تاریخ ملکی ذکر کرد که نام ماههای این چهار
تاریخ در حاشیه تقویم نهند اگر کسی گوید که آنچه در فصل ششم آورده است تمام بود حاجت
بیان نداشت که در فصل سیم ذکر کند مجملا بلکه در فصل چهارم و پنجم ذکر نکرد و در فصل سیم نیز ذکر
نمی‌بایست کرد میگوییم که اگر ذکر نمیکرد ازین نسخه معلوم نمیشد ماهها که در تقویم نهاده است
حقیقیست یا وضعی جهت آنکه در فصل سیم ذکر ماههای وضعی میکند بخلاف آن دو فصل دیگر
غیر از ذکر ماههای وضعی نمیکند پس در فصل سیم ذکر این معنی در محل ماههای حقیقی کرد تا
معلوم شود ماهها که در تقویم است از قبیل ماههای حقیقیست در هر تاریخ چهارگانه که روزهای
مشهور بود این روزها در حاشیه تقویم ثبت کنند روزهای مشهور از تاریخ عرب اول محرم
هر سال نوست دهم محرم عاشوراست پانزدهم رجب استفتاح است بیست و هفتم بعثت
و معراج پیغمبر علیه السلامست شب پانزدهم شعبان شب براتست شب بیست و هفتم رمضان
شب قدر است شب نهم ذوالحجه روز عرفه است دهم عید اضحی است سه روز بعد از
دهم ایام التشریق [illegible] و روزهای مشهور در هر تاریخی هست اگر بآن مشغول شویم بتطویل انجامد
و در زیج این مسطور است اگر خواهند رجوع باو کنند اما انظار از دو گونه بود یکی آنکه میان

دو کوکب باشند که هر دو در دو موضع باشند که در ساعات روز متساوی باشند و ان
دو موضع بود از دو جانب سر سرطان و سر جدی که بعد هر دو از نقطه سر سرطان و سر جدی
متساوی باشد مثلا یکی در بیست درجه ثور و دیگری در ده درجه اسد باشد چه بعد هر یکی
از سر سرطان یک برج و ده درجه بود از سر جدی چهار برج و بیست درجه بود هر گاه که دو
کوکب در اجزاء دو برجی بوند که در ساعات روز متساوی باشند میان آن دو کوکب
تناظر نهاری بود و اجزاء بروجی که متساوی باشند در ساعات روز آنست که از دو جانب
سر سرطان و سر جدی بر یک بعد باشند و اجزاء بروجی که از دو جانب سر سرطان بر یک بعد
باشند اجزاء سرطان بر توالی با اجزاء جوزا باشد بر خلاف توالی و اجزاء اسد بر توالی
با اجزاء ثور باشد بر خلاف توالی و اجزاء سنبله بر توالی با اجزاء حمل بود بر خلاف توالی و اجزاء
بروجی که از دو جانب سر جدی بر یک بعد باشند اجزاء جدی بر توالی با اجزاء قوس باشد
بر خلاف توالی و اجزاء دلو بر توالی با اجزاء عقرب بود بر خلاف توالی و اجزاء حوت بر توالی
با اجزاء میزان بود بر خلاف توالی و دوم میان دو کوکب باشد که هر دو در دو موضع باشند
که در مطالع متساوی باشند و ان دو موضع بود از دو جانب سر حمل و میزان که بعد هر دو از
نقطه سر حمل و میزان متساوی مثلا یکی در بیست درجه حمل بود و دیگر در ده درجه حوت چه
از نقطه سر حمل بیست درجه باشد و از نقطه سر میزان پنج برج و ده درجه و تناظر هم در میان
اتصالات کلی بنویسند هر گاه دو کوکب در اجزاء دو برجی باشند که در مطالع متساوی بوند یا
انکه چنین گویند ساعات روز یکی مساوی ساعات شب دیگری باشد میان دو کوکب تناظر
مطلع بود و مطالع اجزا بود از منطقه فلک نهم با اجزاء جزو منه از منطقة البروج طلوع کند و اجزاء
بروجی که متساوی باشند در مطالع آنست که از دو جانب سر حمل و میزان بر یک بعد باشند و اجزاء
بروجی که از دو جانب سر حمل بر یک بعد باشند اجزاء حمل بر توالی با اجزاء حوت بر خلاف
توالی و اجزاء ثور بر توالی با اجزاء دلو بود بر خلاف توالی و اجزاء جوزا بر توالی با اجزاء جدی

بود بر خلاف توالی و اجزاء بروجی که از دو جانب میزان بر یک بعد باشند اجزاء میزان
بر توالی با اجزاء سنبله بود بر خلاف توالی و اجزاء عقرب بر توالی با اجزاء اسد بود بر
خلاف توالی و اجزاء قوس بر توالی با اجزاء سرطان بر خلاف توالی و در حاشیه تقویم بر
صفحه دست راست بازاء روز یا شب که تناظر کواکب سته غیر از قمر در وی افتد برجی که از
برای تناظر وضع کرده اند ثبت کنند و بعد از ان رقم کوکب سریع و بطی و تعیین روز و یا شب
و ساعات و دقایق که از ان روز یا از ان شب گذشته باشد نجومی وار رقم ثبت کنند و باید
که کوکبی متصل شود بکوکبی بر سبیل نظری یا تناظری و پیش از اتمام ان اتصال باطل شود
بسبب رجوع یا بسبب بطو کوکب متصل یا بسبب استقامت ان کوکب که اتصال با او بود یا بسبب
سرعت سیر او و آن باطل شدن را انتکاث خوانند و بانیرین انتکاث نیستند از سخن
مصنف چنان مفهوم میشود هر گاه که کوکبی متصل شود بکوکبی بر سبیل نظری یا تناظری
و پیش از اتمام ان اتصال بچهار وجه باطل شود وجه اول بسبب رجوع وجه دوم
بسبب بطو کوکبی متصل وجه سیوم بسبب استقامت ان کوکب که اتصال با او بود
وجه چهارم بسبب سرعت سیر او اما در نظر فرض کنیم که قران باشد و یکی از ان دو کوکب
که شرقی تر دیگر بود شرقی نام کردیم و دیگر را غربی وجه اول را ان دو نوعست نوع
اول انکه هر دو کوکب مستقیم باشد کوکبی غربی خواهد که با شرقی اتصال کند غربی راجع شود
وان اتصال باطل شود نوع دوم انکه کوکب شرقی راجع باشد و کوکب غربی مستقیم تر
باشد که اتصال کنند کوکب غربی راجع شود و شرقی را سیرش بطی از سیر کوکب
غربی باشد وان نظر باطل شود و درین نوع وجه دوم را مدخلست چه درین نوع شرط
آنست کوکب غربی که راجع شود سیر کوکب شرقی بطی از سیر کوکب غربی باشد وجه
دوم بر دو نوعست نوع اول انکه هر دو مستقیم باشند و کوکب غربی خواست که متصل
شود بکوکب شرقی بطی شد ان اتصال باطل گشت نوع دوم انکه هر دو کوکب راجع باشند

دیک

وکوکب شرقی [illegible] ان نظر باطل گشت و لکن
نوع از کلام مصنف فهم میشود وجه چهارم بر دو نوعست نوع اول انست که
هر دو کوکب مستقیم باشند و کوکب غربی خواهد که متصل شود بکوکب شرقی و کوکب
شرقی سیرش زیاده شد از سیر کوکب غربی این نظر باطل شد نوع دوم انست
که هر دو کوکب راجع باشند و کوکب شرقی خواهد که متصل شود بکوکب غربی و
از اتصال کوکب غربی در رجعت زیاده شد از کوکب شرقی [illegible]
گردد و این انتکاث [illegible] جهت بطلان انظار واقع شود وقتی که نظر ایشان
[illegible] اگر [illegible] کوکب خواهد اتصال باشد یعنی بیش از اتصال بعد میان ایشان
کمتر از بعد مذکور باشد و شد میان آن دو کوکب انتکاث واقع شود اما نظر کوکب
که بر توالی سیر طالب باشد او را کواکب توالی نام کنند و کوکب که بر خلاف توالی
سیر طالب باشد او را کواکب خلاف توالی نام کنند وجه اول بر دو نوعست نوع
اول انست که هر دو کوکب مستقیم باشند و خواهند که با همدیگر اتصال کنند و یکی ازین دو
کوکب راجع شود و سیر کوکب رجعت زیاده از سیر استقامت باشد ان نظر باطل
شود و درین نوع وجه چهارم را مدخل است نوع دوم انست که کوکب توالی
راجع باشد و کواکب خلاف توالی مستقیم و خواهد که متصل شود بدیگری و پیش
از اتصال کوکب خلاف توالی راجع شود و ان نظر باطل شود وجه دوم اگر هر دو
کوکب مستقیم یا هر دو راجع باشند انتکاث متصور نیست و لیکن اگر یک کوکب راجع
باشد و یکی مستقیم و سیر یکی از دیگری بطی باشد درین نوع انتکاث شود و [illegible] از وجه دوم
یک نوع انتکاث شود و وجه سیوم بر دو نوعست نوع اول آنست که یکی ازین دو
کوکب توالی و خلاف توالی مستقیم باشند و دیگری راجع خواهد که اتصال کند پیش
از اتصال آن کوکب راجع مستقیم شود و ان نظر باطل شود نوع دوم که هر دو

کوکب

کوکب راجع باشد و پیش از اتصال [illegible] از ین دو کوکب مستقیم شود و سیر
استقامت زیاده باشد از سیر رجعت این نظر باطل شود و درین نوع وجه چهارم
مدخل دارد وجه چهارم اگر هر دو کوکب مستقیم باشند یا هر دو راجع باشند انتکاث
متصور نیست و لیکن اگر یکی کوکب راجع باشد و یکی مستقیم و سیر یکی از دیگری
بطی باشد و این نوع انتکاث واقع شود [illegible] که ذکر کرده شد در
[illegible] نوع انتکاث واقع شود و همچنین کواکب [illegible] نظر انتکاث
شود [illegible] انکه او راجع نمیشود و [illegible] باشد [illegible]
او باضعاف سیر قمر باشد از دیگر کواکب [illegible] او اتصال کند با دیگر کواکب
یعنی کوکب اوست با هر یک از کواکب بطی مرتب و بعد معین پیدا میکند و [illegible] آفتاب
را با سه علوی همان حالست که قمر را با کواکب چه آفتاب راجع نمیشود و سیر او از سیر
علوی سریعتر است پس او را نیز با کواکب علویه انتکاث واقع شود و همچنین زهره و عطارد
را با آفتاب انتکاث واقع نشود بجهة ان ربط که [illegible] ایشان با آفتاب دارند [illegible]
تاملی این معنی ظاهر نشود و کواکب را با نیرین بر سبیل تناظر انتکاث واقع شود چه احتمال [illegible]
که کوکب از سیر انقلابین یا عقدتین بر توالی باشد خالی لحد اتصال نرسند و درین حال
کوکب راجع شود و در رجعت از سر انقلابین یا عقدتین بگذرد و بر خلاف توالی با نیرین
قران کنند بنا برین مقدمه انتکاث واقع شود و خواجه قدس سره در تاریخ ششصد و پنجاه
[illegible] شاهی [illegible] استخراج کرده و انتکاث تناظر عطارد و شمس نهاده [illegible]
روز چهارشنبه که بیست و پنجم مرداد ماه قدیم است تقویم آفتاب بنصف النهار [illegible]
[illegible] تقویم عطارد بنصف النهار [illegible] و درین روز هر دو کوکب لحد اتصال تناظر رسیده و
عطارد راجع بود و قران آفتاب [illegible] درجه جوزا نهاده میگویم اگر چه [illegible] در تقویم انتکاث
عطارد و شمس نهاده است ولیکن درین محل در کلام او ابهامی هست مگر انکه ان لفظ

[illegible]

بانتربیع انکاثات میشود ... [illegible] ... نظرها و اینکه تعلق جانو دار
بدین گونه باشد متفاوته و محراب ... [illegible] ... پس ستة تربیع و تثلیث و مقابله و ارشعه
اما اجتماع و احتراق و مجاسده ... [illegible] ... تناظر و انکاثات نهادر و لیل ...
نشیبها و هر یکی از انظار را برقمی که حرف اخر ایشان باشد اعتبار میکنند اگر کسی گوید که
اجتماع و تربیع را حرف اخر یکیست فرق میان ایشان چه توان کرد میگوییم اگر تربیع با
میان دو کوکب خواهد بود در سطری که رقم تربیع باشد در پهلوی او رقم او دو کوکب
خواهد بود بخلاف اجتماع که اگر اجتماع باشد رقم اجتماع بود و در پهلوی آن رقم دو کوکب نخواهد
بود و دیگر آنکه در اتصالات کلی اجتماعات را جملی می نهند و تربیع را جملی دیگر و دیگر آنکه فرق
میان تثلیث و انکاثات چه توان کرد میگوییم هر سطری که انکاثات باشد در پهلوی او رقم
نظر خواهد بود بخلاف تثلیث که در پهلوی او رقم دو کوکب خواهد بودن باین قرینه معلوم میتوان
کرد که تثلیث است یا انکاثات فصل سیزدهم در مزاجات قمر و دیگر احوال او
چون فارغ شد از صفحه دست راست تقویم و ثبت کردن و از تمام اتصالات کواکب
ششگانه شروع کرد در صفحه دست چپ تقویم و ثبت کردن از تمام اتصالات قمر
با کواکب بباید دانست که اختیار امور بمحلها بنهاده اند و انظار او با کواکب که هر روز
واقع میشود چه قمر نزدیکتر است بعالم کون و فساد و دیگر آنکه متغیر الاحوالست و عالم سفلی تر میمنی
حال وارد پس صفحه دست چپ از برای انظار قمر با کواکب ششگانه که هر روز واقع شود
و دیگر احوال او وضع کرده اند تا هر گاه که احتیاج باختیار افتد رجوع بصفحه بسیار کنند
و در آن صفحه پانزده جدول در عرض غیر از سر جدا اول بر کشند و مابین هر جدولی دو روز از
ایام هفته ثبت کنند همچنانکه در صفحه دست راست گفته شد ولیکن جدا اول که در طول خواهند
کشید بعد از این هر یک را بیان خواهد کرد و در صفحه دست چپ بتقویم در هر ماهی اول
ایام سابیع و دوم ایام ماه عربی در دو جدول باز آورند یا تمام یا برقم اعداد

... صفحه دست چپ ... [illegible] ... ایام اسابیع که از ...
این جدولی دیگر بر کشند از برای روزهای ماههای عرب و هر دو را بتمام یا برقم اعداد
... روزها که در صفحه دست راست بود همانا از هفته و روزهای ماههای ...
اعاده کنند جهة اعاده هفته و روزهای عرب است میگوییم که چون صفحه دست چپ
از برای اختیار امور است می باید که اگر صفحه دست راست را مدخل ... روزها
هر ... ساعات شب باشد و بلکه غیر از اجزاء ساعات مستویه باشند
و وقتی که آفتاب از حمل باشد تا میزان اجزاء ساعات روز اطول باشد از اجزاء
ساعات شب بلکه اطول باشد ساعات مستویه و وقتی که از میزان باشد تا حمل
اجزاء ساعات روز اقصر باشد از اجزاء ساعات شب و از اجزاء ساعات
مستویه و درازی و کوتاهی شب و روز زیاده و نقصان در اجزاء ساعات
زمانی باشد نه در عدد وی بخلاف ساعات مستویه اما ارتفاع آفتاب مقدار
بعد او بود از سطح افق که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده از آسمان جدا
کند و آن مقدار درجات و دقایق که باشد و غایتش بوقت نصف النهار بود و
بباید دانست که معرفه ارتفاع موقوفست بر بیان دایره ارتفاع و دایره افق
اما دایره ارتفاع دایره عظیمه است که بر سمت راس و قدم و بطرف خطی که از مرکز عالم
بمرکز آفتاب رفته باشد براستقامت و سطح فلک نیم رسیده باشد بگذرد و اما دایره
افق دایره عظیمه است که فاصله باشد میان ظاهر و خفی از فلک پس ارتفاع
آفتاب قوسی باشد از دایره ارتفاع که میان دایره افق باشد و طرف
خط مذکور در جهة اقرب و اطول این ارتفاع در هر روزی وقت نیم روز
باشد که آفتاب بوسط السماء رسد و هیچ قوسی زیاده از نود درجه
نباشد چه غایت ارتفاع آفتاب وقتی تواند بود که آفتاب بسمت راس

آفتاب م

[illegible] باشد [illegible] و هر گاه که ارتفاع
نیم روز هر روزی زیاده باشد از ارتفاع نیم روز هر روز که گذشته لازم است
که قوس النهار هر روزی زیاده باشد از قوس النهار روز گذشته و چون
قوس النهار زیاده شد عدد ساعات مستوی روز زیاده باشد از روز
گذشته و هر گاه که ارتفاع نیم روز هر روزی نقصان باشد از ارتفاع نیم روز
هر روز که گذشته لازم است که قوس النهار هر روزی نقصان باشد از قوس
النهار روز گذشته و چون قوس النهار نقصان باشد عدد ساعات مستوی روز
نقصان باشد از روز گذشته پس ظاهر شد تزاید و نقصان ارتفاع
و نقصان ساعات است پس ظاهر شد مناسبت ساعات و ارتفاعات را
فصل [illegible] ارتفاع هر روزی در تقویم بعد از ساعات در جدولی جدا
گانه بنهند و هیچ ارتفاع زیاده از نود درجه نباشد در پهلوی ساعات جدولی
وضع کنند تا غایت ارتفاعی که در نیم روز هر روز باشد در دو سطر ثبت کنند
یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه باشد اولی آنست که این عبارت که هیچ ارتفاع
زیاده از نود درجه نشود و بعد از و غایتش نصف النهار بود دگر مکرر که حمل ای
مناسب تر است فصل دوازدهم در نظر و تناظر یعنی کواکب یعنی اما منظر
آنست که میان کواکب بود و کوکب سریع از کوکب بطی قرب و بعد معین پیدا
کند وقتی که حرکه ایشان در یک جهة باشد و الا قرب و بعد معین مشترک تواند بود
و اما تناظر آنست که میان کواکب بود که بعد ایشان از دو جهة سمت انقلاب یا
بعد الیمین مساوی باشد اما نظر آنست که چون دو کوکب در یک برج و یک درجه
و یک دقیقه جمع آیند انرا قران و مقارنه گویند پس اگر ان حال در میان
ماه و آفتاب باشد انرا اجتماع خوانند و اگر میان آفتاب و یکی از کواکب

[illegible] متحیره باشد [illegible]
یک دقیقه جمع شوند [illegible] این حال را احتراق خوانند و اگر یکی از
دیگران جسمه متحیره باشند انرا احتراق ان کوکب خوانند بجهة انکه در ان حال
چند روز ان کوکب در شیب شعاع آفتاب مخفی میشود و اگر هر دو جسم متحیره
باشند ان حال قران گویند و اگر یکی [illegible] متحیره باشد انرا احتراق ان کوکب
گویند بجهة انکه در ان حال چند روز ان کوکب در شیب شعاع آفتاب مخفی میشود
و اگر هر دو جسم متحیره باشند ان حال را قران و مقارنه گویند [illegible] و انست
قرانات که میان ستارگان هفت گانه واقع میشود ثنائی و خماسی و ثلاثی
کب و رباعی و سداسی و سباعی صد و بیست نوع باشد اما ثنائی [illegible] دو کو
کب یک موضع مخصوص باشد و ان بیست و یک نوع باشد زحل را با هر یک از کواکب
ششگانه باقی شش قران بود و مشتری را با هر یک از کواکب پنجگانه
پنج قران بود و مریخ را با هر یک از کواکب چهارگانه باقی چهار قران بود و آفتاب
را با هر یک از کواکب سه گانه باقی سه قران بود و زهره را با هر یک از کواکب
دوگانه باقی دو قران بود و عطارد را با قمر یک قران بود و جمع بیست و یک قران
بود و این قرانات برقم کواکب چنین باشد لی لح لس له لد لر
یح یس یه ید یر حس حه حد حر سه سد سر
هد هر در اما قران خماسی انست که پنج کوکب یک موضع مخصوص
است باشند و آن لامحاله بیست و یک نوع باشد بجهة انکه کواکب هفت اند و قران ثنائی
که هر دو کوکب را باشد و چون دو کوکب از هفت کوکب نقصان کنند پنج کوکب باقی ماند پس
برین تقدیر همانکه قران ثنائی بیست و یک نوعست قران خماسی نیز بیست و یک نوع باشند
و چون کوکب نوع بیست و یکم ثنائی را از کواکب هفت گانه برویم انچه ماند کواکب نوع

[illegible] باشد [illegible] اول [illegible] قرانات ثلاثی را [illegible]
کوکب هفتگانه [illegible] لازم آید بیاید نوع آخر خماسی باشد یعنی بیست و یکم که [illegible] است
رباعی ثلاثی انست که هر یک بیک موضع مخصوص جمع شوند و آن سی و پنج نوع باشد چه زحل
و مشتری را با هر یک از پنج کوکب باقی پنج قران بود زحل و مریخ را با چهار کوکب باقی
چهار قران بود و همچنین زحل و آفتاب را با سه کوکب باقی سه قران بود زحل و زهره
را با دو کوکب باقی دو قران بود زحل و عطارد را با یک کوکب باقی یک قران بود
مجموع قراناتی که زحل داخل بود پانزده است و چون زحل را حذف کنیم مشتری
و مریخ را با چهار کوکب باقی چهار قران بود مشتری و آفتاب را با سه کوکب
باقی سه قران بود مشتری و زهره را با دو کوکب باقی دو قران بود مشتری و عطارد
را با یک کوکب باقی یک قران بود و مجموع قراناتی که مشتری داخل بود ده قران بود چون
مشتری را حذف کنیم مریخ و آفتاب را با سه کوکب باقی سه قران بود مریخ و زهره
را با دو کوکب باقی دو قران بود و مریخ و عطارد را با یک کوکب باقی یک قران بود مجموع
قراناتی که مریخ داخل بود شش قران بود و چون مریخ را حذف کنیم آفتاب و
زهره را با دو کوکب باقی دو قران باشد آفتاب و عطارد را با یک کوکب باقی یک قران
باشد و مجموع قراناتی که آفتاب داخل بود سه قران بود و زهره و عطارد را با
یک کوکب باقی یک قران بود پس مجموع قران ثلاثیات که پانزده و ده و شش و سه
و یک سی و پنج نوع قران باشد و این قرانات برقم کواکب چنین باشد ا ل ه ح
ب ل ه س ح ل ه ه ی ل ه ه ه ل ه ر و ل ح س ز ل ح ه ح ل ح ه ط ل ح ی ل س ه
یا ل س ه یب ل س ر یج ل ه ه ید ل ه ر یه ل ه ر یو ح س یز ح ه یح ح ه یط ح ر
ک ه س ه کا ه س ه کب ه س ر کج ه ه کد ه ه ر که ه ر کو ح س ه کز ح س ه کح ح س ر
کط ح ه ه ل ح ه ر لا ح ه ر لب س ه ه لج س ه ر لد س ه ر له ه ر لو اما رباعی انست که چهار

کوکب بیک موضع مخصوص جمع [illegible] کواکب [illegible]
قرانات ثلاثی هر سه کوکب را باشند و چون چهار کوکب از هفت کوکب نقصان کنیم سه
باقی ماند سایرین همانکه در قران ثلاثی سی و پنج نوع قران است قران رباعی نیز سی و پنج نوع
باشد و چون کواکب نوع سی و پنجم ثلاثی را از کواکب هفتگانه نقصان کنیم باقی ماند کواکب
اول رباعی باشد که ا ل ح [illegible] است و همچنین نوع اول کواکب قران ثلاثی را از کواکب
هفتگانه [illegible] باقی ماند کواکب نوع سی و پنجم رباعی باشد که [illegible] اما سداسی آنست
که شش کوکب بیک موضع مخصوص جمع شوند و آن هفت نوع باشد چه عدد اسقاط شش است
و کواکب هفت چون یک یک اسقاط کنند از هفت هفت باشد پس سداسی هفت باشد
اما سباعی آنست که هفت بیک موضع مخصوص جمع شوند و آن یک نوع بیش نبود و مجموع که ضعف
بیست و یک باشد و ضعف سی و پنج بود با هفت و یک صد و بیست باشد پس قران زیاده از صد و بیست
و پنج نوع بیش ممکن نیست و چون درجه و دقیقه دو کوکب در دو برج که یکی از آن دو برج سیم
دیگر برج باشد متساوی شود آنرا تسدیس خوانند از جهه آنکه میان آن دو کوکب
سدس فلک باشد پس اگر یکی از آن دو برج چهارم دیگر باشد آنرا تربیع خوانند و اگر
یکی پنجم دیگر برج باشد آنرا تثلیث خوانند و اگر یکی هفتم دیگر برج باشد آنرا مقابله
و مقابله نیز بین را استقبال خوانند تسدیس انست که میان دو کوکب سیاره شصت
درجه قوس از منطقة البروج بعد باشد که سدس دور فلکست و باین عبارت نیز گویند
که مرکز کوکبی بر یک زاویه شکل مسدسی باشد و مرکز کوکبی دیگر بر یکی از زاویه دیگر
که قریب باشد بان زاویه تربیع انست که میان دو کوکب سیاره نود درجه قوس از منطقة
البروج بعد باشد که ربع دور فلکست و باین عبارت نیز گویند انست که مرکز کوکبی بیک
زاویه شکل مربع باشد و مرکز کوکبی دیگر بر هر یک از زاویه که قریب باشد بان زاویه تثلیث
آنست که میان دو کوکب سیاره صد و بیست درجه قوس از منطقة البروج بعد باشد

که مثلث دور فلکست و باین عبارت نیز گویند که مرکز کوکبی بر یک زاویه شکل
مثلث متساوی الاضلاع باشد و مرکز کوکبی دیگر بر هر یک از زاویه دیگر مقابله آنست
که بعد میان هر دو کوکب سیاره صد و هشتاد درجه باشد که نصف دور فلکست
و باین عبارت نیز گویند که مرکز کوکبی بر یک طرف قطر باشد و مرکز کوکبی دیگر
بر طرف دیگر از قطر و هرگاه که میان دو کوکب یکی ازین انظار اربعه باشد
بحسب بعد و مرکز هر دو کوکب بر منطقة البروج باشد مرکز ایشان بر حاق زاویه
مسدس باشد یا مربع یا مثلث یا طرفی قطر واقع شود و هرگاه که میان دو کوکب
یکی از انظار اربعه باشد بحسب بعد و مرکز هر دو کوکب بر منطقة البروج نباشد
و مرکز ایشان بر حاق زاویه مسدس و مربع و مثلث و طرفی قطر واقع نشود
و صورت منطقة البروج و شکل مسدس و مربع و مثلث که در دایره منطقة
البروج باشد و انظار اربعه اینست که درین صفحه کشیده شد
و اگر یکی از ان دو برج دوم دیگری برج باشد یا ششم یا
هشتم یا دوازدهم میان ان دو کوکب هیچ نظر نباشد
اعتبار انظار بحسب اعتبار آثار و علامتست که درین
عالم سفلی واقع میشود چون دو کوکب بدرجات و دقایق
متحد شوند و یکی در دوم برج دیگری باشند یا ششم
یا هشتم یا دوازدهم هیچ آثار و علامت مشاهده نکرده
پس برین سبب اعتبار انظار ایشان نکرده اند و ازینجا
روشن شود که هر کوکبی را دو تسدیس بود و دو تربیع
و دو تثلیث از هر دو جانب و یک مقابله و یک مقارنه پیش نبود و جمله هشت
نظر بود و ازین کلام مقتضی چنان مفهوم میشود که هرگاه که دو کوکب بهم رسند

دیگری

و کوکب سریع از کوکب بطی در گذرد و باز با کوکب بطی برسد میان ان دو کوکب
دو تسدیس و دو تربیع و دو تثلیث و یک مقابله و یک مقارنه واقع شود مثلا
وقتی که قران علویین واقع شود و مشتری از و درگذرد اول نظر تسدیس کند و بعد از ان
تربیع و بعد از ان تثلیث و این انظار ثلثه از یک جانب زحل بود و دیگر مقابله و بعد از ان تثلیث
و بعد از ان تربیع و بعد از ان تسدیس و این انظار ثلثه از دیگر جانب زحل بود و مجموع این انظار
ثمانیه باشد میگوییم که چون مشتری از زحل بعد سدس دور شود احتمال دارد که سه نوبت تسدیس
میان ایشان واقع شود یکی در حالت استقامت و دیگر در حالت رجعت مشتری و دیگر باز
در حالت استقامت مشتری بنابرین سه تسدیس واقع شود وقتی که مشتری در یک جانب بود و هر یک
ازین سه را نظر میگویند و همچنین احتمال دارد که هر یک از انظار ثمانیه سه بار مکرر شود که مجموع بیست
و چهار نظر بود و این احتمال بغایت بعید است که از قران علویین تا قران علویین دیگر بار که بیست
و چهار نظر میان زحل و مشتری واقع شود و غالب انست که بیست و چهار واقع نشود اگر مریخ
با هر یک از کواکب سفلیین یا هر یک از کواکب علویین قران کند تا قران دیگر احتمال دارد که یکی یا
دو از انظار ثمانیه سه نوبت مکرر شود و اگر افتاب با هر یک از کواکب علویین قران کند تا
قران دیگر یا انکه قمر با هر یک از کواکب ششگانه قران کند تا قران دیگر بیش از هشت نظر نباشد
بنا برین مقدمه معلوم شد از قران تا قران دیگر که میان کواکب سبعه واقع شود انظار زیادت
از هشت نیز میشود و مصنف ذکر میکند که جمله هشت نظر بود و اگر کسی میگوید ازین سخن لازم می آید که
انظار زیادت از هشت نباشد جواب آنست که غرض او آن بود که کمتر از هشت نباشد میگوییم که بیش از و
لفظ ذکر میکند که آن لفظ دالست بر انکه انظار بیش از هشت نباشد چه اگر لفظ بیش را تعلق
با نظار ثمانیه دهیم بهر تقدیر لازم می آید که انظار زیاده از هشت نباشد و مع هذا انظار زیاده
از هشت واقع میشود مگر انکه انظار ثمانیه کواکب علویه را با هم و کواکب سفلیین با کواکب علویه را با هم
بسیر وسط هر یکی از ایشان اعتبار کنند تا انظار منحصر شود بثمانیه و انظاری که آفتاب و سفلیین را

در صفحه دست چپ او را جدولی در طول وضع کنند از برای ایام اسابیع و در پهلوی او جدولی دیگر برکشند از برای روزهای ماههای عرب و هر روز در ایشان یا رقم اعداد او با هر روزی که در صفحه دست راست مقابل او را از هفته و روزهای ماههای عرب اعاده کنند چه اعاده هفته و روزهای عرب حیث مشکو هم که چون صفحه دست چپ از ایام اعاده امور دست می یابد که اگر صفحه دست راست قد حال ندهند مطلوب حاصل شود و این نمی تواند بود که هفته ها ایام و ماههای عرب را اعاده کنند اگر بر صفحه رقم اعاده نکرده دند مطلوب تمام حاصل شد اولی آنست که بر جانب از صفحه دست چپ جدولی میکردند و محل ماه یعنی برجی که قمر بوقت نصف النهار در آن برج بود در جدولی بنهند و در پهلوی آن در طول جهارم ساعات و انتقالات ماه از برجی به برجی و نشان روز اگر انتقال بروز بود و نشان شب اگر انتقال شب بود که بعد از آن روز بود بنهند در پهلوی روزها و ماههای عرب جدولی برکشند از برای محل ماه یعنی بودن او در هر نصف النهار در برجی که باشد برجی که از بروج هر یک از بروج که وضع کرده اند ثبت کنند می درجه و دقیقه و اگر آن تا شد که در دو نصف النهار در یک برج باشد و اقل آن باشد که در سه نصف النهار در یک برج باشد و غایتش در دو برج متوالی چنین باشد و بودن قمر در بروج و قمر در بروج اعاده آنست که از صفحه دست بازاء هر روزی کرده شد و جدولی دیگر پهلوی جدول محل ماه برکشند از برای تعیین اوقات که قمر از برجی به برجی انتقال کند و بازاء هر روزی یا هر شب که تحویل کند در هر سطری سه رقم کنند یکی رقم ساعات و یکی رقم دقیقه و یکی رقم روز اگر روز باشد یا رقم شب اگر شب باشد که بعد از آن روز بود پس چهار جدول در طول از برای تعیین ایام در موضع ماه بیارند پس شش جدول متساوی بنهند جهه نظر قمر با کواکب شش گانه باقی اول آفتاب و بعد از آن کواکب پنجگانه بترتیب و بازاء هر روزی که در وی یا شبی که بعد از وی بود قمر را با کوکبی از این شش گانه نظری بود در جدول آن کوکب نظر آن رقم و نظر ساعتی که نظر در آن ساعت بود و نشان روز یا شب بنویسند و نیز

باید بگوید که از جمله ... شود و سیر ... ایشان ... پس ... از ایشان با ... نظر ... شد
و حقیقت میان ایشان بعد متشابه باشد و از این وجه شبیه ما کواکب علوی مقارنه نبود و اتر آ
د بگیابند و جواهر اند ابطار باقیه که کواکب را بار اسی و تیه و را وقع میشود اعتبار کنیم و منه اما الاخذ
و انسب ایکو مع اند و علاقه ... در ابطار مینت کانه مشاهده منه و ... اعتبار را ابطار سنگانه ... ایشان
بکو و بعد و نیز زهره و عطارد را با آفتاب الا احتراق نبود و ایشان را با یکدیگر الا قران و تسدیس
نبود و باز جهه آنکه این دو کوکب از آفتاب بسیار دور نشوند مانند دیگر کواکب چه زهره بیش
از چهل و هفت درجه و عطارد بیش از بیست و هفت درجه از آفتاب دور نشوند در هر دو حال
بدانکه سفلیین را با آفتاب بیک نوع ربطی هست و ایشان را با یکدیگر قران و تسدیس نیز هر
و هر یک از ایشان را با آفتاب جز قران نباشد و ربطی که ایشان را با آفتاب است بیان کنیم مثلا زهره
در وقتی که میانه رجعت و نقطه از منطقه البروج با آفتاب قران کند آفتاب بحرکه خاص خود بطرف
شرق متوجه شود و زهره بطرف غرب ولیکن حرکه زهره کمتر از حرکه آفتاب بود و قریب بیست
و یکم روز بهمین نوع حرکه کنند یکی بطرف شرق و دیگری بطرف غرب و حرکه یکی از دیگری کمتر بود
پس از آن نقطه که ایشان متقارن شدند آفتاب قریب بیست و یک درجه دور شده باشد بر توالی
و زهره قریب هشت درجه از آن نقطه دور شده باشد بر خلاف توالی و درین وقت بعد میان
زهره و آفتاب بیست و نه درجه باشد و بعد ازین نیز زهره بطرف شرق حرکه کند ولیکن
حرکه او کمتر از حرکه آفتاب باشد تا چند روز حرکه ایشان باین نوع باشد ولیکن حرکه زهره
روز بروز متزاید شود تا بمرتبه رسد که حرکه زهره مساوی حرکه آفتاب شود و درین وقت غایت
بعد باشد میان زهره و آفتاب قریب چهل و هفت درجه شود و بعد ازین سیر زهره زیاده
از سیر آفتاب شود و زهره روز بروز با آفتاب نزدیک شدن گیرد تا با آفتاب رسد و از او در
گذرد و روز بروز از آفتاب دور شدن گیرد تا چندانکه سیر زهره مساوی سیر آفتاب شود و این
وقت غایت دوری باشد میان آفتاب و زهره و این غایت بعد دوم نوبت بود میان ایشان

را با قران رباعی بعد معنی باشد مجموع ابطار که قران ملاقی داخل بود و دو نوبت شرط آنکه ملاقی مفروض آفتاب سفلیین باشد
با سه کوکب دیگر از ایشان باشد پس شش و چهار و دو و دوازده نبود و چون کوکب متوجه شود یکی ازین نظرها گویند
منقلب ... باید دانست که ...

تا زایچه دوری نبود که چه وقتی باشد که چند روز بود و هیچ نظر نشده خالی ماند و این اتصالات
هیچ حاجت نیست قمر چرا نشد بنا بر آنست که قمر با هر کوکبی که قران کند تا قران دیگر با انظار ثمانیه واقع
می شود و بترتیب انظار عکس نمی شود چنانچه گفته شد و همیشه انظار برین ترتیب باشد که ذکر کرده می شود
اقتران سدس تربیع تسدیس ج تربیع تثلیث ه مقابله و تثلیث ز تربیع ح تسدیس و باز عود
به مقارنه شود و چون این معلوم شد از مقارنه که میان ماه و آفتاب تا مقارنه دیگر زیاده از بیست
و نه روز و کمتر از بیست و نه روز نباشد پس برین تقدیر میان ماه و آفتاب چند نوبت بیایی در یکماه
انظار ثمانیه واقع شود و در یک نوبت یکی از انظار ثمانیه مکرر شود و همیشه برین نسق باشد و در پهلوی
اتصالات ماه جدولی در طول از برای آفتاب برکشند تا این انظار ثمانیه یا تسعه که در یکماه واقع می شود
ثبت کنند و هر نظری که در هر روز یا هر شب واقع می شود بازاء آن روز رقم آن نظر و رقم آن ساعات
و دقایق که از آن روز یا شب گذشته باشد و رقم روز یا شب ثبت کنند و لیکن شبی که بعد از آن روز باشد
در هر سطری چهار رقم باشد پس احتمال دارد که چند نوبت متوالی در هر صفحه دست چپ از جدول آفتاب
هشت نظر واقع شود یکبار یا دو بار نه نظر هرگاه که هشت نظر واقع شود بیست و دو روز خالی
از نظر و هرگاه که نه نظر واقع شود بیست و یک روز خالی بود از نظر اما زحل هرگاه که در میانه استقامت
باشد از مقارنه ماه تا زحل تا مقارنه دیگر بیست و هشت روز باشد تقریبا و در رجعت بیست و هفت
روز باشد تقریبا پس برین تقدیر در صفحه دست چپ از جدول زحل وقتی که مستقیم باشد هشت
نظر یا نه نظر واقع شود و وقتی که راجع باشد نه نظر یا هشت نظر واقع شود و احتمال دارد که
در هر دو حالت ده نظر واقع شود و نظرهای مشتری که در هر صفحه واقع می شود همان مقدار باشد
که در زحل گفته شد اما مریخ هرگاه که در میانه استقامت از مقارنه تا مقارنه دیگر که میان ماه
و مریخ بود قریب بیست و نه روز باشد و در میانه رجعت بیست و شش روز و نیم بنا برین تقدیر
در صفحه دست چپ از جدول مریخ وقتی که مستقیم باشد هشت نظر یا نه نظر واقع شود و وقتی که راجع
باشد نه نظر یا هشت نظر یا ده نظر واقع شود اما زهره هرگاه در میانه استقامت باشد

از مقارنه

از مقارنه ماه با زهره تا مقارنه دیگر سی روز و کسری باشد و در رجعت بیست و شش روز
و نیم و کسری باشد پس برین تقدیر در هر صفحه دست چپ جدول زهره وقتی که مستقیم باشد
هشت نظر یا نه نظر یا هفت نظر واقع شود و وقتی که راجع باشد نه نظر یا ده نظر یا هشت
نظر واقع شود اما عطارد هرگاه که در میانه استقامت باشد از مقارنه ماه با عطارد
تا مقارنه دیگر سی و دو روز الا کسری باشد پس برین تقدیر در هر صفحه دست چپ از جدول
عطارد وقتی که مستقیم باشد هشت نظر یا هفت نظر واقع شود و وقتی که راجع باشد در
هر صفحه نه یا ده نظر واقع شود و ازین نظرها که قمر را با کواکب ششگانه واقع شود ممکن است
که در روزی از آن هیچ نظر نباشد و شاید که با یک کوکب یک نظر بیفتد یا با دو
کوکب یا سه کوکب یا چهار کوکب یا پنج کوکب یا شش کوکب یعنی در یک [illegible]
روز که با هر شش نظر واقع شده باشد و بازاء آن روز هیچ جدول کواکب ششگانه خالی نباشد
و اجتماع و استقبال که در هر ماه افتد بر صفحه دست راست از جانب دست راست در
اتصالات کلی جدولی باریک بنهند و روز یا شب تعیین کنند و ساعات که از آن روز
یا از آن شب گذشته باشد و برج طالع و برج عاشر و درجات و دقایق هر یک بنویسند و
طالع آن بود که در آن وقت از مشرق طلوع کند و عاشر آن بود که در آن وقت میان
مشرق و مغرب بر میان آسمان بود و جزو اجتماع بنویسند و آن موضعی بود از فلک که آفتاب
و ماه در وی مقارن شده باشد و جزو استقبال هم بنویسند و آن بروز موضع آفتاب بود
در وقت آنکه با ماه مقابله کند و بشب موضع ماه هر نظری که قمر را با کواکب ششگانه واقع شود
آثار و علامت هیچ یک زیاده از اجتماع و استقبال نیست و بلکه آثار و علامت ایشان [illegible]
از انظار کواکب ششگانه زیاده است پس لجهة آثار و علامت که از وقوع ایشان
ظاهر می شود ایشان را در اتصالات کلی نهادند و در پهلوی اتصالات کلی جدولی باریک بر
کشند و اجتماع و استقبال و تعیین شب و روز و ساعات و دقایق هر یک بنهند و برج طالع

و برج عاشر را اکثر اصحاب ... ثبت کنند ... طالع ... باشد که در اول ...
واقع نشود اما استقبال مقابله نیرین باشد که در میانه هر ثمانی و اتفاق نشود اما برج که از
انفصال جزوی از برج ... بر نصف النهار موقع الارض بدانکه درجه عاشر تفاوت کند گاه از
برج دهم از طالع واقع شود که او را عاشر خوانند و گاه در برج نهم که او را زایله خوانند و گاه
در برج یازدهم که او را مائله خوانند هر گاه که طالع از حمل باشد تا میزان که سرطان در میان
بود عاشر برج دهم یا برج نهم واقع میشود و هر گاه که طالع از آن نصفی دیگر باشد عاشر
برج دهم یا یازدهم واقع شود و تفصیله ... باشد اما علت این موضع نیست و
بعد از طالع و عاشر جزوی ثبت کنند اما جزو اجتماع آن برج و درجه است که اجتماع نیرین
در آنجا شده باشد اما جزو استقبال آنست که در وقت مقابله نیرین اگر بروز باشد موضع آفتاب
بود و اگر بشب باشد موضع ماه و حالات قمر بنویسند بعضی در جدول جداگانه بعد از مزاجات
بر صفحه دست چپ و بعضی در خانهای خالی از جدول مزاجات بنویسند بلوفی دیگر از این کلام دو چیز
مفهوم میشود اول حالات قمر را در جدولی جداگانه بعد از مزاجات بر صفحه دست چپ ثبت
کنند و ثانی دیگر در متن میان مزاجات کواکب بلوفی دیگر بنویسند ثانیا امکان دارد که قمر
را دو یا سه یا چهار حال در یکروز واقع شود در جدولی جداگانه بازاء هر روز یک حال بیش
ثبت نتوان کرد اگر یکی یا دو یا سه حال دیگر ماند بلوفی دیگر ثبت کنند پس بر این تقدیر بعضی در
جدول جداگانه و بعضی در خانهای خالی باشد بلوفی دیگر اولی آنست که از قسم ثانی کرده چه
اگر دو حال که در یکروز واقع شود یکی را در جدولی جداگانه و دیگری را بخانه خالی بنهند و اگر سائل
سوال کند و گوید که خانه خالی نباشد میگوییم کم اتفاق افتد که در یکروز دو حال واقع شود
و هر شش کوکب را نظر باشد با قمر وقتی که حال بدین نوع باشد خانه خالی بماند و اگر سه حال در یکروز
واقع شود که یکی متفق علیه است بجدولی جداگانه بنهند و نظر کنند که در آن روز اگر دو خانه خالیست
آن دو حال باقی را در خانهای خالی بنهند و اگر کمتر از دو خانه خالیست آن دو حال باقی را

... بنهند که کدام ... علیه است ... یک حال باقی را طرح کنند و
عکس نیست که در ... یا دو حال متفق علیه و دیگر را طرح توان کرد و همچنین باشد اگر چهار حال
در یکروز واقع شود و حالات مجاسده ماه با راس و ذنب که در کدام روز یا شب اتفاق
میکند بساعت و رسیدن ماه بود بدرجه شرف و درجه هبوط خود و باول هبوط
آفتاب یعنی طریقه محترقه و بعد از این شرف و هبوط کواکب بیان کنیم و حال طریقه محترقه
بگوییم حالاتی که متفق علیه است پنج آید اول مجاسده ماهست با راس ثانیا مجاسده
ماهست با ذنب ثالثا رسیدن ماهست بدرجه شرف رابعا رسیدن ماهست بدرجه
هبوط یعنی سیم درجه از عقرب خامسا رسیدن ماهست باول درجه هبوط آفتاب
که نوزدهم درجه میزان باشد و این اول طریقه محترقه است تا رسیدن اول چهارم
درجه عقرب که آخر طریقه محترقه است که بعد از نصف برج باشد و بعضی رسیدن ماه تحت
الشعاع هم بیارند و آن وقتی بود که بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع با دوازده درجه
آید و مجاسده ماه با کید بیارند و چنین گویند که کید کوکبی نحس است و سیر او معکوس است
دوری بصد و چهل و چهار سال تمام کند و برجی بدوازده سال قطع کند و چنین کوکب
بر فلک وجود است حالاتی که بعضی دوم اضافه کرده اند دو اند اول تحت الشعاع که پیش
از اجتماع بعد میان ماه و آفتاب دوازده درجه باشد و چون باین بعد برسد ماه
محال اصلی خود شود و هیچ ضوء او را نباشد و نتوان دید و آن حال را محاق گویند ثانیا
مجاسده ماه بود با کید و گویند که او کوکبی نحس است و سیر او معکوس است مانند راس
و ذنب و دوری را در صد و چهل و چهار سال تمام کند و برجی را بدوازده سال قطع کند
و از این هفت حال مذکور زیاده از چهار حال ممکن نیست که جمع شود چه درجه شرف و درجه
هبوط و اول درجه طریقه محترقه سه موضعیست ثابت و مختلف در فلک البروج هر گاه
که قمر بیکی از این مواضع ثلثه برسد گویند که قمر فلان حال دارد و راس و ذنب و نقطه

معین اندر نظر فلک منطقه البروج ... هر گاه که یکی ازین
دو طرف ان قطر مذکور بیکی از مواضع ثلثه رسند و دران وقت قمر بر طرف ان قطر دیگر
قمر باشد و حال باشد یک حال رسیدن قمر است بیکی از مواضع ثلثه و یک حال دیگر رسیدن
اوست بطرفی قطر مذکور یعنی از عقدتین و تحت الشعاع بعد معنی است میان ماه و آفتاب
و ایشان متحرک اند در فلک البروج پس بعد در هر وقت بموضعی دیگر واقع شود در فلک البروج
و هر دو که هر یک ازان مواضع ثلثه رسد و همچنین گیر متحرکست و هر یک ازان مواضع ثلثه
و حرکات طرفی قطر و گیر و آفتاب و ماه که تحت الشعاع از ایشان پیدا میشود و با هم
مختلف اند پس برین بعد نتوانند بود که هر سه بیکبار بیکی ازین مواضع ثلثه برسند و دران وقت
قمر نیز بان موضع برسد گویند که قمر دران وقت چهار حال دارد و علامات حالات اینست
قمر با راس کس قمر با ذنب نب قمر با شرف ف قمر هبوط ط قمر بطریقه محترقه قمر تحت
الشعاع تع قمر با کید ید علامت راس کس و ذنب نب در فصل دهم آورده است و درین
فصل نیز آورده است میگویم ازین دو موضع یکی مستدرکست گویا استدراک ازین موضع
که در فصل دوازدهم که رسیدن هر یک از کواکب شش گانه براس و ذنب احتیاج میشود بان علامت
و چون در فصل دهم ذکر کرد در فصل دوازدهم نیاورد پس همچنانکه در فصل دوازدهم نیاورد درین
فصل که رسیدن قمر است براس و ذنب نمی بایست آورد و اکتفا بفصل دهم کردن اگر سائلی سوال
کند که چرا نشاید که علامت راس و ذنب که در فصل دهم آورده است مستدرک باشد چه در مسایل
فصل دهم احتیاج بان علامت نیست میگویم اگر درین فصل می آورد بسبب احتیاج در فصل دوازدهم
نیز می بایست آورد لا جرم فصل دهم که مکرر میشود و چون ذکر عقدتین کرد بان مناسبت علامت
ایشان نیز الحاق کرد فصل چهاردهم در منازل ماه و آن بیست و هشتست بدانکه مراد از
منزل مسافتی است که ماه او را در شبانروزی قطع کند تقریبا و عرب منطقه البروج را به بیست و هشت
قسم کرده اند و هر قسمی را منزل نام نهاده اند انگاه بعضی از کواکب که ظاهر تر است علامات

اقسام

ان اقسام کرده اند ... از کواکب ثابته ... کواکب بروج
جمله منازل بیست و هشتست که اجرای کواکب بروج با بروج و انتقال از موضعی بموضعی دیگر
نطحیه و نام هر یک از ایشان اینست شرطین بط بطین ثریا ثر دبران د هقعه هقعه
ذراع ذ نثره نث طرفه ط جبهه جب زبره ز صرفه صر عوا عو سماک سم غفر غف زبانا زب
اکلیل ال قلب قل شوله شو نعایم نع بلده بل سعد ذابح سعد بلع سعد سعود سعد اخبیه اخ فرغ
مقدم فرغ مؤخر و صور کواکب منازل این است شرطین دو ستاره روشن اند بر سر حمل و بعضی ایشان
نزدیک یکدیگر باشند بطین سه ستاره است تاریک و خرد بر شکل مثلثی بر
شهر و ران حمل و میان او و شرطین مقدار نیزه ایست و ماه گاه گاه او را بپوشاند
ثریا شش ستاره است مجتمع بر شکل خوشه انگور و او مشهور ترین منزلست از منازل
قمر و ماه گاه گاه او را بپوشاند دبران ستاره ایست سرخ و روشن بر چشم ثور
و با کواکب دیگر بر شکل دالست هقعه سه ستاره است خورد و پوشیده مجتمع مانند
سه نقطه ثا و شیعی او را خورا خوانند هنعه دو ستاره است یکی خورد و یکی بزرگ
و میان ایشان نزدیک سه گزست و ماه در میان ایشان بگذرد و وقتها جنوبی را بپوشاند
ذراع دو ستاره است روشن و عرب گوید که ان ذراع اسد است نثره دو ستاره
است اندر صورت سرطان از او سط قدر رابع طرفه دو ستاره
اند خورد یکی بر سر اسد جبهه چهار کوکب اند بر خطی معوج زبره دو ستاره اند
روشن و میان ایشان گزی بیشتر باشد صرفه یک ستاره است و او را ذنب
الاسد خوانند عوا پنج کوکب اند روشن اندرین صورت سماک رامح
و او کوکبیست روشن نزدیک منطقه البروج و قمر برو بگذرد و او را بپوشاند غفر
سه ستاره است و او منزلی نیکست و گویند که او بر طالع انبیا و صلحا باشد
زبانا دو کوکب روشن اند و میان ایشان بعد مقدار نیزه باشد اکلیل سه ستاره است

تا ریک وبشر برهم نکذرد و بپوشاند چه علت بتیسیر و او کوکبیست سرخ و روشن
و نثره چه نکذرد و او را بپوشاند نطح شوله دو کوکب اند روشن بر طرف ذنب عقرب
و بعد میانشان مقدار رمحی باشد نعایم هشت کوکب اند بلده پاره از آسمان
مستدیر که بروی هیچ ستاره نیست سعد ذابح دو ستاره اند سعد بلع دو ستاره اند سعد
سعود دو ستاره اند و بعضی گفته اند سه ستاره اند سعد اخبیه چهار ستاره اند
بر شکل مثلثی که مقدم دو ستاره اند که میانشان بعد مقدار نیزه باشد اگر موخر دو
که بعد میانشان بمقدار نیزه باشد رشا کوکبیست روشن و چون فلک دوازده
و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلث منزلی باشد مثلا شرطین و بطین
و ثلث اول ثریا حصه حمل باشد و ثلثان آخر ثریا و دبران و ثلثان اول هقعه حصه ثور
باشد و ثلث آخر هقعه و هنعه و ذراع حصه جوزا باشد پس بر این تقدیر اول برجی از
هر فصلی اول هر منزلی باشد اول سرطان اول نثره باشد و اول میزان اول غفر و اول
جدی اول ذابح باشد و حصه هر منزلی از اجزاء برج دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه
و کسری باشد چه دو منزل و ثلث منزل حصه برجی باشد پس سی که اجزاء یک برج است
بر هفت ثلث قسمت کنند آنچه حاصل آید ثلث منزلی باشد و ثلثه امثال آن حصه یک
منزل بود از اجزاء برج و آن همان مقدار مذکور خواهد بود قمر هر روز در منزلی باشد
و گاه بود که زیادت از یکروز در یکمنزل باشد و گاه باشد که یک روز زیاده از یک
منزل برود و هرگاه که حرکه قمر در یکشبانروز مساوی حصه منزل باشد و قمر در اول
روز در اول منزل باشد و این را نوع اول نام کنیم و اگر نباشد قمر هر روز در دو منزل
باشد و لیکن مقدار حصه هر منزلی رفته باشد و این را نوع ثانی نام کنیم و هرگاه که حرکه
قمر در یکشبانروز کمتر از حصه منزلی باشد و قمر در اول یا در آخر روز یک منزل باشد یا نباشد
و بر تقدیری که نباشد و مجموع اول و آخر روز نزدیک باشد با اول و آخر منزل قمر زیادت

در یکشبانروز در یکمنزل باشد و این را نوع ثالث نام کنیم و اگر نباشد و مجموع اول
و آخر روز نزدیک نباشد با اول و آخر منزل قمر در یکشبانروز در دو منزل باشد و لیکن
مقدار کمتر از حصه منزلی رفته باشد این را نوع رابع نام کنیم و هرگاه که حرکه قمر در یکشبانروز
بیشتر از حصه منزلی باشد و قمر در اول روز در اول منزل بود یا آخر روز در آخر منزل
بود قمر در آن شبانروز یکمنزل و زیاده از یکمنزل رفته باشد و این نوع را خامس نام کنیم
و اگر اول روز و آخر روز در اول و آخر منزل نباشد و نیز اول روز در آخر منزل و آخر
روز در اول منزل نباشد و در آن شبانروز در دو منزل باشد و لیکن زیاده از حصه منزلی
رفته بود و این را نوع سادس نام کنیم و اگر در اول روز قمر در آخر منزل باشد و آخر روز
در اول منزلی دیگر باشد قمر در آن شبانروز یک منزل و زیادت از منزلی از دو منزل
رفته باشد و این را نوع سابع نام کنیم و موضع ماه در هر منزلی که باشد بوقت نیم روز
در جدولی جداگانه بنهند بازاء هر روز و بعضی وقت انتقال ماه از منزلی بمنزلی در
جدولی دیگر جداگانه بنهند در پهلوی حالات با مزاجات عطارد جدولی از برای منازل ماه
بر کشند و در هر روز که ماه در هر منزلی که باشد نام آن منزل بازاء هر روز ثبت
کنند و باشد که در دو روز یک منزل را مکرر بنهند و این وقتی تواند بود که قمر را این حال
شود که در نوع ثالث ذکر کرده شد بشرطی که اول روز اعتبار به نصف النهار کنند
و باشد که در دو روز یک منزل را طرح کنند و دو منزل که نزدیک بمنزل طرح باشد از دو
طرف او آن دو منزل را بنهند و این وقتی تواند بود که قمر را آن حال شود که در نوع سابع
مذکور گفته شد بشرطی که اول روز اعتبار نصف النهار کنند و در بعضی تقویمها پهلوی جدول
منازل جدولی دیگر بر کشند و انتقال قمر از منزلی بمنزلی بنهند و در سه سطر یکی رقم ساعات
و یکی رقم دقیقه و یکی رقم روز اگر انتقال بروز باشد و رقم شب اگر انتقال بشب باشد
که بعد از آن روز بود و اغلب آن باشد که بازاء هر روزی یکی انتقال بنهند و باشد که

بار[illegible] روز [illegible] انتقال ننهند مگر [illegible] در شب [illegible] تواند بود که
قمر را این حال شود که در نوع سابع یا خامس دیگر کرده شد بشرطی که اول روز
وقت طلوع آفتاب را اعتبار کنند و قمر در اول روز در اول میزان بود و تا شد
که بازاء روزی هیچ انتقال ننهند و این وقتی تواند بود که قمر را آن حالت شود که در
نوع سابع یا خامس دیگر کرده شد بشرطی که اول روز وقت طلوع آفتاب را اعتبار
کنند و قمر در اول روز در اول منزلی بوده باشد که بازاء دو روزی هیچ انتقال ننهند و این
وقتی تواند بود که قمر را آن حال شود که در نوع ثالث دیگر کرده شد بشرطی که اول روز طلوع
آفتاب را اعتبار کنند و چون فلک دوازده برجست و منازل بیست و هشت حصه هر برجی
دو منزل و ثلث منزلی باشد اولی آنست که این عبارت را بعد از احصای منازل
قمر دیگر کرده شدی و شمس هر منزلی را که بازپس کند و از آنجا دور شود آن منزل پیش
از طلوع آفتاب برآید چون ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات کلی شوند
بازاء آن روز در وقت طلوع هر منزلی سقوط رقیب آن منزل باشد و آن منزل
پانزدهم باشد از آن منزل باید دانست که حیلتی کردند در ضبط سال شمسی بقطع کردن
این منازل پس آفتاب را چنان یافتند که همیشه سه منزل را می پوشاند الحمد درو بست
بشعاع خویش و آنچه پیش از وست بضیاء صبح و آنچه پس از وست بروشنای شفق
و در آن مدت که آفتاب در آن منزل بود حال برین منوال باشد تا آنگاه که بمنزل
دیگر نقل کند پس آن منزل که پیش از آن منزل بوده باشد ظاهر گردد یعنی آن منزلی
که از روشنای صبح بیرون آمد و پانزدهم آن منزل را ساقط یعنی در افق مغرب ساقط
را رقیب میگویند چه گویا می نگرد تا آن منزل از افق مشرق برآید تا از افق مغرب فرو
رود و طلوع کواکب هر منزلی در میان اتصالات بنویسند و مدت بودن آفتاب در
هر منزلی سیزده روز بود الا منزل [illegible] که چهارده روز گیرند جهت آنکه سیزده را چون

دراست

[illegible] و [illegible] و [illegible] چون [illegible] حاصل آید و از روزها
سال شمسی یکروز باقی ماند پس این روز را در بعض سالها چه کردند که منتصف منازل
زیر جهت بودن آفتاب در نصف شمالی بیش از آنست که در نصف جنوبی چه اوج
طبیعت پس این روز را در این نصف زیاده کردن روا باشد و در سال کبیسه یکروز دیگر از
قطع آفتاب منزل بشار را که آخرین منازلست زیاده کنند تا روزها و منازل و روزها
شمسی برابر باشند و چون ثوابت بحسب رصد جدید در هر هفتاد سال درجه قطع کنند
که آفتاب درجه دیگر روز قطع کند تقریبا پس در هر هفتاد سال طلوع هر منزلی یک روز
بتاخیر باید گرفت و عرب بر طلوع منازل و سقوط رقیب آن احکامی بنا کرده اند و آن
چنان بود که آثار علویه را دو نوع گیرند یکی متعلق بهوا و دیگری متعلق بآب و ربیع و صیف
را تر و گرم دارند بر طبیعت هوا و خریف را و شتا را تر و سرد بر طبیعت آب پس
منازلی که در ربیع و صیف طالع شوند برباح منسوب باشند و منازلی که در خریف و شتا
طالع شوند بامطار فصل پانزدهم در ظهور و خفاء کواکب سیاره و دیگر احوال ایشان بدانکه
که در این فصل سه نوع قوت و ضعف کواکب معلوم شود اول آنکه از جهة ظهور و خفاء کواکب
ظهور کوکب خروج او بود از شعاع آفتاب و خفاء آن دخول در آن شعاع کواکب علویه پیش
از احتراق چند روز در مغرب مختفی شوند بعد از غروب آفتاب و بعد از احتراق چند روز
در مشرق ظاهر شوند پیش از طلوع آفتاب و احتراق ایشان در میانه استقامت
ایشان و مقابله ایشان با آفتاب در میانه ایام رجوع باشند و رجوع ایشان حالی و سلبت
آفتاب باشد هر یکی از کواکب علویه را ظهوریست در مشرق و خفاییست در مغرب
و تشریق و تغریب تشریق آنست که کوکب پیش از طلوع آفتاب طالع شود و تغریب آنست
که بعد از غروب آفتاب غارب شود و حد تشریق و تغریب کواکب علویه شصت درجه باشد
یعنی هرگاه که آفتاب پیش از قران بشصت پس هر یکی از کواکب علویه رسد آن کوکب شرقی

باشند و پیش از ین حدود نه مشرقی باشند و نه مغربی و کواکب علویه را تشریق و
تغریب در استقامت بود اما تغریب پیش از احتراق بود و اما تشریق بعد از احتراق بود
و تفصیل این چنانی باشد که چون سیر آفتاب بیشتر است از سیر کواکب علویه پس چون در وسط
استقامت باشد یکی از کواکب علویه مقارن شود در اثنای سبقت گیرد و ایشان پیش از آفتاب
طلوع کنند مادام که بعد ایشان از آفتاب اندک بود در شعاع پوشیده باشند و نتوان دید
پس چون بعد میان آفتاب و هر یک از کواکب مقداری شود که او را توان دید و این قوس ظهور است
بامدادان پیش از طلوع آفتاب او را از ناحیه مشرق ببینند و او ابتداء مشرقی باشد تا بعد
او و آفتاب به تسدیس رسد و او انتهاء مشرقی باشد و چون بعد میان او و آفتاب به تثلیث
رسد قریب باشد با اول رجعت آن کوکب و چون بعد به مقابله رسد وسط رجعت آن کوکب بود
و چون بعد از جهه دیگر به تثلیث رسد قریب باشد با آخر رجعت آن کوکب و همچنین آفتاب با او نزدیک
میشود یا بعد میان او و آفتاب از جهه دیگر به تسدیس رسد ابتداء تغریب او بود و در آخر
روز او را در مغرب توان دید و او را مغربی گویند تا چون بعد میان او و آفتاب مقداری شود
که او را نتوان دید و این قوس خفا خوانند مختفی شود در شعاع آفتاب و اسم تغریب ماند و آفتاب
با و نزدیکتر میشود تا مقارن شود و بعد میان ایشان متزاید گردد تا از تحت الشعاع بیرون آید
و او را بار دیگر بامدادان در ناحیت مشرق ببینند چنانکه اول بود بنابرین چنانکه هر یک از
کواکب علویه را از احتراق تا باحتراق دیگر حال بود رجوع ایشان همیشه میان دو تثلیث
آفتاب باشد و مقابله ایشان با آفتاب در وسط رجوع باشد و احتراق ایشان در وسط
استقامت بود و غربی ایشان پیش از احتراق بود و شرقی ایشان بعد از احتراق بود و
زهره و عطارد را هم در میانه استقامت و هم در میانه رجوع احتراق بود و در اوایل رجوع
در مغرب مختفی شوند و در اواخر رجوع در مشرق ظاهر شوند و پیش از احتراق که در میانه ایام استقامت
بود در مشرق مختفی شوند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند هر یک از کواکب سفلیین را که مذکور شد

مگر مشرقی بود و یکی در مغرب و همچنین دو حد باشند و ابتداء تشریق در رجعت بود و انتها
در استقامت و ابتداء تغریب در استقامت و انتها در رجعت و بیان این آنکه چون
سفلیین مقارن آفتاب شوند در ذروه که میانه استقامت بود کوکب از آفتاب سبقت گیرد
و همیشه مرکز تدویر ایشان با وسط آفتاب می باشد پس از طلوع کنند و بعد از غروب
آفتاب ظاهر شود در جهه شعاع آفتاب تا بعد میان ایشان و آفتاب به مقدار قوس ظهور شود
و آنگاه غایت بعد ایشان از آفتاب شود تا به مقدار قوس خفا رسد و آنگاه مختفی تحت الشعاع
شوند در حضیض یعنی در میانه رجعت و به آفتاب نزدیک شوند در جهه دیگر چنانکه
گذشت پس از نهایه قوس رویه بعد از مقارنه از ذروه تا بدایت قوس خفا پیش از
وصول به حضیض مغربی باشند چه اینکه در شبانگاه ظاهر شوند در جهه مغرب و از آنجا
تا نهایت قوس رویت بعد از آنجا در حضیض راجع و مختفی باشند آنگاه از آنجا
تا بدایت قوس خفا پیش از وصول به ذروه مشرقی باشند چه بامدادان در مشرق ظاهر
شوند و ازین بدایت تا نهایت اول مختفی باشند و از آنجا ظاهر شود که حد تشریق زهره
حمل و پنج درجه و عطارد بیست و پنج درجه پیش نباشد و سفلیین را اسم حال پیش نبود یا
شرقی یا غربی یا تحت الشعاع
مصنف ذکر کرد که کواکب سفلیین در اوایل
رجوع در مغرب مختفی شوند و در اواخر رجوع در
مشرق ظاهر شوند و پیش از احتراق که در
میانه ایام استقامت بود در مشرق مختفی
شوند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند
و این حکم کلی نیست در عطارد مثلا که گاه است
خفای که در اوایل رجوع شده باشد

مركز آفتاب

همان خفا باشند تا در میانه ایام استقامت احتراق کند و بعد از آن در مغرب ظاهر شود
و همچنین اقبال و ادبار که خفا حتی که در اوایل رجوع شده باشند در مغرب همان خفا باشند
تا در میانه استقامت احتراق کند و همان خفا باشند تا در میانه استقامت احتراق شند
ایام رجوع احتراق کند و بعد از آن در اواخر رجوع در مشرق ظاهر شود و تتبع بسیار کرده‌ام
که بیش از این خفا که ذکر کرده شد احتمال دارد و همچنین قیاس کنند اگر الله الحنانی کند
که بیش از احتراق که در میانه ایام استقامت بود بیان این معنی موقوفست بر تمهید مقدمه
که میان آفتاب و هر یک از کواکب مقداری شود که او را نتوان دید او را قوس رویه
خوانند و همچنین بعدی که او را نتوان دید او را قوس خفا خوانند بدانکه قوس رویه و خفا
هر کوکبی از منطقة البروج مختلف باشند اول جهة قرب و بعد کوکب از مرکز عالم چه کوکب
که از مرکز عالم دورتر باشد جرم کوکب اصغر نماید از آنچه بمرکز نزدیکتر باشد و چونکه اصغر باشد
بقوس اکبر بینند و هر وقت که کوکب اعظم نماید بقوس اصغر بینند و دوم جهة عرض
و وقتی که عرض کوکب شمالی باشد در بلاد شمالی قوس رویه و قوس خفا از منطقة البروج
قوس اصغر بینند و اگر عرض جنوبی باشد بقوس اکبر بینند و سیوم بسبب اختلاف مدت
زمان طلوع و غروب بروج چه کوکب در جزوی بود که بعد او از آفتاب قوس قلیل المطالع بود
چون حوت و حمل که مطالع هر یک در اقلیم رابع نوزده درجه است کوکب از آفتاب بر دور شود
از مشرق یعنی بعدی که اقتضاء ظهور کوکب بود دیر حاصل شود مثلا وقتی که کوکب قریب باشد
بحد ظهور اگر بعد میان او و آفتاب قلیل المطالع بود و آفتاب زود بافق رسد و کوکب
در روشنائی روز بماند و نتوان دید و اگر کثیر المطالع باشد چون اسد و عقرب آفتاب
بافق دیر رسد و کوکب در ظلمت شب برآید و بتوان دید و همچنین باشد در قلیل المغارب
که سنبله و میزانست و کثیر المغارب که دلو و ثورست پس برین تقدیر عطارد را نتوان دید
در حوالی نقطه خریفی و حدود اوج او در شبانگاه و همچنین نتوان دید بر حوالی نقطه ربیعی

در صباح اگر چه در غایت بعد بود از آفتاب و این احکام در بلادی باشد و هر چند
که عرض افاق زیاده بود اختلاف زیاده شود بمرتبه که از دیده را این پنهان شود که در بعضی
افاق عطارد را باشد حاصل بود انکه مدت زمان بودن کواکب در تحت الشعاع با همدیگر متفاوت
و بلکه مدت زمانی یک کوکب در بروج هم متفاوت باشد و مدت زمان بودن هیچ کوکب در تحت
الشعاع بیشتر از مریخ و عطارد نباشد و هر گاه که کواکب در تحت الشعاع باشند ضعیف حال
باشند و هر گاه که کواکب علویه شرقی بوند و کواکب سفلیه غربی باشند قوی حال بوند و اوقات
ظهور و خفاء هر کوکبی در تقویم در میان اتصالات کلی می‌نویسند باید دانست که منجمان ذکر جدول
ده گانه کرده که در حاشیه تقویم از صفحه دست راست ثبت میکنند • سر ماهها • انظار • [illegible]
تحویل ستارگان • روزهای مشهور • تناظر • انکاثات • اجتماع • استقبال • طلوع و منازل • ظهور و خفا
میگوییم ازین ده گانه چهار قسم منظور میشود و خالی از آن نیست که این ده گانه را آثار و علامت
هست یا نیست انکه نیست قسم اول انکه هست و میان دو کوکبست و صورت اتصال و
انصراف دارد قسم دوم یا ندارد قسم سیوم یا انکه میان کوکبست و جزو فلک و صورت
اتصال و انصراف دارد قسم چهارم اما قسم اول سر ماهها و روزهای مشهور اما قسم دوم
انظار و تناظر و اجتماع و استقبال و طلوع و منازل و ظهور و خفا اما قسم سیوم انکاثات
اما قسم چهارم محاسده خواجه قدس الله سره یکی از آن ده گانه که انظارست تسمیه
او باتصالات کلی کرده است میگوییم انظار را تسمیه باتصالات کلی کردن اگر از جهة
آثار و علامتست و میان دو کوکبست و صورت اتصال و انصراف دارد از قسم دوم
از قبیلست پس مجموع نه گانه از قسم دوم را تسمیه باتصال کلی می بایست کرد اما دیدن ماه
نو که از موضع غروب آفتاب در شمال یا در جنوب بینند تاریک یا روشن در صفحه جداگانه جهة
هر دو نوشته باشد چون احتیاج بدیدن ماه در دین مسلمانان میشود و جهت که احوال آن
در وقت رویة الاهله که شمالیست یا جنوبی و از افق بعیدست یا قریب سر هر ماهی در صفحه

چه الکاه بیش از تقویم کواکب ثبت کنند یا وقت طلوع رؤیت آسمان بود نظر
کنند که بعد از اجتماع در وقت غروب آفتاب بعد میان آفتاب و ماه از منطقه فلکی
نهم کمتر از ده درجه باشد ماه در آن شب نتوان دید و اگر بعد میان ده درجه و دوازده
درجه باشد هلال را باریک بینند و اگر بعد میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد
هلال را معتدل بینند و اگر بعد میان چهارده درجه و شانزده درجه باشد هلال را
روشن بینند و اگر بعد میان شانزده درجه و هفده درجه باشد هلال را ظاهر بینند
و اگر بیشتر باشد بغایت ظاهر بینند پس بدین تقدیر بیش از اول تا ماه دوازده گانه
در صفحه چه الکاه رقیه الاهله را که رموز نوعی دیگر کنند در تقاویم و جرم ماه در هر سر ماهی صغر
و کبر متفاوت باشد و باشد که احوال سیر کواکب در حد و لها و بیفت کانه تقویمها و انشا
در آن دوازده ورق که گفتیم هم برقم بیان کنند مثلا چون سریع السیر بود یعنی سیر او از سیر وسط بیش
زاید بود این رقم بنویسند و چون بطی السیر بود یعنی سیرش از سیر وسط کمتر بود این رقم
بنویسند که نقص و چون سیرش بقدر وسط بود این رقم بنویسند سط و مقیم را مقیم و مستقیم را مت
و راجع را عت سیر وسط آفتاب و سفلیین هر روز پنجاه و نه دقیقه و کسری است و سیر وسط
قمر سیزده درجه و یازده دقیقه است تقریبا و سیر وسط زحل دو دقیقه و سیر وسط مشتری
پنج دقیقه و سیر وسط مریخ سی و یک دقیقه هر گاه که سیر هر یکی در هر روز از سیر وسط خود زیاده
باشد او را زاید گویند و اگر کمتر از سیر وسط باشد ناقص گویند و اگر مساوی سیر وسط
باشد وسط گویند و این سه حالت در سیر نیرین و خمسه متحیره واقع است و لیکن سه حالت
دیگر در خمسه متحیره هست که در نیرین نیست اولا راجع یعنی گاه باشد که حرکه ایشان از مشرق
باشد بسوی مغرب و ثانیا مقیم یعنی چند روزی هیچ حرکه نکنند و ثالثا مستقیم یعنی بیشتر حرکه او از مشرق
بود بسوی مغرب باز حرکه او از مغرب است بسوی مشرق پس برین تقدیر سه حالت دیگر مخصوص است
در سیر خمسه متحیره و در فصل دوم ذکر ناقص و زاید کرد و در این فصل نیز ذکر زاید و ناقص کرد

میگویم زاید و ناقص که در فصل دوم ذکر کرده حرکه عرضی کواکب است و این بر دو نوع است
اولا آنکه اگر روز بروز حرکه عرضی کواکب زیاده میشود که آن بر سبیل تناقص است زاید گویند که
حرکه عرضی او زاید است و ثانیا آنکه اگر حرکه عرضی او روز بروز کمتر میشود که آن بر سبیل تزاید است
گویند که حرکه عرضی او ناقص است زاید و ناقص که در این فصل است حرکه طولی کواکب است
و این بر چهار نوع است اولا آنکه اگر روز بروز سیر کواکب زیاده باشد و سیرش از سیر وسط
کمتر بود گویند که حرکه طولی او ناقص است و ثانیا آنکه اگر روز بروز سیر کوکب زیاده باشد
و سیرش از سیر وسط نیز زاید باشد گویند که حرکه طولی او زاید است و ثالثا آنکه اگر روز
بروز سیر کوکب ناقص بود و سیرش از سیر وسط زیاده باشد گویند که حرکه طولی او زاید است
و رابعا آنکه اگر روز بروز سیر کوکب ناقص بود و سیرش از سیر وسط نیز ناقص بود گویند
که حرکه طولی او ناقص است و رقم ناقص و زاید عرضی را در تقویم در جدول عرض هر کوکبی
ثبت کنند و رقم زاید و ناقص طولی و همچنین رقم احوال سیر چهارگانه باقی را در تقویم هر
کوکبی ثبت کنند و هر گاه که سیر کواکب از سیر وسط زیاده باشد و روز بروز سیر او زیاده
باشد کوکب قوی حال بود و اگر سیر کوکب از سیر وسط زیاده باشد و روز بروز سیر ناقص
شود کوکب قوی حال بود و لیکن نه بآن مرتبه و اگر سیر کوکب از سیر وسط کمتر بود و روز
بروز زیاده باشد میانه حال بود و هر گاه که کوکب راجع بود و روز بروز سیر زیاده
شود کوکب ضعیف حال بود نه بآن مرتبه و اگر کوکب مستقیم بود و سیر او از سیر وسط
کمتر بود و روز بروز سیر کمتر شود میانه حال بود مایل بضعف قول ملا خواجه قدس سره
که یکسال پیش از تصنیف این نسخه بود علامت مستقیم مو مستقیم نهاده است و علامت
راجع را راجع نهاده است و در نسخه متعدد بخط مولف که در نظر افتاد علامت مستقیم را
مت و راجع را عت نهاده است ظاهر اعتماد بخط خواجه بیشتر است و لفظ کتاب نیز دلالت
برین اگر نه چنین بودی بجای مستقیم و راجع استقامت و رجعت ذکر میکرد و هر کوکبی را



چهار نطاق بود در فلک اوج و چهار نطاق بود در فلک تدویر و باشد که آن را هم نویسند
و نشانهای نطاقات اول [illegible] بود [illegible] دوم [illegible] سیوم [illegible] چهارم [illegible]
و نطاق اول تدویر را [illegible] و دوم را [illegible] و سیوم را [illegible] و چهارم [illegible] و آفتاب را
نطاقهای تدویری نبود چه هر یک از سیارات سبعه را هشت نطاق بود چهار در فلک
اوج و چهار در فلک تدویر بخلاف آفتاب که او را جز نطاق اوجی نیست چه آفتاب را
فلک تدویر نیست پس او را نطاق تدویری نبود و از جهت آن نطاق تحت فلک اوج و فلک تدویر
منقسم می‌شود به چهار قسم مختلف و هر قسمی را از این نطاق خوانند و طریقه انقسام در فلک اوج
باشد که قطری فرض کنند که بنقطه قرب البعد بگذرد یعنی نقطه اوج و حضیض و عمودی از
مرکز عالم بر این قطر اخراج کنند تا بهر دو جهت به فلک خارج مرکز رسد برد و نقطه پس این
عمود بر فلک به چهار قسم شود نطاق اول از اوج باشد بر توالی بروج تا طرف خط عمود و
نطاق دوم هم از طرف آن عمود باشد تا حضیض و نطاق سیوم از حضیض باشد تا طرف
دیگر این خط عمود و نطاق چهارم هم از طرف دیگر آن عمود باشد تا اوج و طریقه انقسام
در فلک تدویر چنان باشد که دو خط از مرکز عالم اخراج کنند بدو طرف تدویر بر وجهی که بدو
نقطه مماس شوند پس فلک تدویر به چهار قسم شود نطاق اول از ذروه باشد تا طرف یکی از
خط مماس و نطاق دوم از خط مماس باشد تا حضیض و نطاق سیوم از حضیض باشد تا طرف
دیگر از خط مماس و نطاق چهارم از طرف دیگر از خط مماس تا اوج و در صورت که بر کشیده اند
صورتها معلوم شود

و چون کوکب در نطاق اول و دوم باشد صاعد بود و در نطاق سیوم و چهارم باشد هابط
بود و در ثانی و چهارم و اول در نصف اعلی بود و در دوم و سیوم در نصف اسفل و همیشه
کوکب که در اواخر ثانی و اوایل ثالث باشد سیر کوکب زاید بود ما دامی که کوکب در اواخر
رابع و اوایل اول باشد سیر کوکب ناقص بود ما دامی که در اواخر اول و اوایل ثانی
باشد و اواخر ثالث و اوایل رابع باشد سیر کوکب متوسط باشد [illegible] زاید و ناقص
و هر گاه که کوکب در نطاق دوم باشد ضعیف حال بود و در نطاق اول و سیوم باشد
متوسط بود و چون کوکب از نطاقی بنطاقی نقل کند رقم آن نطاق [illegible]
بازاء آن روز نقل در تقویم آن کوکب نهند [illegible] در باقی آنچه در تقویم
آرند در اوراق دوازده گانه برابر هر روزی نویسند از باب اختیارات که آن روز
چه کار را شاید و از چه کار احتراز باید کرد تا انشاء الله بعد از این اجمال بیان کنیم منقول از آن
خواجه قدس سره همان تاریخ که در پیش ذکر کردیم بعد از جدول امتزاج اشکال جدول
متساوی از برای کواکب شش گانه وضع کرده و تناظری که ماه را با هر یک از کواکب
شش گانه که واقع می‌باشد بازاء هر روزی یا شبی در جدول آن کوکب ساعات
و دقایق ثبت کرده و بعد از تناظر در هر روزی از اوراق دوازده گانه اختیار
از برای مهمات و تفصیل اوقات آن ذکر کرده و در فصل بیست و نهم و سی ام بطریق
اجمال هر مهمی را ذکر خواهد کرد و پیش از اوراق ماهها طالع سال و آن صورت را
بیارند پیش از ماهها دوازده گانه تحویل سال عالم و طالع آن بیارند اما تحویل سال
عالم وقت تحویل آفتاب است باول ثانیه حمل اما طالع سال عالم برجیست که در وقت
تحویل بر افق باشد و در صورت طالع درجات خانهای دوازده گانه از بروج
و مواضع کواکب و راس و ذنب در وقت تحویل ثبت کنند و مواضع سهام هم نویسند
و سهام دلایل چیزهای مخصوص باشد که از مواضع کواکب و خانها گیرند و از همه قوی تر

سهم السعاده و سهم الغیب نیز و بیان غرض از این است تا معلوم شود که چون عالم سفلی و این شود
جهات قسمت میکنند و یا بر یک شخص معین و خواهند که این تاثیر را بخش از وقوع معلوم کنند
پس آن طریقه ایست مشهور اگر از برای اتصال باشد و در هر سالی که خواهند هر گاه
که آفتاب با اول یا نه حمل و سرطان و میزان و جدی رسد و در زمان اجتماع و استقبال
نظر کنند هر یک از این که واقع شود تا چه درجه بر افق شرقیت مبدا آن درجه را گیرند
و آنرا مبدا طالع سال عالم یا طالع فصول یا طالع اجتماع و استقبال خوانند و منطقه فلک
هشتم را دوازده قسم مختلف کنند و هر قسمی را خانه خوانند و هر قسمی بیش و کم از سی درجه
باشد و غایت تفاوت یک قسم ربعی و نه درجه و نیم باشد و غایت تفاوت کمی بر یک
قسم هشت درجه و ربع درجه باشد و زیاده از این و کم از این ممکن نیست و این معنی هر وقتی
تواند بود که مبدا اول درجه سرطان و جدی باشد یعنی طالع اول سرطان و جدی یا
دیگر مبدا آخر از سرطان و جدی باشد تفاوت کمتر از این باشد و این غایت تفاوت که ذکر
کرده شد در افق مراغه است و اگر در آفاق دیگر باشد زیاده و کم از این میتواند بود و هر
قسمی از اقسام دوازده گانه مختلف را بر توالی بروج نسبت بقومی و آنچه احتیاج باشد
مر ایشانرا داده اند مثلا قسم اول که او را طالع گویند احوال رعیت از او معلوم کنند و قسم
دوم که او را خانه دوم گویند احوال خواسته رعیت و اتباع ایشان و تجارات از او معلوم
کنند و قسم دهم که او را خانه دهم گویند احوال سلطانرا از او معلوم کنند و همچنین هر دوازده
خانه را نسبت بچیزی داده اند و بیشتر از اوراق ما بها دوازده خانه وضع کنند و
هر قسمی را در خانه نهند و آن دوازده خانه را صورت طالع خوانند و اگر از برای یک شخص
باشد در زمان ولادت آن شخص نظر کنند که چه برج و چه درجه بر افق مشرق است مبدا آن
درجه را گیرند و آنرا طالع آن شخص خوانند و همان طریقه که ذکر کرده شد منطقة البروج را دوازده
قسم مختلف کنند و هر قسمی را خانه خوانند و هر خانه نسبت بچیزی داده اند چنانکه در فصل

بیست و چ

بیست و ششم در ذکر خوانها کرده شد تعریف فی تعریف سهم السعاده و سهم الغیب و گاهی تعریف
حصول و خود او مشکل است تعریف کرده شود و او جنس کنند که او دایره است که محیط
مستدیر یا محیط شود و معرفت حصول وجود او چنین کنند که قطر دایره را ثابت فرض کنند
و نصف او را متحرک تا باز بر وضع اول برسد کره حاصل شود و مقصود تعریف سهام ذکر
خواهد کرد و است اما و ذکر کرده که سهام جز با مخصوص تو و تعریف وجود سهام سه و
اما طریقه پیدا کردن سهم السعاده چنان بود که نظر کنند در صورت زایجه طالع تحویل سال
عالم یا طالع مولود در روز واقع است یا در شب اگر در روز واقع است موضعی که آفتاب در آن
جزو است تا آنجا که قمر است به بینند که بعد چه مقدار است آن بعد بر طالع که داشته باشد افزایند
انجا که برسد گویند که سهم السعادت آنجاست بچند درجه و دقیقه و ممکن است وقتی که بعد بر طالع
افزایند زیاده از دوازده برج شود پس دوازده برج را طرح کنند آنچه باقی ماند ابتدا از اول
حمل یا آنجا که برسد گویند که سهم السعاده در آن برج است بچند درجه و دقیقه اما اگر طالع تحویل
طالع مولود در شب واقع شود بعد قمر از آفتاب بگیرند باقی عمل چنان کنند که ذکر کرده شد
و سهم الغیب عکس سهم السعاده بود یعنی هر عملی که از برای سهم السعاده در روز میکنند سهم الغیب
را در شب همان عمل کنند و هر عملی که سهم السعاده را در شب میکنند سهم الغیب را در روز همان عمل کنند
پس از این مقدمات که ذکر کرده شد لازم می آید در صورت زایجه تحویل یا طالع مولود اگر
آفتاب و ماه مقارن همدیگر باشند سهم السعاده و سهم الغیب در عین درجه طالع باشند
و اگر آفتاب و ماه متقابل یکدیگر باشند سهم السعاده و سهم الغیب بر عین درجه سابع باشند
پس بر این تقدیر هر اجتماعی سهم السعاده و سهم الغیب بر عین درجه سابع استقبال باشد و اگر
ماه و آفتاب تسدیس همدیگر باشند سهم السعاده و سهم الغیب در تثلیث همدیگر باشند و هر یک تسدیس
باشد مر طالع را چه فرض کنیم بعد میان نیرین دو برج تمام باشد و در حقیقت دو
برج تمام باشد و چون دو برج بر طالع افزایند آنجا که برسد یکی از این دو سهم مذکور باشد

والاول م

در وقت ...

بر حاق درجه طالع اجتماع باشد
و در هر استقبال سهم السعاده
و سهم الغیب م م

منسبی بعد میان طالع و اول سهم من توالی و قع در و برج تام باشد و همچنین چون دو برج
تام از مر طالع الغرامید الکه چون سهمی دیگر باشد یعنی بعد میان طالع و سهمی دیگر هم دو برج
تمام باشد بر خلاف توالی و چون بعد طالع از سهمی بر توالی بدو برج و دو برج تمام باشد یعنی بر
بعد میان سهمی چهار برج تمام باشد که تثلیث باشد حرمهم مگر زاد و هر یک از سهمین تسدیس
باشند مر طالع را مقصود مطلوب و اگر ماه و آفتاب تربیع مسدیکر باشند سهم السعاده
و سهم الغیب در مقابله همدیکر باشند و هر یک تربیع باشد مر طالع را و ماه و آفتاب در مثلث
همدیکر باشند سهم السعاده و سهم الغیب در مقابله همدیکر تثلیث همدیکر باشند و هر یک
تثلیث باشند مر طالع را و اگر در صورت زایچه هر یک از سهم السعاده و سهم الغیب تسدیس
باشند مر طالع را لازم است که ماه و آفتاب در تسدیس همدیکر باشند و اگر هر یک
از سهم السعاده و سهم الغیب را تربیع باشند مر طالع را لازم است که ماه و آفتاب در
تربیع همدیکر باشند و اگر هر یک از سهم السعاده و سهم الغیب را تثلیث باشد مر طالع
را لازم است که ماه و آفتاب در تثلیث همدیکر باشند و اگر هر یک از سهم السعاده
و سهم الغیب مقابله باشند مر طالع را لازم است که ماه و آفتاب در مقابل یکدیگر
باشند و تامل سهم السعاده نیکو می دلالت کند بر سعادت و الی ملک و سهم السعاده
طالع مولود شخصی دلالت کند بر سعادت آن شخص و سهم الغیب نیکو می دلالت کند بر رای
والی ملک و سهم الغیب طالع مولود شخص دلالت کند بر رای آن شخص و بیش از صورت
طالع وقت تحویل آفتاب مو امره استخراج آن از زیج بیاورند در تقویم بیش از صورت
طالع سال عالم تمم در آن صفحه او آن وقت تحویل آفتاب مو امره استخراج آنجا طالع سال
بیارند و ثانیا طول و عرض شهری بیارند که استخراج تقویم بان طول و عرض باشد
و ثالثا تواریخ در وقت تحویل آفتاب باول ثانیه حمل بیارند و در آنجا ذکر قران علویین
بکنند و از کلام مقص چنان مفهوم میشود که این چهار کانه مذکور را مو امره میخوانند

احوال حت و اگر گویند که در این محل چه کرد بعد از کمین ریان منا جهت آن شد ایشان که ظاهر که حکیم بصیرت
و دیده عبرت در عالم سفلی نظر کنند او بر او معلوم شود که بعد ثبات عالم علوی را
در عالم سفلی تاثیرات بی نهایت است و هر چند تفاصیل انواع هر نوعی از ایشان در اندازها
بحسب حدس و تجربه عقلا را بسیار حیر ظاهر گشته جلالت بیش از وقوع آن تاثیرات
ایشان طریقه نهاده اند که چون ابرا معلوم کنند اول هر کاه که خواهند که احوال
که بر یک شخص معین کند و بیش از آن چون حکم معهد در آن وقت که فرزند در وجود آید
نظر کنند که در افق مشرق چه برج طالع شد و فلک البروج بحسب آن دوازده قسم مختلف
کنند و کواکب سیاره و بعضی ثوابت را در وقت ولادت ثبت کنند با اعمال چند دیگر
ابرا اصل سازند و هر سالی تحویل طالع شخص معین استخراج کنند و این را فرع سازند و
از اصل و فرع احوالی که بر آن شخص کند حکم کنند و آن اصل را طالع مولود خوانند
و دوم اگر خواهند احوالی که بر اشخاص کند و بیش از آن چون حکم کنند مثلا وبا و قحط
یا زلازل و غیره قران زحل و مشتری را اصل سازند و هر گاه که آفتاب باول ثانیه حمل رود
نظر کنند که چه برج طالع شد از افق مشرق ابرا طالع تحویل سال خوانند و در آن سال اتصالات
کواکب سیاره و دیگر اعمال استخراج کنند و این را فرع سازند و از اصل و فرع احوالی که بر
عالم کون و فساد کند حکم کنند مجموع ابرا التقویم خوانند پس واجب است ذکر قران علویین کردن
و از جمله مو امره که بیش از صورت زایچه طالع می آرند اول ذکر قران علویین میکنند و باشد
که طالعی و فصلها و دیگر و طالعهای اجتماعات و استقبالات را هم صور بنا بنهند و صورت
طالع را زایچه خوانند اولی است که طالع هر یک از فصول و اجتماع و استقبال را بیش از طالع سال
عالم صورت بنهند و کواکب و دلایل در هر وقتی ثبت کنند چه وقتی که احکام کنند آسان
باشد تا بعد از آن تاثیراتی که واقع باشد سبب آن از آن معلوم توان کرد و شخصی را در تاثیر
و دریافتن آن تجربه زیاده شود و صورت طالع را زایچه جهت آن خوانند که اخراج طالع از

زیج بیرون آرند و زیج لطیف ... از عمل او زیک بیرون آید چنانچه مسطور شد تا بیان باشد
و بعد از جدولها ماهها خسوفی و کسوفی که در آن سال افتاده باشد بیارند و تعیین اوقات
و احوال آن بکنند و طالع هر یک ثبت کنند کسوف آنست که اجتماعی که بعقدتین یا نزدیک یکی بعقدتین
واقع شود نهان تمام و آفتاب و ضوء آفتاب از ابصار ما بپوشاند این چنین حالت را کسوف
خوانند و خسوف آنست که استقبالی که بعقدتین یا نزدیک بعقدتین واقع شود و زمین حایل شود
میان نیرین و قمر در ظل زمین افتد و بحال اصلی خود بازگردد یعنی نوری که از آفتاب کسب کرده بود
زایل شود و این چنین حالت را خسوف خوانند و احتمال دارد که جرم نیرین تمام منکسف شود
یا بعضی و در آخر تقویم مقدار جرم نیرین که منکسف شود یعنی تمام یا بعضی نقش کنند و تاریخ و ساعات
گذشته از اول روز یا اول شب تا زمان ابتدا [وسط] تا زمان انتها کسوف و خسوف ثبت کنند و مجسطی طالع
و عاشر و درجات و دقایق هر یک در وسط زمان کسوف و خسوف ثبت کنند و بعد از آن
احکامی که اقتضای آن کنند بیارند و اگر گویند که کسوف و خسوف را در آخر تقویم آوردن چه فایده
میگوییم که در آخر تقویم ایراد کسوف و خسوف را جهة آنست که آثار ایشان در عالم کون و فساد
پسندیده نیست پس ایشان مناسب آنست که هر چه پسندیده نباشد در آخر دفتر بیارند اما دیگر
جدولها که پیش از اوراق ماهها وضع کنند جهت احکام فصول و قرانات و اجتماعات و استقبالات
وجهه تواریخ و زواید دیگر بر حسب عادت هر قومی از شرح مستغنی باشد پیش از صورت طالع اجتماع
و استقبال در اوراق چند جدول وضع کنند از برای احکام و احکام را در آن جدول بترتیب
ثبت کنند خاصه دیگر ده شود و بیش از احکام در اوراق چند تواریخ و زواید بنویسند پس بر این
تقدیر هر چه احکام باشد غیر از احکام کسوف و خسوف در میان تاریخ باشد و صورت طالع
اجتماع و استقبال و ترتیب چنان باشد که اولا در صفحه چند که بعد از زواید باشد احکام کلی طالع
سال یا فصول ثبت کنند و طریقه که هر گاه که طالع سال عالم برجی ثابت باشد حکم کلی سال از طالع
سال عالم کنند و اگر طالع سال عالم برج ذوجسدین باشد حکم نصفی سال از طالع عالم کنند

تواریخ

و حکم نصفی دیگر سال از طالعی که تحویل آفتاب باشد باول ثانیه میزان اگر طالع سال عالم برج
منقلب باشد حکم ربع اول سال از طالع سال عالم کنند و حکم سه ربع دیگر را از طالعهایی
که تحویل آفتاب باشد باول ثانیه سرطان و میزان و جدی در فصل نویسند و ... هم
و گویند که چون منقلب و ثابت و ذوجسدین حوادث گردد ثانیا بعد از احکام کلی سال یا فصول
احکام اجتماعات و استقبالات در صفحه چند بیارند و احکام هر اجتماعی و استقبالی مدت
چهارده روز باشد یعنی اجتماعی که واقع شود تا باستقبال رسیدن در حکم اجتماع باشد
و از استقبال تا باجتماع در حکم استقبال باشد و ثالثا بعد از احکام اجتماعات و استقبالات
احکام قرانات و احتراقات کواکب و مجاسدات کواکب و راس و ذنب در صفحه چند
بیارند و احکام هر یک را جداگانه ثبت کنند و مدت تاثیر هر یک از حد اتصال باشد
تا بانصراف رابعا بعد از احکام اجتماعات و استقبالات و قرانات و احتراقات و
مجاسدات احکام مقابلات و تربیعات کواکب غیر از قمر در صفحه چند بیارند و احکام
هر یک جداگانه ثبت کنند و مدت تاثیر هر یک از حد اتصال باشد تا بانصراف خامسا
بعد از احکام مقابلات و تربیعات احکام مثلثات و تسدیسات کواکب غیر از قمر در صفحه
چند بیارند و احکام هر یک را جداگانه ثبت کنند و مدت تاثیر هر یک از حد اتصال باشد
باشد تا بانصراف اینست معرفة تقویم و بعد از این بعضی از آلتی که بدان احتیاج باشد
در معرفت تقویم بیاریم بر سبیل اختصار ان شاء الله تعالی بباید دانست که منجمان را که اصطرلاب
بر دو نوعست اول صنعت در اصطرلاب و دوم بعد از صنعت عمل در اصطرلاب تقویم نیز
بر دو نوعست استخراج و احکام تقویمیت و دوم بعد از استخراج و احکام معرفة تقویمیت
یعنی اول حصول وجود تقویم را چگونه معلوم کنند و دوم بعد از حصول وجود تقویم معرفتش را
چگونه حاصل کنند و آنچه از فصل مقدم است تا آخر کتاب سبب حصول وجود احکام است
که احکام را چگونه معلوم کنند و دانستن احکام موقوفست بر دانستن قوت و ضعف کواکب

و وجوه قوت ستارگان آن باشد که کوکب در حظهای خویش بود و قوی ترین حظها
آنست که کوکب در خانه خویش بود و چه بودن کوکب در انجا مردی باشد که در حصن و
مأمن خود بود و بعد از آن آنست که کوکب در شرف خویش بود و چه بودن کوکب در انجا
چون مردی باشد که در عز و مملکت و پادشاهی خود بود و بعد از آن آنست که کوکب در مثلثه
خویش بود و چه بودن کوکب در انجا چون مردی باشد که در میانه پاسبانان و یاران و اعوان
خویش باشد و بعد از آن آنست که کوکب در حد خویش بود و چه بودن کوکب در انجا چون
مردی باشد که میان خویشان و اقربا و خود بوده باشد و بعد از آن آنست که کوکب
در وجه خویش بود و چه بودن کوکب در انجا چون مردی باشد که در صنعت خویش و املاک
خود باشد و بعد از آن آنست که کوکب در فرح خویش بود و چه بودن در انجا چون مردی
باشد که در موضع نزهت و شادی و تماشاگاه و خرمی بود و بعد از آن آنست که کوکب
در حیز خود بود و چه بودن کوکب در انجا چون مردی باشد که در میان آشنایان و دوستان
خود بود و در حظوظی که در مثلثات برین ترتیب است که ذکر کرده شد و اصحاب صناعت
گفته اند که خداوند حظ را شاهد گویند و قوت او را در حظ خود شهادت گویند و صاحب
خانه را پنج شهادت بود و صاحب شرف را چهار شهادت بود و صاحب مثلثه را
سه شهادت بود و صاحب مثلثه دوم را دو شهادت بود و صاحب حد را دو شهادت
بود و صاحب وجه را یک شهادت بود فصل هفتم در خانها و وبال ستارگان
جدی و دلو خانهاء زحل اند قوس و حوت خانهاء مشتری اند حمل و عقرب خانهاء
مریخ اند اسد خانه آفتابست ثور و میزان خانهاء زهره اند جوزا و سنبله خانهاء
عطارد اند سرطان خانه ماه بدانکه آفتاب قوی ترین کواکبست در تاثیر خصوص حرارت
و یبوست و کمال قوت حرارت و یبوست از شمس آنگاه ظاهر شود که با اسد میرسد پس
باین مناسبت گفته اند که اسد خانه آفتابست و قمر که وجه مناسبت دارد با آفتاب

اول

هو لا انکه درین عالم سفلی تاثیر آفتاب و قمر زیاده است ثانیا انکه هر روز اتصالات
ایشان را وجهتی نیست ثالثا انکه هر یک ازین دو در دو طرفی عالم اند در حرارت و رطوبت
رابعا انکه نور ماه از آفتاب میگیرد و کواکب دیگر را چنانست خامسا انکه نور کثیری که از
در جسم وی شعاع و بعد ازان قمر پس باین مناسبات میگوییم که قمر نایب آفتابست
در تاثیر و ازین سبب می باید که خانه وی ملاصق خانه آفتاب باشد و مناسب آنست که
سرطان باشد نه سنبله چه قمر سریع الانتقالست از حالی بحالی یعنی از روشنی بظلمت و از
ظلمت بروشنی و از هیاتی بهیاتی دیگر و سرطان نیز برج منقلبست یعنی از فصلی بفصلی انتقال میکنند و محققان
گفته اند که نیرین چون دو پادشاه هند در فلک البروج پس نصف بروج را که از اسد تا
تا آخر جدی برتر آلی آفتاب داده اند و نصف دیگر را بماه داده اند و سبب تخصیص قسمت
باین وجه آنست که چون آفتاب بزرگتر است از قمر از اسد تا آخر جدی بآفتاب داده
اند چه مطالع ایشان بزرگتر است از آن نصف دیگر و از سرطان تا دلو بقمر داده اند
چه مطالع ایشان خوردتر است از آن نصف دیگر و چون پنج ستاره دیگر را تاثیر در
عالم با نیرین مشارکت دارند پس هر یک از ایشانرا که هر یک ازین دو نصف مذکور
شرکت دارند با نیرین هر یک از خمسه را دو خانه دادند یک خانه از حیز آفتاب و یک خانه
از حیز ماه چنانکه عطارد را سنبله که ملاصق اسد است از حیز آفتاب باشد و خانه دیگر
جوزا که ملاصق سرطانست از حیز ماه باشد و خانهاء عطارد نزدیک خانهاء نیرین است
جهة اینست که عطارد از آفتاب بسیار دور نشود مانند کواکب دیگر پس مناسب آنست
که خانه که ملاصق خانه آفتاب باشد و دیگر افلاک عطارد ملاصق فلک قمر است
پس باین سبب مناسب آنست که خانه عطارد ملاصق خانه ماه باشد و باز زهره را
میزان از حیز آفتابست و ثور از حیز ماه و خانهاء او در پهلوی خانهاء عطارد یعنی
بعد از خانهاء عطارد و خانهاء زهره بخانهاء نیرین نزدیکتر هیچ کوکبی دیگر نیست

جهت آنست که بعد از عطارد و زهره از آفتاب بسیاری نتواند شد و باشند دیگر کوکب
نیز علامت آنست که خانه زهره ملاصق جوزا باشد و باز مریخ را عقرب از حیز آفتاب
و حمل از حیز ماه و خانهاء او در پهلوی خانهاء زهره است جهت آنست که فلک مریخ
نزدیک فلک آفتابست پس باین جهت خانه او ملاصق میزان باشد و دیگر بعد از فلک
زهره مریخ نزدیکتر است بفلک قمر از دو کوکب باقی پس باین سبب خانه مریخ ملاصق
ثور باشد و باز مشتری را قوس از حیز آفتابست و حوت از حیز ماه و خانهاء او در
پهلوی خانهاء مریخست جهت آنست که بعد از فلک مریخ فلک مشتری نزدیکتر است
بفلک آفتاب پس باین سبب خانه او در پهلوی عقرب باشد و دیگر آنکه بعد از فلک
مریخ فلک مشتری نزدیکتر است بفلک قمر پس باین جهت خانه او در پهلوی حمل باشد
و باز زحل را جدی از حیز آفتابست و دلو از حیز ماه و خانهاء او در پهلوی خانهاء
مشتریست جهت آنست که فلک هر کوکبی از افلاک نیرین دورتر از زحل نیست پس باین
سبب خانهاء او از خانهاء نیرین دورتر از خانهاء دیگر کواکب باشند و هر دو خانه
او مقابل همدیگر باشند و مقابل خانه هر کوکبی وبال او بود پس خانهاء نیرین وبال ل
زحل باشند و خانهاء او وبال ایشان و خانهاء مشتری وبال عطارد و خانهاء عطارد
وبال مشتری و خانهاء مریخ وبال زهره و خانهاء زهره وبال مریخ بودن هر کوکبی
در خانه خود موضع امن و سلامت آن کوکبست و بودن هر کوکبی در مقابل خانه خود
موضع ضعف و وبال آن کوکبست و اتصال هر دو کوکبی که خانهاء ایشان مقابل یکدیگر
باشند از انفع اسباب کویند یعنی دلیل بود بر حوادث اگر اتصال نیرین با زحل باشد
دلیلست بر سرما و باران در وقت خویش و اگر نه در وقت بود کرما بشکند و اگر
اتصال عطارد با مشتری بود دلیلست بر جستن بادهاء خوش و نرم و اگر اتصال
زهره با مریخ بود دلیلست بر باریدن بارانها و جستن رعد و برق و حوت و کرد و امثال

رفع

صحیح النبات کرما شد و شد خمه از دلایل کرما و بهار ما دکنیم بر بطری که آفتاب جدا با مشتری
کلا مریخ بود و نیل باشد بر کرما و قمر را از اجتماع تا تربیع اول نور افزاید و ترا شد جهت
غلبه کند بسبب کمی نور او و هوا تر باشد ما دانیم که قمر فوق الارض بود و چون ماه
شود از شب آنچه مانده باشد خشک بود و نقوت برودت و رطوبت هوا شکل
بلدان شود و شبنم بر زمین افتد و از تربیع اول تا استقبال هوا اندک اندک کرم
همیکرد و چه نور وی هر شب می افزاید و بیشتر ماه شب فوق الارض بود و بوقت استقبال
تمام نور کیرد و همه شب فوق الارض بود و زمین آن وقت میان دو نور بود و روز و شب
یکسان روشن باشد چنانکه آفتاب غایب شود نماید و ماه طالع کردد پس هوا کرمی
یابد و نضج میوها و رنک کرفتن او بیشتر درین وقت بود و در موسم بهار کلها و نرکس و حیار و
کدو و بادرنک و خربزه و امثال این در فزونی ماه فزون شود و در کمی وی کم کردد و در وقت
یکشب این چیزها آن مقدار پیدا شود که در اوقات دیگر بهفته نشود و از استقبال تا تربیع
دوم خشکی در هوا پیدا شود و از تربیع دوم تا اجتماع هوا خشک شود و اجزاء خشک تر
تر از وقتها و دیگر باشد خاصه وقتی که قمر زحل ناظر باشد و راس و ذنب را نه خانه باشد
و نه وبال بروج مستغرق کردانیده اند کواکب سبعه و راس و ذنب را نه خانه بود نه وبال
که بدهند فصل شرف و هبوط کواکب شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است
و شرف ماه در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری
در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست
و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و شرف راس در سیم درجه جوزا و شرف
ذنب در سیوم درجه قوس بباید دانست که مبدا نشو و نماء نبات وقت رسیدن آفتاب
بحمل است و روز بروز زیادتی نشو و نماست تا رسیدن آفتاب باول سرطان پس آنگاه
وقت وقوف نشو و نماست و لیکن روز بروز نضج باشد تا رسیدن آفتاب بمیزان

ونقصان آن قوی‌تر نقصان شدن گیرد تا آنگاه که آفتاب بجدی آید و همچنین از جدی
نیز روی بنقصان باشد تا بحمل رسیدن را پس آغاز رستن نبات از حملست و کمال آن از
سرطان و ابتدای نقصان آن از میزان و انتهای نقصان آن از جدی و از این جهة
که سبب علی فساد هر چیز از حملست و تمامی آن مریخ و سبب علی وجود و صلاح را
آفتابست و تمامی آن مشتری مناسب آنست که برجی را که وی مبدا نشو و نماست
که آن علامت حیات باشد از شرف آفتاب کرده‌اند و برجی را که آن علامت کمال
و تمامی است مر حیات را علامت شرف مشتری کرده‌اند و هم بدین سبب [illegible] از حمل و
جدی را بمریخ داده‌اند پس شرف زحل مقابل شرف آفتاب باشد و شرف مریخ مقابل
شرف مشتری و عطارد را شرف برج سنبله داده‌اند جهة آنست که بعد از این معلوم خواهد
شد که عطارد دلیلست بر فهم و علم و حکمت و از روی حکمت قوت عقل و کمال آن را حرارت
شباب و اول کهولت می‌باید و فصل بهار مانند کودکیست و تابستان مانند جوان
و خزان مانند دو موی و زمستان مانند پیر پس شمس چون بپانزده درجه سنبله میرسد
فصل تابستان که بر طبع جوانیست سپری میشود و فصل خزان که بر دو موی و کهولتست
در می‌آید بدین مناسبت برج سنبله را شرف عطارد کنند و زهره را برج حوت شرف
داده‌اند جهة آنست که زهره دلیلست بر لهو و طرب و این حال ضدیت دارد با علم
و حکمت که عطارد دلالت بر آن میکند پس متقابله لازم باشد میان این دو شرف تا
مناسبت برج حوت را شرف زهره کنند و قمر را برج ثور شرف داده‌اند جهة آنست
که میان دو نیر تعلقی عظیم است همچنانکه خانه هر دو ملاصق اند شرف هر دو نیز ملاصق
باشند و از جانب شمال داده‌اند چه شمال شریفتر است از جنوب و چون عقده راس
شریفست مناسب آنست که شرف او میان شرف آفتاب و شرف مشتری باشد
از این جهة شرف او جوزا داده‌اند و چون عقده ذنب ضعیفست مناسب آنست که شرف

او میان

زحل ورم

او میان شرف مریخ باشد پس از جهة شرف قوس‌ی نیز داده‌اند که مقابل شرف راس است
و بالجمله در بروج شرف همه شرف باشد الا آنکه آن درجه قوی‌تر باشد تا کواکب روی بدان
درجه شرف دارند قوت شرف روی فزاید دارد و چون از آن درجه درگذرد روی
در نقصان نهند و هبوط هر کوکبی مقابل شرف او بود و هم بدان درجه و حال شرف مهر
بود مشهور بر آنند که هر گاه که کوکب متوجه بود بدرجه شرف قوی و معنی متوجه او در حد شرف
تمادی کمتر از سیم جرم بود قوت شرف در ازدیاد باشد و چون کوکب بدرجه شرف خود
رسید غایت قوت شرف بود و چون از درجه شرف درگذرد از غایت قوت نقصان پذیرفتن
گیرد و لیکن چندانکه در برج شرف بود آن قوت تمام منعدم نشود مگر وقتی که بآخر برج رسد
بودن کوکب در برج شرف موضع عز و رفعت آن کوکب بود و مقابل شرف موضع
ذل و هبوط بود و هبوط آفتاب در نوزدهم درجه میزان بود و هبوط قمر در سوم
درجه عقرب بود و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل بود و هبوط مشتری در پانزده
درجه جدی بود و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان و هبوط زهره در بیست
و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیوم درجه
قوس و هبوط ذنب در سیوم درجه جوزا باشد و حال هبوط همچو حال شرف بود
یعنی هر گاه که کوکب متوجه بود بدرجه هبوط خود میان او و درجه هبوط مقدار کمتر از سیم
جرم بعد بود ضعف هبوط در ازدیاد باشد و چون کوکب بدرجه هبوط خود رسد غایت
ضعف هبوط بود و چون از درجه هبوط درگذرد از غایت ضعف نقصان شدن گیرد و لیکن
چندانکه در برج هبوط بود ضعف تمام منعدم نشود مگر وقتی که بآخر برج رسد و بدانکه از این
معنی معلوم میشود که تمام یک درجه درجه شرف باشد مثلا شرف زحل در بیست و یکم درجه میزانست
یعنی از اول بیست و یک درجه تا آخر بیست و یک درجه شرف باشد و در تقویم هر گاه که
زحل به بیست درجه و او ثانیه میزان برسد که اول بیست و یک باشد از زمانی درجه

اثر مان درجه شرف هذا اتصالات کلی ثبت کنند و بعضی قوت بکشند و چون این معلوم
شد میگوییم که درجه شرف اجرام او می تواند که مجموع اجزاء او در قوت یکسان نباشد
چه زیادتی قوت موقوفست بر سیر کوکب پس برین تقدیر یکی از اجزاء او را غایت قوت
باشد که دیگر اجزاء او را این غایت نباشد و هر درجه درین نیز چنان معلوم میشود که این غایت
قوت اجزاست از درجه شرف هذا اگر غایت قوت اجزا بودی در تقویم اجزا را
ثبت میکردند مع هذا اول اجزا را ثبت میکنند و گفته اند که طریقه محترقه میان هبوط آفتاب
و هبوط ماه بود یعنی از اول درجه نوزدهم میزان تا اول درجه چهارم عقرب طریقه محترقه
عبارتست از درجاتی که میان اول هبوط آفتاب باشد تا آخر درجه هبوط ماه و آن
پانزده درجه است دوازده درجه از میزانست و سه درجه از عقرب و این دو برج
هبوط نیرین اند و منسوب اند بدو نحس چه میزان شرف زحلست و عقرب خانه مریخ فصل
نوزدهم در مثلثات و ارباب آن دایره منطقة البروج که دوازده برج بر وست
منقسم میشود بچهار مثلث متساوی الاضلاع بر وجهی که اول نقطه هر برجی بر زاویه مثلثی باشد
و ممکن نیست که این نوع مثلث درین دایره زیاده از چهار تواند بود و پس اول نقطه هر سه
برج در از دیاد هر مثلثی واقع میشود و آن سه برج را یک طبیعت باشد یعنی در یک مثلث از آن
بروج آتشی باشند و در یک مثلث بروج خاکی باشند و در یک مثلث دیگر بروج هوایی
باشند و در یک مثلث دیگر آبی باشند و حکما اتفاق کرده اند که فلک و اجرام نه گرم اند
و نه سرد و نه خشک و نه تر پس چون خواستند که جمع کنند میان مباحث نجومی و فلسفی گفتند
که اجرام گرم و سرد و خشک و تر نیستند اما موثرند در ایجاد حرارت و یبوست و غیر آن
در عالم سفلیات و ازین جهت ایشان را بدین طبایع نسبت کنند و گویند که هر برجی نسبت
بعنصریست پس بروج گرم و خشک منسوب اند باتش از عناصر و از اخلاط بصفرا و
بروج سرد و خشک منسوب اند بخاک از عناصر و از اخلاط بسودا و بروج گرم و تر منسوب اند

بهوا

بهوا از عناصر و از اخلاط بدم و بروج آتشی گرم و خشک باشند و صفرا بوی
منسوب و بروج آبی سرد و تر باشند و بلغم بوی منسوب و بروج آبی ... بروج خاکی
سرد و خشک باشند و سودا بوی منسوب و برج اول از هر مثلثه دلالت بر هر چیزی
که معتدل بود و ابتدا و کون و وجود از وی باشد و برج دوم از هر مثلثه دلیلست
بر هر چه متوسط بود زیاده تر از درجه اعتدال و برج سیوم از هر مثلثه دلیلست
بر هلاک و فساد و بیان هر یکی ازینها را بتفصیل بشماریم اما حمل اول برج از مثلثه آتشیست
دلالت کند بر حرارت و یبوست و هر دو بر درجه اعتدال باشند و ابتدا و کون از وی
باشد اسد دوم برجست از مثلثه آتشی و دلیلست بر مضرت بعضی از وجوه قوس سیوم
برجست از مثلثه آتشی دلیل کند بر فساد نبات و هلاک حیوان اما ثور اول برجست
از مثلثه خاکی و دلیلست بر اعتدال و کون هر چیزی و نرگس و گل و گیاه خوش که نبات از وی
روید سنبله دوم برجست از مثلثه خاکی دلیل کند بر یبوست و برودت کمتر از درجه اعتدال
بر خاک و گل شور که از وی بعضی نبات روید و بعضی نروید جدی سیوم برجست از مثلثه
خاکی دلیل کند بر فساد و هلاک حیوان و بر خاکی که هیچ چیزی نروید اما جوزا اول برجست از مثلثه
هوایی دلیل کند بر توسط خیر و شر و دلو سیوم برجست از مثلثه هوایی دلیل کند بر هلاک
حیوانات و بخاری که ناخوشبوی و مضرت ناک باشد اما سرطان اول برجست از مثلثه آبی
دلیل کند بر برودت و رطوبت معتدل و خوش که مزاج را حیات دهد عقرب دوم برج از
مثلثه آبیست و دلیلست بر برودت و رطوبت ناقص تر از حد اعتدال بر هر چه اندک
شور مزه باشد و تند حوت و دلیلست بر برودت و رطوبت مفسد و مهلک مر نبات
و حیوان را و بر آبها تلخ که نتوان خورد حمل و اسد و قوس مثلثه آتشی اند و ارباب این مثلثه
بروز آفتاب و مشتری و زحل اند بدین ترتیب و بشب مشتری بر آفتاب مقدم دارند
ثور و سنبله و جدی مثلثه خاکی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ باشند

سیوم برج از مثلثه آبیست م



وبشب قمر بروز زهره مقدم دارند جوزا و میزان و دلو مثلثه هوائی اند و ارباب
این مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری و بشب عطارد و پس زحل پس مشتری سرطان
و عقرب و حوت مثلثه آبی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و مریخ و قمر و بشب
مریخ قمر زهره مقدم دارند ازین جمله هر چهارگانه یکی خفیف مطلقست و یکی ثقیل مطلق
و دو باقی یکی خفیف باضافه و دیگری ثقیل باضافه و هر جسمی که خفیفست میل بعلو دارد و
هر جسمی که ثقیل است میل بسفل دارد و چون این مقدمات معلوم شد بدانکه هر یکی از مثلثات
که سه برج اند و کوکب ارباب ایشان گردانیده اند بر وجهی که بروج آتشی را کواکب
علویه داده اند بجهة مناسبتی که هر دو علوی اند و بروج خاکی را کواکب سفلیه داده اند
بجهة مناسبتی که هر دو سفلی اند و بروج هوائی را که متوسطست میان خفت و ثقل یعنی میان
علویت و سفلیت و مایلست بعلو یکی از کواکب علویه داده اند و همچنین بروج آبی را که
متوسطست میان سفل و یکی از کواکب سفلیه و علو و مایلست بسفل یکی از کواکب سفلیه
و یکی از کواکب علویه داده اند و باین طریق هفت کوکب را باین چهار مثلثه داده اند
پس ضرورت یکی ازین هفتگانه مکرر شود و آن زهره است و این دو کوکب را تقدم
و تاخر نهاده اند یعنی هر یک ازین دو کوکب که در روز مقدم بود در شب موخر باشد
و کوکب مقدم را قوت زیاده بود از کوکب موخر و حالشان یعنی رب مثلثه اول و رب
مثلثه دوم با هر یک از برج مثلثه خود همچو حال صاحب خانه بود و با صاحب خانه خود و صاحب
شرف را بود با برج شرف خود همان مقدار و لیکن صاحب خانه و صاحب شرف را با آن خانه
قوت بیک نوعست اما رب مثلثه اول و دوم را با یکی از مثلثه خود قوت کمتر و زیاده تر
میشود بسبب روز و شب مثلا ارباب مثلثه آتشی که شمس است و مشتری بروز شمس بر مشتری
مقدم دارند و بشب مشتری را بر شمس مقدم دارند یعنی هر یک از سه برج آتشی در روز
رب مثلثه اول شمس باشد و قوت او زیاده بود از رب مثلثه دوم که مشتریست

آنچه قمر رب مثلثه اول است مشتری باشد و قوت بروز زیاده باشد از رب مثلثه دوم
که شمس است و هرگاه که هر دو ازین کوکب که ارباب مثلث آتشی اند یکی از
بروج آتشی باشد یا یکی در برج آتشی باشد اقتران زحل بود و سه قوت و او را رب
مثلثه اول گویند و بسبب او را دو قوت بود و او را رب مثلثه دوم گویند و مشتری را
بروز دو قوت باشد او را رب مثلثه دوم گویند و بشب سه قوت باشد و او را
رب مثلثه اول گویند و قوت ارباب مثلثه خاکی و هوائی هم برین نوع بود و بالا رفت.
هر یکی از مثلثه کوکبی دیگر شریک کرده اند خواه در روز باشد و خواه در شب آن
کوکب شریک مقدم و موخر نمیشود و کواکب شریک با هم یکی مکرر نمیشود و چون این
معلوم شد که زهره مکرر میشود پس برین مقدار لازم است که کواکب ارباب مثلثات
با شریک پنج کوکب مکرر شود و دو کوکب مکرر نشود که آن شمس است و عطارد فصل
بیستم در حدود کواکب پنجگانه بدانکه هر یک از کواکب متحیره را در هر برجی حدی بود
و آن چند درجه معین باشد و استادان در حدود خلاف کرده اند و مشهورتر این
حدود مصریانست و آن برین موجبست
که درین جدول نهاده اند مصریان هر
یک از بروج دوازده گانه را به پنج قسم
مختلف کرده اند و هر قسمی را ازین حدی
گویند و هر یک از خمسه متحیره داده پس
مجموع بروج شصت قسم شود یعنی شصت حد
و مجموع قسم آخر از هر برجی حد نحسین است
یعنی زحل و مریخ و در سه موضع از مجموع
قسم اول حد نحسین است و در مجموع قسم دوم

جدول حدود مصریان

حمل	مشتری	و	زهره	یب	عطارد	ک	مریخ	که	زحل	ل
ثور	زهره	ح	عطارد	ید	مشتری	کب	زحل	کز	مریخ	ل
جوزا	عطارد	و	مشتری	یب	زهره	یز	مریخ	کد	زحل	ل
سرطان	مریخ	ز	زهره	یج	عطارد	یط	مشتری	کو	زحل	ل
اسد	مشتری	و	زهره	یا	زحل	یح	عطارد	کد	مریخ	ل
سنبله	عطارد	ز	زهره	یز	مشتری	کا	مریخ	کح	زحل	ل
میزان	زحل	و	عطارد	ید	مشتری	کا	زهره	کح	مریخ	ل
عقرب	مریخ	ز	زهره	یا	عطارد	یط	مشتری	کد	زحل	ل
قوس	مشتری	یب	زهره	یز	عطارد	کا	زحل	کو	مریخ	ل
جدی	عطارد	ز	مشتری	ید	زهره	کب	زحل	کو	مریخ	ل
دلو	عطارد	ز	زهره	یج	مشتری	ک	مریخ	که	زحل	ل
حوت	زهره	یب	مشتری	یو	عطارد	یط	مریخ	کح	زحل	ل

هیچ یک از نحستین در یافته حد نداد و دو برج از یک منبع از مجموع قسم دوم حد نحسی است پس تبدیر
لازم است که هشت موضع از مجموع قسم چهارم حد نحسین باشد پس بهترین اهتمام نگاه
از مجموع دوازده برج قسم دوم باشد و بدترین قسم پنجم و هیچ کوکب را دو حد پهلوی یکدیگر
نباشد مگر نحستین را که دو درجه در آخر سنبله و شش درجه در اول میزان که دو حد
در پهلوی یک درجه و هر دو از آن و همچنین دو درجه در آخر میزان و هفت درجه در اول
عقرب که دو حد شد پهلوی یکدیگر و هر دو از آن مریخ است و هر کوکبی یا دلیل که در دوازده
برج که هشت حد است سیر کند بیازده موضع از حد نحسی بحد نحسی نقل کند و ازین مقدماتی که
گذشت با دنی تاملی معلوم شود که واجب است که نقل از حد نحسی بنحسی میان قسم چهارم و
پنجم یا پنجم و اول باشد و از یازده موضع هشت میان قسم چهارم و پنجم باشد و سه میان
قسم پنجم و اول باشد ولیکن در سه موضع از حد نحسی بحد نحسی دیگر نقل کند و در دو موضع از حد
نحسی بحد همان نحس نقل کند و در آن دو موضع که از حد نحسیست بحد نحسی چه از حد درجات معینست
در هر برج و کوکبی که ازین پنجگانه درین شصت حد چند درجه حصه دارند اما زهره را حصه هشتاد
و دو درجه است اما مشتری هفتاد و نه درجه است و هر یک ازین دو کوکب را در هر برجی
اقل حصه چهار درجه باشد و اکثر هشت درجه اما مریخ را حصه شصت و شش درجه است
و در هر برجی اقل حصه دو درجه باشد و اکثر دوازده درجه اما زحل را حصه پنجاه و هفت درجه
و در هر برجی اقل حصه دو درجه باشد و اکثر هفت درجه بنابرین حصه زهره درین اجزا
شصت حد از همه کواکب زیادتست و حصه زحل از همه کواکب کمترست و هر کوکب
که در حد خود باشد آن کوکب را دو قوت بود فصل بیست و یکم در وجوه و دو نکر حظها
کواکب اما وجوه است که هر برجی بسه ثلث کرده اند و از حمل ابتدا کرده ثلث اول بصاحب
مریخ داده اند و ثلث دوم آنرا که شیب فلک بود یعنی آفتاب و ثلث سیوم آنرا که شیب
او بود یعنی زهره و ثلث اول ثور آنرا که شیب زهره بود یعنی عطارد و ثلث دوم قمر را

و ثلث

و ثلث سیوم آنرا که زیر بالای همه است یعنی زحل و بعد از آن مشتری و مریخ هم بدین قیاس تا
با حوت که نوبت هم با مریخ رسد و او را دو درجه در پهلوی هم افتد و آن ثلث آخر حوت
و ثلث اول حمل باشد و وجوه را صورت نیز خوانند و باشد که برج را مثلثها قسمت کنند
و ثلث اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و ثلث دوم صاحب آن برج را که از حمل
مثلثه باقی بود که بعد از وی بود و ثلث آخر صاحب آن برج را که باقی بود از همان مثلثه مثلا
ثلث اول از حمل مریخ را که صاحب حملست و ثلث دوم شمس را که صاحب اسد است
و ثلث سیوم مشتری را که صاحب قوس است و همچنین در دیگر برجها و این قسمت را دریجان
خوانند هر برجی را سه قسم متساوی کنند و هر قسمی را از آن که ثلث برجی باشد ازاوجه گویند
یا دریجان پس مجموع بروج سی و شش قسم متساوی شود یعنی سی و شش وجه باشند یا دریجان
و ارباب وجوه بحسب ترتیب افلاک بود و ارباب دریجان بحسب ترتیب بروج مثلثات
باشند و ابتدا از حمل کنند و مریخ که صاحب حملست هم رب وجه اول و هم دریجان اول باشد
و رب وجه دوم و دریجان آفتاب باشد چه فلک او در شیب فلک اوست و رب دریجان
سیوم مشتری چه صاحب قوس سیوم برجست از آن مثلثه و در دیگر بروج بدین
قیاس باید کرد و هرگاه که سی و شش وجه را بر هفت کوکب قسمت کنند حصه هر کوکب
در مجموع بروج پنج وجه رسد یعنی پنجاه درجه باقی از قسمت یک وجه بماند آن یک وجه را
بدان کوکب که اول ابتدا باو کرده اند یعنی مریخ پس مریخ را دو وجه در پهلوی هم بود
باشد یکی ثلث اول حمل و دیگر ثلث آخر حوت و حصه او در مجموع بروج شش وجه باشد
یعنی شصت درجه و شش نوبت مکرر شود و حصه کواکب ششگانه باقی پنج وجه باشد
یعنی پنجاه درجه و پنج نوبت مکرر شوند و هرگاه که سی و شش دریجان بر دوازده
برج قسمت کنند حصه هر برجی سه دریجان باشد یعنی سی درجه پس ازین مقدمه هر کوکب
که او را دو خانه بود در مجموع بروج که سی و شش دریجانست شش نوبت مکرر شود و نیر

و صاحب حمل
مریخست و متصل است باو
آفتاب صاحب اسد است که دوم است
از آن مثلثه و رب وجه سیوم
زهره باشد چه فلک او در
شیب فلک هم

که هر یک خانه دارند همه نوبت مکرر شوند و جدول وجوه و دریجان اینست که درین صفحه کشیده شد

	جدول وجوه						جدول دریجان					
حمل	مریخ	ی	شمس	ک	زهره	ل	مریخ	ی	شمس	ک	مشتری	ل
ثور	عطارد	ی	قمر	ک	زحل	ل	زهره	ی	عطارد	ک	زحل	ل
جوزا	مشتری	ی	مریخ	ک	شمس	ل	عطارد	ی	زهره	ک	زحل	ل
سرطان	زهره	ی	عطارد	ک	قمر	ل	قمر	ی	مریخ	ک	مشتری	ل
اسد	زحل	ی	مشتری	ک	مریخ	ل	شمس	ی	مشتری	ک	مریخ	ل
سنبله	افتاب	ی	زهره	ک	عطارد	ل	عطارد	ی	زحل	ک	زهره	ل
میزان	قمر	ی	زحل	ک	مشتری	ل	زهره	ی	زحل	ک	عطارد	ل
عقرب	مریخ	ی	شمس	ک	زهره	ل	مریخ	ی	مشتری	ک	قمر	ل
قوس	عطارد	ی	قمر	ک	زحل	ل	مشتری	ی	مریخ	ک	افتاب	ل
جدی	مشتری	ی	مریخ	ک	شمس	ل	زحل	ی	زهره	ک	عطارد	ل
دلو	زهره	ی	عطارد	ک	قمر	ل	زحل	ی	عطارد	ک	زهره	ل
حوت	زحل	ی	مشتری	ک	مریخ	ل	مشتری	ی	قمر	ک	مریخ	ل

و همچنین هر برجی را نه قسم متساوی کنند
و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب
حملست و قسم دوم هم او را بود از جهت
دلو و سیوم مشتری را بود صاحب حوت
و چهارم مریخ را صاحب حمل و همچنین
تا آخر بروج و ازین ترتیب لازم آید که
که هر قسم از هر سه برج که یک مثلثه باشند
یک کوکب را بود مثلا قسم اول و دوم
از مثلثه خاکی یعنی هم از ثور و هم از سنبله
و هم از جدی زحل را بود و قسم سیوم مشتری را
بود که صاحب حوتست و این قسم نهبهر
خوانند هر برجی را نه قسم متساوی کنند و هر قسم از آن سه درجه و ثلث درجه باشد و این
قسم را نهبهر گویند و ارباب نهبهر بحسب ترتیب بروج باشد و رب قسم اول حمل صاحب
او را باشد و رب قسم دوم صاحب ثور را باشد و اقسام باقی اصحاب بروج باشند
بر توالی و هر برجی که فرض کنند نجم او همان مثلثه باشد و ما بین هر دو برج چهار تمام ما
هر برجی را نه قسم کرده اند ازین چهار برج مجموع اقسام برج اول و ثلث اول از اقسام
برج ثانی دور تمام کنند و ثلثان آخر از اقسام برج ثانی با ثلثان اول از اقسام
برج ثالث دور تمام کنند و ثلث آخر از اقسام برج ثالث با مجموع اقسام برج رابع دور تمام
کنند پس هنگام آن آمد که هر یک از اقسام برج نجم را همان ارباب باشد که هر یک از اقسام
برج مفروض را چون در مجموع اقسام چهار برج سه کرت دور تمام کنند میشود پس در اقسام
هر سه برج که یک مثلثه باشند لازم آید که ترتیب ارباب ایشان یکی باشد و در اقسام

مجموع چهار برج هر یک از نه قسم ده [illegible] دور تمام شوند متشق و نوبت مکرر شود و هر یک
از نیرین سه نوبت مکرر شود و جدول نهبهر اینست که کشیده شد

جدول نهبهر

[illegible]	ح	جک	ه	وم	د	ی	ر	یجک	[illegible]	یوم	و	ک	ه	کجک	ح	کوم	ے	ل
ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
جوزا	ه	جک	ح	وم	ے	ی	ل	یجک	ل	یوم	ے	ک	ح	کجک	ه	کوم	ی	ل
سرطان	ر	جک	س	وم	ی	ی	ه	یجک	ح	یوم	ے	ک	ل	کجک	ل	کوم	ے	ل
اسد	ح	جک	ه	وم	ی	ی	ر	یجک	س	یوم	ی	ک	ه	کجک	ح	کوم	ے	ل
سنبله	ل	جک	ل	وم	ے	ی	ح	یجک	ه	یوم	ی	ک	ر	کجک	س	کوم	ی	ل
میزان	ه	جک	ح	وم	ے	ی	ل	یجک	ل	یوم	ے	ک	ح	کجک	ه	کوم	د	ل
عقرب	ر	جک	س	وم	ی	ی	ه	یجک	ح	یوم	ے	ک	ل	کجک	ل	کوم	ے	ل
قوس	ح	جک	ه	وم	ی	ی	ر	یجک	س	یوم	ی	ک	ه	کجک	ح	کوم	ے	ل
جدی	ل	جک	ل	وم	ے	ی	ح	یجک	ه	یوم	ی	ک	ر	کجک	س	کوم	ی	ل
دلو	ه	جک	ح	وم	ے	ی	ل	یجک	ل	یوم	ے	ک	ح	کجک	ه	کوم	ی	ل
حوت	ر	جک	س	وم	ی	ی	د	یجک	ح	یوم	ے	ک	ل	کجک	ل	کوم	ے	ل

و همچنین هر برجی را دوازده قسم کنند و هر قسمی را دو درجه و نیم
بصاحب آن برج دهند و دوم بصاحب برجی که بعد از و بود
بر ترتیب تا تمامت اقسام بصاحب بروج دوازده گانه دهند
و این را اثنی عشریه خوانند هر برجی را دوازده قسم متساوی کنند
و هر قسمی از آن دو درجه و نیم باشد و آن اقسام را اثنی عشریه
خوانند و ارباب اثنی عشریه بحسب ترتیب بروج باشد و قسم
اول هر برجی بصاحب آن برج دهند مثلا قسم اول حمل مریخ را
و قسم اول ثور زهره را و قسم اول جوزا عطارد را تا باخر
و چون کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی بود و چند برج قطع کرده باشد
دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج باشد و دو درجه و نیم
حصه برجی بود که بعد از و بود تا آنجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن قدر هر درجه را
دوازده درجه و هر پنج دقیقه را یک درجه و هر یک دقیقه را دوازده دقیقه بدهند آن
برجی که نوبت باو رسیده باشد آنجا که برسد موضع اثنی عشریه باشد مثلا کوکبی در یازده درجه
و چهل و دو دقیقه از ثور باشد ازین مبلغ ده درجه حصه چهار برج باشد که آن برجها
ثور و جوزا و سرطان و اسد اند و یک درجه باقی را دوازده درجه و چهل دقیقه را
هشت درجه دیگر باشد چنانکه جمله بیست درجه شود و دو دقیقه را بیست و چهار دقیقه
و این جمله از برج سنبله باشد که نوبت باو رسیده باشد پس بروج اثنی عشریه آن کوکب
در بیست و چهار دقیقه از برج سنبله باشد هم بدین قیاس باید کرد بدانکه چون اعتبار کوکبی
یا دلیلی کنند که در برجی باشد و اینجا دلیل سهام و عقدتین و حروف خانها و دوازده خانه را

میخواهد و طلب اثنی عشریه هر یک از ایشان خواهند که کنند طریق آنست که طول کوکب
یا دلیل کنند که در برجی باشد و چند درجه و دقیقه از آن قطع کرده باشد ابتدا
بآن برج کنند و دو درجه و نیم بآن برج دهند و دو درجه و نیم ببرجی دهند که بعد از
برج باشد تا جائی که کمتر از حصه برجی بماند آن باقی را هر درجه را دوازده درجه
و هر دقیقه دوازده دقیقه گیرند و بآن برجی دهند که نوبت باو رسیده باشد و آن
موضع اثنی عشریه باشد و چون دو درجه و نیم حصه برجی باشد ناچار یک درجه حصه دوازده
درجه باشد و یک دقیقه حصه دوازده دقیقه و چون فرض کنیم که کوکبی در یازده درجه
و چهل و دو دقیقه از ثور باشد پس ده درجه حصه چهار برج باشد که آن ثور و جوزا و
سرطان و اسد است و یک درجه باقی حصه دوازده درجه باشد و چهل و دو دقیقه
باقی حصه هشت درجه و بیست و چهار دقیقه باشد پس اثنی عشریه این کوکب در سنبله
باشد بیست درجه و بیست و چهار دقیقه و این طریق قسمت است اما طریق ضرب
آنست که بنگرند که کوکبی که در آن برج چند درجه و دقیقه قطع کرده است آن کسور برج را
در دوازده ضرب کنند و حاصل ضرب را سی سی طرح کنند و در مقابل هر طرحی یک برج
اعتبار کنند و ابتدا بآن برجی کنند که کوکب در وست پس اثنی عشریه آن کوکب برجی
باشد که بعد از طرح آخر بود و آنچه در حالتی که بعد از طرح کمتر از سی مانده باشد و در مثال
مذکور چون هر درجه دوازده درجه است صد و چهل درجه و بیست و چهار دقیقه شد
بعد از طرح کمتر از سی ماند پس موضع اثنی عشریه در برج سنبله باشد به بیست درجه و بیست و چهار
دقیقه اگر کوکبی متصل نبود بکوکبی دیگر و چون یکی ازین دو کوکب که در اثنی عشریه دیگری
باشد همچنان بود که آن دو کوکب متصل باشند و اگر کوکبی در اثنی عشریه خانه بود
از صورت طالع همچنان بود که خود اندر آن خانه باشد و مثل چهار حظ که آن وجوه
و دریجان و نهبهر و اثنا عشریه است میگوئیم چه آنست که ایشان اشتراک دارند در قسمت — در یک فصل آورده

هر یک

هر یک از بروج و تقسیم نمودن آن بخانهای اثنی عشر هر یک ... اند در کیفیت و اختلاف دارند
در اربابش و نهبهر و اثنا عشریه اختلاف دارند در کیفیت و در چهار برج که اول هر
مثلثیست از سال اشتراک دارند در ارباب و فصل بیست و دوم در اوج و حضیض
ستارگان چون کواکب سیاره بحرکه خاصه خود که سیر میکنند گاهی از مرکز عالم دور میشوند
و گاهی نزدیک پس بر این تقدیر هر یک از کواکب بنقطه رسند که از آن نقطه دورترین باشند
تا مرکز عالم و هر یک از آن نقطه را اوج هر یکی از آن کواکب خوانند و همچنین بنقطه رسند
که از آن نزدیکتر نباشد آنرا حضیض گویند و در یک دوره بعضی کواکب را میتواند بود که
دو نقطه مذکور باشد و میتواند بود که زیاده بر دو باشد و هر کدام را که دو نقطه
باشد یکی اوج بود و یکی حضیض و اگر زیاده بر دو باشد یکی اوج بود و دو حضیض یا دو
اوج بود و دو حضیض بدانکه اوجهاء آفتاب و پنج ستاره متحیره هر دو هزار سال از برجی
ببرجی میشوند و هر شصت و شش سال شمسی یک درجه قطع کنند و حضیضهاء ایشان مقابل
اوجها بود الا عطارد که او را دو حضیض باشد در دو تثلیث اوج بباید دانست که آفتاب
و هر یک از خمسه متحیره غیر از عطارد در یک دوره خود یکبار بنقطه رسند که آن ابعد
نقطه باشد از نقطها دیگر نسبت بمرکز عالم و همچنین یکبار بنقطه رسند که آن اقرب
نقطه باشد نسبت بمرکز عالم و هر یکی از ایشان از نقطه اوج تا بنقطه حضیض رسیدن
که نصف دوره فلک باشد روز بروز بمرکز عالم نزدیکتر میشود و از نقطه حضیض تا
نقطه اوج رسیدن روز بروز از مرکز عالم دورتر میشود و نیز بین حضیض و مقابل
اوج باشد و هر یکی از ستارگان اوج باشد و یک حضیض اما عطارد را چنان یافته — اند
که در یک دوره فلک خود که حرکه کند بنقطه میرسد که آن ابعد نقطه باشد از نقطهاء
دیگر نسبت بمرکز عالم و مقابل آن نقطه هم از مرکز عالم دور است و یکی دو بار آن
مرتبه نقطه مذکور و دو نقطه دیگر یافته شد که آن اقرب دو نقطه اند از نقطهاء دیگر

نسبت بمرکز عالم و این خود نقطه سیر و تثلیث و بین نقطه ابعد باشد پس برین
تقدیر او را انک اوج باشد و دو حضیض و حضیض او بر دو تثلیث اوج باشد
و اوج مجموع کواکب سته حرکه میکند بر توالی بروج بمقدار حرکه ثوابت و حرکه الشتا را
در اخر فصل نهم مشروح ذکر کرده شد و درین تاریخ که ششصد و نجاه و شش است
از تاریخ هجری بود و در بعضی نسخ تاریخ یزدجردی یافتیم ظاهر اخطاست چنانکه تاریخ وفات
مصنف قدس سره ششصد و هفتاد و دو هجری بود و ششصد و چهل و سه یزدجردی
فایده انست که کسی که تصنیف کند تاریخ اوج و غیره در زمان حال بنهند نه در زمان
استقبال تاریخ که در متن است اگر یزدجردی باشد لازم شود که بعد از وفات
مصنف بوده باشد و از لفظ او معلوم میشود و تاریخ که نهاده اند در زمان حالست
و اوجات کواکب که در متن است اگر دقیقه نیز می نهاد در زیج شاهی رجوع میکردیم از
برای تحقیق کردن تاریخ و چون دقیقه اوجات کواکب ننهاد و نیز زیج شاهی حاضر نبود
تا آن وجه مذکور تحقیق تاریخ کرده شد و اوج زحل در دوم درجه قوس است و اوج مشتری
در اخر درجه سنبله و اوج مریخ در هفدهم درجه اسد و اوج افتاب در بیست و ششم درجه
جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب و حضیضها ازینجا معلوم شود و این اوجها
بحسب زیج شاهیست و در دیگر زیجات مختلف باشد زیجی که درین روزگار مستعملست
زیجیست که برصد مراغه ساخته اند پس بدین سبب مجموع اوجات کواکب را در تاریخ
هشتصد و بیست و چهار هجری از ان زیج نهادیم و اوج زحل در برج قوس است بیا
درجه و سی و پنج دقیقه و اوج مشتری در برج میزانست به بیست و سه دقیقه و اوج
مریخ در برج اسد است بهفده درجه و دوازده دقیقه و اوج افتاب را که در بیست
و دو درجه دیگر اضافه کردیم تا اوج حقیقی افتاب حاصل شود پس اوج حقیقی او در برج سرطانست
بیک درجه و هفت دقیقه و اوج زهره در برج جوزاست به بیست درجه و بیست

بود و دقیقه و اوج عطارد در برج عقرب بهشت درجه و چهل و هفت دقیقه و
اگر خواهند که بعد ازین تاریخ اوجات کواکب معلوم کنند نظر فرمایند ازین تاریخ مذکور
تا تاریخ مطلوب چند سالست هر هفت سال شش دقیقه و هر سنها و سیال سمی یک
درجه بر اوجات هر کوکب اضافه کنند تا اوجات ایشان در تاریخ مطلوب حاصل
شود در زیج خواجه قدس سره حضیض هر یک ازیشان همان درجه و دقیقه الا عطارد
که او را دو حضیض باشد بر تثلیث اوج همان درجه و دقیقه مثلا اوج عطارد در عقرب است
بشش درجه و چهل و هفت دقیقه و حضیض او یکی حوت باشد بر توالی اوج و یکی
سرطان باشد بر خلاف توالی اوج همان سه درجه و چهل و هفت دقیقه و در بعضی
تقاویم هر کوکب که بدرجه اوج و حضیض خود برسد باز اهر و زیاشمی در حاشیه در
میان اتصالات کلی ثبت کنند و هرگاه که میان کوکب و اوج بمقدار چند درجه بعد بود
توالی ان کوکب را قوت بود و هرگاه که میان کوکب و حضیض او بمقدار چند درجه بعد بود
بر توالی ان کوکب را ضعف بود اما قمر را اوج در وقت اجتماع و استقبال باشد و
حضیض در وقت دو تربیع افتاب غایت بعد قمر از زمین وقتیست که اجتماع و استقبال
وسطی باشد و غایت قرب او وقتیست که دو تربیع وسطی افتاب باشد پس اوج او
همیشه قریب ان وقتی باشد که قمر با افتاب مقارنه کند یا مقابله و حضیض او
قریب ان وقتی باشد که با افتاب تربیع کند فصل بیست و سیوم در احوال بروج
حمل و ثور و جوزا برجهاء بهارند یعنی چون افتاب درین برجها باشد بهار بود و سرطان
و اسد و سنبله برجهاء تابستانند و میزان و عقرب و قوس برجهاء خریف اند
و جدی و دلو و حوت برجهاء زمستانند و برجهاء اوایل این چهار فصل را منقلب خوانند
و آن حمل و سرطان و میزان و جدی و برجهاء میانه فصلها را ثابت خوانند و ان ثور
و اسد و عقرب و دلو باشد و برجهاء اخر فصلها را ذو جسدین خوانند و آن جوزا

و سنبله و قوس و حوت باشند و دایره منطقة البروج را چنان توهم کنیم بر وجهی
که زوایاء این مربع مماس منطقة البروج باشد این مربع چهار قسم متساوی شود
و هر قسمی از آن که سه برج باشد و آفتاب در ایشان بود فصلی گویند و چون
آفتاب بیکی از نقطه مذکور برسد و آن مماس بزاویه مربع باشد با منطقة
البروج که شب و روز یکسان بود و چون از آن نقطه درگذرد و روز در
زیادة شدن گیرد و تا رسیدن بنقطه انقلاب صیفی و آن مماس دیگر زاویه
مربع باشد تا منطقة البروج این قسم را فصل بهار خوانند و مزاج او گرم و تر
مانند سال کودک و طبع وی خون و چون آفتاب از نقطه انقلاب صیفی درگذرد
تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی و آن مماس دیگر یک از زاویه مربع باشد تا منطقة
البروج و آن قسم را فصل تابستان خوانند و مزاج او گرم و خشک است مانند سال
جوان بر طبع صفرا و چون آفتاب از نقطه اعتدال خریفی درگذرد تا رسیدن بنقطه انقلاب مماس هم
شتوی و آن باقی از زاویه مربع باشد تا منطقة البروج و آن قسم را فصل خزان خوانند
و مزاج او سرد و خشک است مانند سال دوم وی بر طبع سودا و چون آفتاب از نقطه
انقلاب شتوی درگذرد و تا رسیدن بنقطه اعتدال ربیعی و آن قسم را فصل زمستان خوانند
و مزاج او سرد و تر است مانند پیری بر طبع بلغم پس بر این تقدیر هرگاه که آفتاب
بر حاق یکی از زوایاء مربع برسد تحویل فصل باشد و چهار نقطه از منطقة البروج که
بر چهار نقطه زاویه مربع منطبق اند و هر نقطه از آن فصل مشترک باشد میان دو برج
را یکی برج بر توالی آن نقطه باشد و یکی برج بر خلاف توالی آن نقطه پس چهار
برج که بر توالی آن نقطهاء مذکور اند که بر نقطهاء زوایاء مربع منطبق اند منقلب
باشند که آن حمل و سرطان و میزان و جدی است و این بروج چهارگانه را از آن
منقلب میگویند که آفتاب بهر یکی از ایشان منتقل میشود از ربع متقدم او و زمان نیز

از فصلی

از فصلی بفصلی منقلب میگردد و چهار برج که بر خلاف توالی آن نقطهها اند ذو جسدین
باشند که آن حوت و جوزا و سنبله و قوس است و این بروج را ذو جسدین از جهة
آن میگویند که آفتاب بهر یک از ایشان که تحویل کند طبیعت آن فصل با فصل دیگر مختلط
شود و چهار برج باقی که از اول و آخر ایشان بر نقطه زوایاء مربع اند ثابت باشند
یکی آن ثور و اسد و عقرب و دلو است و این بروج را ثابت از جهة آن میگویند که آفتاب
بهر یکی از ایشان نقل کند آن فصل بر قرار و ثابت باشد و بروج بهار و تابستان شمالی
و عالی باشند و بروج خریف و زمستان جنوبی و منخفض از اول حمل تا آخر میزان
که سرطان در میان باشد شمالی و عالی گویند جهة شمالی گفتن آنست که در این نصف منطقة
البروج از منطقه فلک نهم شمالیست و جهة عالی گفتن آنست که در نصف شمالی هر برجی
که از منطقة البروج فرض کنند غایت ارتفاع او زیاده باشد از غایت ارتفاع نظیر او
و در نصفی دیگر منطقة البروج جنوبی و منخفض گویند جهة جنوبی گفتن آنست که در این نصف
که در این نصف منطقة البروج از منطقه فلک نهم جنوبیست و جهة منخفض گفتن آنست که در نصف
جنوبی هر برجی که از منطقة البروج فرض کنند غایت ارتفاع او کمتر از غایت ارتفاع
نظیر او باشد حمل مذکر و نهاری بود و ثور مونث و لیلی بود بر این ترتیب یکی مذکر و نهاری
و یکی مونث و لیلی پس بروج مثلثه آتشی و هوایی مذکر و نهاری باشند و بروج مثلثه
خاکی و آبی مونث و لیلی و بروج مثلثه آتشی و هوایی گرم باشند و بروج آبی و
خاکی سرد و بروج آتشی و خاکی خشک باشند و بروج آبی و هوایی تر بدانکه
فرد شریفتر از زوجست چه وحدت در فردیت حاصل است نه در زوجیت و دیگر نر
شریفتر است از ماده اولی آنست که شریف در خور شریف باشد پس لاجرم ابتدای
بروج که حملست چه او فرد است نر باشد پس بروج افراد ذکور باشند و بروج
ازواج اناث پس ثور که زوجست مونث باشد و جوزا که فرد است مذکر بدین

قمانیتا آخر و بروشنی بهیر بعیر از طلیعت پس بروج مذکر روزی باشند
و بروج مونث شبی و دیگر حرارت شهر بعیر جهت از برودت پس هر برجی که
فرد و عدد کرباشند حار باشند و هر برجی که زوج و مونث و شبی باشند بارد
پس باشش برج ازین دوازده گانه نر و روزی و حار باشند و شش برج
دیگر ماده و شبی و بارد باشند پس هر چه نر و حار و روزیست سعد اند و هر چه
ماده و بارد و شبیست نحس و بروج زمستان و بهار معوج الطلوع اند و
بروج تابستان و خریف مستقیم الطلوع هر قوس از منطقة البروج که بر دایره
افق طلوع کند اجزاء قوسی از منطقه فلک نهم که آن قوس طلوع کند آنرا مطالع
آن قوس گویند و در افق خط استوا هر ربعی از منطقة البروج با ربعی از منطقه
فلک نهم طلوع میکند و در آفاق شمالی شش برج که از سر جدی باشد تا سر سرطان
که طلوع کند منطقه فلک نهم کمتر از نصف دوره طلوع کند و همچنین باشد در
هر برجی ازین شش گانه با قوسی از منطقه فلک نهم که اصغر از برجی باشد طلوع
کند یعنی بدین سبب شش برج مذکور قلیل المطالع اند و شش برج کثیر المطالع
و شش برج که قلیل المطالع اند معوج الطلوع میگویند جهه آنکه در آفاق
شمالی هر برجی ازین شش گانه که طلوع کند اجزاء قوس کمتر از سی درجه باشد
پس نسبت هر برجی ازین با اجزاء قوس از منطقه فلک نهم معوج باشد و شش
و شش برج باقی را مستقیم الطلوع میگویند جهه آنست که در آفاق شمالی
هر برجی که طلوع کند اجزاء قوس که از منطقه فلک نهم با او طلوع کند اجزاء
قوس زیاده از سی درجه باشد پس نسبت هر برجی ازین با اجزاء قوس منطقه فلک
نهم مستقیم باشد و ازین سبب که مطالع بروج مستقیم الطلوع زیاده از مطالع بروج معوج
الطلوع اند بروج مستقیم الطلوع را بهتر از معوج الطلوع نهادند منجمان متقدمان

هرگاه

هرگاه که آفتاب باول نقطه جدی رسد مجموع بروج معوج الطلوع در آن روز و مجموع
مستقیم در هر شب طلوع کنند پس بدین سبب آن روز را اقصر روزها و شب اطول شبها
سال باشد و چون آفتاب باول دلو رسد پنج برج معوج و یک برج مستقیم که آن سرطانست
در آن روز طلوع کنند پس بنسبت فضل آن روز نیز اقصر روزهای سال چون است فضل مطالع سرطان
باشد بر مطالع جدی و چون آفتاب باول حوت رسد چهار برج معوج و دو برج مستقیم
که آن سرطان و اسد است در آن روز طلوع کنند پس است فضل آن روز با اقصر روزهای
سال چون است فضل مطالع سرطان و اسد باشد بر مطالع جدی و دلو و چون آفتاب
باول حمل رسد سه برج معوج و سه برج مستقیم که آن سرطان و اسد و سنبله است در آن روز
طلوع کنند و شب مساوی روز باشد چه فضل ربع دور بر مطالع سه برج معوج مساوی فضل
مطالع سه برج مستقیم باشد بر ربع دور پس برین تقدیر در آن روز نصف دوره فلک نهم طلوع کند
نه کم و بیش و چون آفتاب باول سرطان رسد مجموع بروج مستقیم در روز و معوج در شب طلوع کنند
پس بدین جهه آن روز اطول روزها باشد و شب اقصر شبها اگرچه این مسئله درین محل مناسب
نبود ولیکن چون ذکر بروج مستقیم و معوج در آمد این قدر از برای تنبیه نوشته شد فصل بیست
و چهارم در احوال کواکب مراد از سعادت آنست که موافق حیات مردم باشد از جسمانی
و نفسانی اما جسمانی چون تن درستی و عمر دراز و سلامتی حواس و جمع مال و جاه و اما نفسانی
چون تحصیل دانش و حسن اخلاق و نیکنامی و مراد از نحوست آنست که ناموافق مردم باشد
در حیات چون بیماری و کوتاهی عمر و درویشی و خواری و در آفت افتادن و نادانی و خوی بد.
بدانکه هر چیزی که افراط باشد یعنی از حد گذرانیدن نحوست و هر چیزی که در وی اعتدال
باشد سعادت چه زیرا که اعتدال متعلقست افراط منافی اعتدال است پس نحوست باشد
و چون از روی حکمت مقرر شده که هر امری که در عالم سفلی واقع میشود محتاجست بفاعلی و قابلی
فاعل اتصالات کواکب و تشکلات افلاکست و قابل اجسام این عالم پس برین تقدیر هر افراطی

که حادث شود و در عالم سفلی از عالم علوی حادث شود هر چند اهل نجوم بیشتر بر بعضی کواکب سعد
باشند و بعضی نحس زحل و مریخ نحس اند زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و زهره سعد اند
مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر و عطارد با نحس نحس و با سعد سعد باشد اما زحل و
مریخ که نحس اند جهه آنست که هرگاه که زحل مستولی باشد بر طالع سال عالم بی آنکه نظر مریخ
یا غیر او از کوکب دیگر باشد در آن سال سرما بقوت باشد بحسب کیفیه و کمیة اما بحسب
کیفیه سرما بافراط باشد در شهرهای شمالی خاصه و وقتی که چنین باشد تو اما بحسب کمیه آن
سال زمستان دراز گذرد و تابستان کوتاه و هرگاه که مریخ مستولی باشد
بر طالع سال عالم بی نظر زحل یا غیر از کوکب دیگر باشد در شهرهای جنوبی
گرما سخت باشد و حیوانات و نباتات را آفت رسد چه استیلای زحل
در طالع سال عالم سرما بافراط حادث شود و از استیلاء مریخ گرما حادث
و این ظاهر است که هرگاه که این دو کیفیت بافراط باشد هلاک حیوانات و نباتات
بود و نیز بدین سبب این دو کوکب را نحس داشتند و زحل را در نحوست قوی تر از مریخ
داشتند چه زحل سرد و خشک است و این دو مزاج ضد مزاج حیوتست که آن گرم است
و تر و مریخ گرمست و خشک و حراره منافی حیوة نیست بلکه قوام حیوة بحرارتست
پس از جهه گفته اند که زحل نحس تر از مریخ است و اما مشتری و زهره هر دو سعد اند چه
حرارت و رطوبت مزاج حیوتست و این دو کوکب مبدا این دو کیفیت اند از جهه هر دو را
سعد میدارند و زهره بسعادت فروتر است از مشتری جهه آنست که او کوکب سفلی است
و جرم او اصغر از جرم مشتریست و هر کوکب سیاره که جرم او اعظم راجح بود بر سفلی و علویت کم
بر جرمی که اصغر باشد پس در تاثیرات علوی و جرم اکبر قوی تر باشد از سفلی
و جرمی که اصغر باشد و این اعتبارات قیاسیست و تجربه بسیار مطابق این قیاس آمده
است اما عطارد با نحس نحس باشد و با سعد سعد جهه آنست که هرگاه که او با کوکب

متصل شود و اثر آن کوکب قوی تر ظاهر شود پس گفتند که او با سعد سعد است
و با نحس نحس و تاثیر او با ماده ماده و نیز بنی از تثلیث و تسدیس سعد باشد
و تربیع و مقابله و مقارنه نحس و راس سعد است و ذنب و کید هم نحس باید دانست
که سعدین بذات و نظر سعد اند و نحسین بذات و نظر نحس اند و نیرین بذات و نظر از
نحس اند و نظر سعادت سعد اما شمس بنظر مقابله که نحس است جهه آنست که او در غایة
بزرگیست و تاثیرش هم در غایت قوتست پس غایت قرب و غایت بعد با و تباهیست
چه شمس در بعضی مواضع که بر سمت راس ساکنان این مواضعست این قوم سوخته و سیاه اند
چون بلاد حبشه و هند و بعضی مواضع که از سمت راس ایشان دور افتاده است چون
اقصی بلاد شمال که افسرده است و هیچ حیوان و نبات نباشد از این جهه گفته اند که
آفتاب در مقابله و مقارنه نحس باشد چه مقارنه او را با کواکب بمنزله مسامته وی است اند
بموضعی که حیوان و نبات در وی هلاک شود از شدت حرارت و مقابله او را با کواکب
بمنزله غایت بعد او از سمت راس داشته اند بمواضعی که حیوان در وی هلاک شود
از شدت برودت و گفته اند که او سعد است بتثلیث و تسدیس با کواکب که نه در غایت
بعد باشد از وی و نه در غایت قرب باشد بمنزله مواضع معتدل و خوش هوا اما قمر
چون او بعد از شمس در تاثیر قوی تر است از دیگر کواکب لاجرم او را در سعادت و نحوست
همان حکم باشد که شمس را و کواکب علویه و شمس مذکر اند و زهره و قمر مونث اند آفتاب
و زحل و مشتری و مریخ نرند بسبب گرمی و خشکی که در ایشانست و ماه و زهره مونث اند
بجهه افراط تری که در ایشانست و هر چه مذکر باشد الا مریخ نهاری اند و زهره و قمر لیلی اند
و آفتاب و مشتری نهاری اند از جهه گرمی که در ایشانست و ماه و زهره لیلی اند بسبب
تری که در ایشانست و چون هر یکی از زحل و مریخ تباه کننده است پس زحل از آن جهة
که سرد است نسبت کردند با گرمی روز و مریخ از آن سبب که خشک است نسبت کردند او را

باقی شب زیرا که چون هر یکی از ایشان در حیز خویش باشند معتدل مزاج بود و زحل سرد
و خشکست و مشتری گرم و تر و مریخ و شمس گرم و خشک است و زهره گرم و تر
و باعتدال نزدیک و قمر سرد و تر و عطارد با هر کوکبی که رسد طبیعت او گیرد و در تذکیر
و تانیث همچنین هر کوکبی را تشبیه خلطی و عنصری کرده اند بسبب لون و بحسب طبع
گفته اند که هر کوکب طبیعت فلان چیز دارد و اول بیان ارکان و اخلاط کنیم و بعد
از ان بیان الوان کواکب تا آنگاه طبایع کواکب شناخته شود اما بیان الوان
عناصر لون آتش سرخست و لون آب سفید و لون خاک تیره و هوا را لونی نیست
اما هر یکی از اخلاط اربعه را گفته اند که لونش موافق هر یکی از عناصر باشد چه صفرا
بر طبع آتش است یعنی گرم و خشک و لون وی لون آتش دارد اما خون بر طبع هوا است
گرم و تر اما بلغم بر طبع آبست و لون وی سفید و اما سودا بر طبع خاکست و لون وی تیره
و چون این معلوم شد گفته اند که چون لون زحل تیره است باید که بر طبع سودا باشد یعنی
سرد و خشک و هر یکی از سردی و خشکی زحل را شصت جزو نهاده اند و چون لون مشتری
مرکبست از سفیدی و زردی هر چه زرد است دلالت میکند بگرمی و هر چه سفید است
دلالت میکند بر تری پس لاجرم گفتند که او معتدلست درین کیفیات و چون سپیدی
مشتری بیشتر است از بیاض ما سبب گرمی مشتری را چهل جزو و تری او را سی جزو نهاده اند
و چون لون مریخ سرخست باید که بر طبع صفرا باشد گرم و خشک و گرمی پنجاه جزو و خشکی شصت
جزو نهاده اند و آفتاب گرم و خشکست چه رنگ او با آتش ماند و دیگر گرم کننده است
مر اجسام را و گرمی او شصت جزو و خشکی پنجاه جزو نهاده اند چون لون زهره
مرکبست از زردی و سفیدی هر چه سفیدست دلالت بتری میکند و هر چه زردست دلالت
[illegible] پس لاجرم گفته اند که او معتدلست درین کیفیات و چون بیاض زهره بیشتر است از صفرت
تری در وی بیشتر است از گرمی و تری او را پنجاه جزو و گرمی او را چهل جزو نهاده اند و چون لون

قمر سفیدست

و سفید است که تیرگی [illegible] و تیرگی او دلیل سردی است پس گویند
که طبع او سرد و تر است و این دو کیفیت است که او را با سردی سی جزو و تری را چهل جزو نهاده اند
و قمر را کیفیت دیگر است عارضی و آن گرمیست بسبب نور آفتاب و آنرا ده جزو گرمی است
عارضی نهاده اند و چون عطارد را الوان مختلف می‌بینند یا در اوقات مختلف لاجرم حکم کنند که عطارد
را طبایع مختلف باشد یعنی با هر چه در آمیزد طبیعت او گیرد و بدین سبب گفته اند که در عطارد
چهار کیفیت موجود است سردی بیست جزو و خشکی سی جزو و گرمی ده جزو و تری
پنج جزو و راسخ ترین تبدیل را آورده اند و گفته که راس گرم و تر است و هر یکی از
گرمی و تری ده جزو نهاده اند و ذنب سرد و خشکست و هر یکی از سردی و خشکی ده جزو
نهاده اند فصل بیست و نهم در خانهای دوازده گانه این وعده که در فصل
[illegible] داده ام که دلایل خانهای دوازده گانه را در فصل بیست و نهم ذکر خواهم کرد
و در اینجا دیگر آن گرد میشود اگر خواهند که بدانند در وقتی که هر یکی از [illegible] درجه کدام
برج و درجه و دقیقه بر افق شرقست تا ابتدا آن برج و درجه کنند و دور فلک را بدوازده
قسم مختلف کنند و هر قسمی را خانه گویند و این مجموع با آلت رصدی و کتب معلوم توان
کرد آن برج و درجه که از مشرق طلوع میکند و ابتدا هر کاری تعلق بان خانه دارد
بعد از ان خانه دوم باشد و آن خانه مال و معیشت و یاران باشد پس خانه سیوم
آن خانه برادران و خواهران و خویشان و تحویل باشد پس خانه چهارم و آنرا وتد
الارض خوانند خانه پدران و عواقب کارها باشد و خانه پنجم خانه فرزندان و شادیها و هدیها
باشد خانه ششم خانه بندگان و خدمتکاران و رنجوریها و چهارپایان خورد باشد
خانه هفتم وتد غارب بود و نظیر طالع و آن خانه زنان و شریکان و خصمان باشد و خانه هشتم
خانه ترس و نکبت و مرگ و میراث باشد و خانه نهم خانه علم و دین و سفر باشد و خانه دهم
خانه عمل و سلطان و مادر باشد آنرا وسط السما خوانند و خانه یازدهم خانه امیدها

ده

[illegible]

بر سعادت و دوستان باشد و خانه دوازدهم خانه دشمنان و بدی و چهارپایان
بزرگ باشد تمامی احکام متعلق باین خانه دوازده گانه وارد و از اعضا و غیره که در متن
ذکر آن کرده شد اما خانه اول دلیل کند بر تدبیری که بر مصالح امور کنند و کیفیت زندگانی
و سعادت و شقاوت و از اعضا بر سر و روی و خانه دوم دلیل کند بر دخل و خرج و
سخاوت و خوردن و آشامیدن و از اعضا بر گردن و حلقوم و اطراف گردن و خانه
سیوم دلیل کند بر نیکی و بدی احوال خویشان و آموختن علم و تتبع خبران و سفر
نزدیک و از اعضا بر بازوها و دستها و خانه چهارم دلیل کند بر ضیاع و عقار و دانستن
احوال پدر در قدم مولود و از اعضا بر سینه و معده و خانه پنجم دلیل کند بر تشریف رسیدن
از بزرگان و کیفیت احوال او و دوستان و پوشیدنی و نیکی و بدی ملبوسات و از اعضا
بر پشت و جای متکاه و خانه ششم دلیل کند بر آفتها و عیبها و دانستن علتها و سلامتی بیماری
و شناختن احوال بندگان و خدمتکاران و از اعضا بر شکم و ناف و خانه هفتم دلیل کند بر زن و
و فی العان و اندوه و خصومت و از اعضا بر ناف و سرین و نشستگاه و خانه هشتم دلیل کند
بر رسیدن اندوه و نکبت و داشتن ماتم و از اعضا بر آلات شهوت و مقعد و رحم و مثانه
و خانه نهم دلیل کند بر طاعات و مذهب و دیدن خوابها و تعبیر آن و رای و تدبیر و لطف
طبع و عقل و کیاست و از اعضا بر رانها و خانه دهم دلیل کند بر حکومت و شغل و عمل و
و احوال مادر از قدم فرزند و از اعضا بر زانوها و پیوند زانو و خانه یازدهم دلیل کند
بر یافتن مراد از دوستان و بودن دوستان صادق و احوال عشق و عاشقی از این
خانه باشد و از اعضا بر ساقها خانه دوازدهم دلیل کند بر قرض دادن و گرفتار شدن
و خلاص یافتن و تهمت بردن و بدی احوال دشمنان و از اعضا بر انگشتان پای راست و
چپ و هر خانه را درجه و دقیقه باشد از برجی و آنرا موضع خوانند و حد هر خانه از
درجه شش از این موضع خانه که ابتدا او باشد هر خانه که درجه و دقیقه از برجی که فرض

کنند انتهای خانه ثابت شد که ابتدای خانه مفروض باشد هر درجه و دقیقه از برجی که
ابتدای خانه مفروض متوالی آن خرج و انتهای خانه مفروض ... و هر کوکبی
که واقع شود از ابتداء خانه مفروض تا انتهای خانه مفروض آن کوکب را در آن دلیل
خانه مفروض باشد و برای صواب آنست در حساب کواکب در خانهای دوازده گانه
عمل بعضی از اهل صنعت برای تسهیل قرار گرفته که هرگاه که میان کوکب و ابتدای خانه مفروض
متوالی پنج درجه بعد زیادت بود آن کوکب با آن دلیل ماقبل خانه مفروض متوالی پنج درجه
بود و چون پنج درجه یا کمتر از پنج درجه زیادت باشد در آن خانه مفروض بود و هم برین قیاس
باید کرد هر دوازده خانه را و این رای چندان نیست و مجموع خانهای دوازده گانه که در صورت
زایچه طالع معتدد باشد و طالع هر یک از صورت زایچه مختلف بود و منقسم میشود بر سه نوع اما نوع
اول قائمه است و آن آنست که چون برجی طالع شود دوم برج از برج طالع خانه دوم باشد
و خانه سیوم برج از طالع سیوم باشد و همین ترتیب باشد تا آخر دوازدهم برج از برج
طالع خانه دوازدهم باشد و خانهای قائمه دلیل است بر استقامت کارها اما نوع دوم زایله
و آن آنست که چون برجی طالع شود از اجزاء همان برج خانه دوم بود و دوم برج از برج طالع
خانه سیوم باشد و سیوم برج از برج طالع خانه چهارم و همچنین تا آخر مگر هفتم برج از برج طالع
که خانه هفتم باشد و خانهای زایله وقتی تواند بود که طالع میان حمل و میزان و نیز طالع
در وجه اول برج بود و خانهای زایله دلیل است بر زوال کارها اما نوع سیوم که مایله است
و آن آنست که چون برجی طالع شود سیوم برج از برج طالع خانه دوم باشد و چهارم برج از
برج طالع خانه سیوم باشد و پنج برج از برج طالع خانه چهارم باشد و همچنین تا آخر مگر
هفتم برج از برج طالع خانه هفتم باشد و خانهای مایله وقتی تواند بود که طالع میان میزان و حمل
باشد و نیز طالع در وجه آخر برج بود و خانهای مایله دلیل است بر توسط کارها اما نوع چهارم
قائمه و زایله است و آن آنست که چون برجی طالع شود بعضی خانها قائمه واقع شود و بعضی زایله و

خانهها و زائله و قائمه و گاهی تواند بود که طالع بعضی از مردمان حمل یا میزان باشد لهذا نوع بحکم که قائمه و مایله است
و او آنست که چون برجی طالع شود بعضی خانهها قائمه زوال شود و بعضی خانهها مایله و خانهها قائمه
و مایله فی بعضی تواند بود که طالع بعضی از مردمان میزان و حمل بود و از بین خانهها طالع و دوم و ششم و چهارم
اوتاد و ندوبا یازدهم و پنجم و دوم و هشتم مایل الاوتاد اند و سیوم و ششم و دوازدهم زایل الاوتاد
و دوم و هشتم و ششم و دوازدهم ساقط از طالع و از همه قوی تر طالع و عاشر بود و پس هفتم
پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیوم پس دوم پس هشتم و ضعیف تر ششم و دوازدهم
و هشتم بود که هم زایل اند و هم ساقط سوت و دوازده کانه منقسم شود بر سه نوع اوتاد و مایل
الاوتاد و زایل الاوتاد اما اوتاد و آن چهار اند طالع و هفتم و دهم و چهارم و این خانهها دلیل اند
بر قوت و سعادت و اما زایل الاوتاد و آن چهار اند نهم و سیوم و ششم و دوازدهم و این خانهها
دلیل اند بر زوال و اما مایل الاوتاد و چهار اند یازدهم و پنجم و دوم و هشتم و این خانهها دلیل اند
بر توسط کارها و دیگر هر خانه که ناظر باشد با طالع قوی حال بود و هر خانه که ساقط بود
ضعیف حال بود و باشد پس بزرگترین ضعیف ترین خانهها ششم و دوازدهم بود چه زایل اند و ساقط
و قوی ترین خانهها طالع است که تعلق بوجود دارد و دیگر عاشر است که تعلق بسعادت
دارد پس هفتم و چهارم چه اوتاد اند و ناظر اند با طالع و بعد از آن اوتاد و خانه یازدهم
و پنجم قوی حال بوند چه مایل الاوتاد اند و ناظر اند با طالع و خانه نهم و سیوم که زایل الاوتاد اند
بجهتی که زایل الاوتاد اند ضعیف حال اند و بجهتی که ناظر اند با طالع نیک حال اند پس ایشان
متوسط حال بوند و خانه دوم و هشتم بجهتی ساقط بودن با طالع ضعیف حال اند و بجهت
مایل الاوتاد بودن متوسط حال اند پس ایشان متوسط حال باشند مایل بضعف و مقصد نیز
بر بنیت که ایشان ضعیف حال اند چه در متن ذکر میکند که ضعیفترین نهم و دوازدهم و ششم است
پس بضرورت ضعیف باید تا ایشان ضعیفتر باشند و این دوازده خانه چهار ربع باشد
یکی عاشر تا طالع و آن مذکر بود و دیگر از طالع تا رابع و آن مونث بود و این دو ربع ضد

بود و متقابل ربع مذکر مذکر و متقابل ربع مونث مونث و متقابل صاعد مجد رو از
خانهها و طالع و هر چه نام او طالع بود چون سیوم و پنجم مذکر بود و هر چه نام او جفت بود
مونث چون دوم و چهارم و ششم بباید دانست که ربع را استعمال تقسیم میکنند که
آن یک قسم باشد از اقسام چهار گانه که متساوی باشند و طریق مشهور متداول است
که مطلعه البروج را بدوازده قسم مختلف کنند از برای خانهها و دوازده گانه بروجی که
مجموع هر سه قسم که فرض کنند با مجموع هر یک از سه قسم که در طرفی او باشد مختلف بود و یا
مجموع سه قسم باقی متساوی بود پس برین تقدیر از عاشر تا طالع که سه قسمت متساوی اند بود که
مساوی طالع باشند تا رابع که هم سه قسمت و نیز متساوی اند بود که مجموع سه قسم ربع تا سابع الا
لازم آید که مجموع هر سه قسم با هر یک از سه قسم طرفی خود متساوی باشند و مع هذا مختلف اند بنابرین
مقدمه عبارتی که در متن مسطور است که مجموع هر سه قسم از اقسام دوازده خانه زانکه یکی از
عاشر است تا طالع و دیگری از طالع است تا رابع هر یک را ربع گویند این سخن درین محل راست
نمی آید مگر آنکه مطلعه البروج را بدوازده قسم متساوی کنند تا این سخن راست آید ولیکن
این طریقه قسمت مستعمل نیست که از برای خانه دوازده گانه کنند و اگر کنند نیز مشهور نیست

فصل بیست و ششم در فرح کواکب و آنچه بدان ماند فرح زحل در دوازدهم بود و فرح
مریخ در ششم و فرح مشتری در یازدهم و فرح زهره در پنجم و فرح آفتاب در نهم و فرح قمر
در سیوم و فرح عطارد در طالع و متقابل فرح را ترح و اوج خوانند بدانکه کواکب سیاره
غیر از عطارد مناسبتی دارند با بیوت مایله و زائله چه ازین دو کوکب نحس اند چه حال
بود و سعد اند به همه حال و دو در بعضی احوال نحس اند و در بعضی احوال سعد اند و نحس دو خانه زایله
ضعیف حال اند مطلقا و دو خانه مایله قوی حال اند مطلقا و هر یک از دو خانه مایله و زایله که
باقی اند بجهتی ضعیف حال اند و بجهتی قوی حال بخلاف اوتاد که هر یک از ایشان قوی حال اند مطلقا
و نیرین را نیز خانهها و زایله که بجهتی ضعیف حال اند و بجهتی قوی حال فرح دادند و در فصل گذشته

پس باین مناسبت نحسین را خانهها و زایله که ضعیف حال اند و سعدین را خانهها و مایله که قوی حال اند م م

معلوم شد که [illegible] هر کوکب را
[illegible]
[illegible] باشد و ان [illegible]
و همچنان که مقابل [illegible] خانه وبال بود و مقابل شرف هبوط [illegible] باشد بود
کوکب [illegible] برج خود و چون [illegible] باشد که در جهت [illegible] بود و برج زحل [illegible]
[illegible] دوازدهم و برج مشتری در نهم و برج زهره در یازدهم و برج آفتاب [illegible]
و برج قمر در نهم و برج عطارد [illegible] بیان فرح و ترح [illegible] کواکب
نهاری [illegible] فوق الارض و در شب تحت الارض و کواکب لیلی بر عکس [illegible] قوی دیگر
آنست که کواکب نهاری در جهتی که آفتاب باشد ایشان نیز در آن جهت باشند یعنی بروز فوق
الارض ظاهر شوند و بشب تحت الارض و همچنین کواکب لیلی در خلاف جهت آفتاب باشند یعنی بشب
فوق الارض بوند و بروز تحت الارض و ممکن نیست که در تمامی یکشبانروز هیچ کوکب در جهت آفتاب
یا خلاف جهت آفتاب تواند بود که باشد اگر نیز با آفتاب مقارن یا متقابل شده باشد
پس بر این تقدیر هیچ کوکبی در تمامی یکشبانروز بر قوت خود نماند [illegible] در قوت دلالت
هر کوکب نهاری که در جهت آفتاب و کوکب لیلی بر خلاف جهت آفتاب باشد آن کوکب را قوتی
بود و آن قوت را حیز خوانند و همچنین کوکب نهاری که زحل و مشتری و آفتاب و عطارد اند
باشند اگر اتصال کنند اگر هر دو کوکب نهاری باشند و هر دو در جهت آفتاب باشند در زمان
اتصال ایشان در حیز خود باشند یا آنکه از جهت دیگر باشد آنکه در جهت آفتاب باشد در حیز خود
بود و اگر هر دو کوکب لیلی بوند و هر دو در خلاف جهت باشند در زمان اتصال در حیز خود
بود و اگر یکی نهاری بود و یکی لیلی نهاری در جهت آفتاب و لیلی در خلاف جهت آفتاب باشد در
زمان اتصال آن دو کوکب اتصال آن دو کوکب در حیز خود باشند یا آنکه هر دو در جهت آفتاب باشند
کوکب نهاری در حیز خود بود یا آنکه هر دو در جهت خلاف آفتاب باشد کوکب لیلی در حیز خود بود.

وهمچنین

و همچنین چون کواکب [illegible] در خانه [illegible] و چون کواکب مونث در برج مونث و خانه مونث
[illegible] باشد شبیه بفرح [illegible] کواکب مذکر که زحل و مشتری و مریخ و آفتاب
و عطارد است در خانهای مذکر بوند که آن طالع و سیوم و پنجم و نهم و دهم و یازدهم است
[illegible] دو ربع [illegible] که یکی از طالع است تا طالع و دیگر از [illegible] تا سابع [illegible] قوی تر
آن باشد که کواکب در خانه یازدهم باشند و کواکب مونث که زهره و قمر و عطارد است
در خانهای مونث باشند که آن دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم است یا در دو
ربع مونث بوند که یکی از طالع باشد تا رابع و دیگری از سابع باشد تا عاشر و از همه قوی تر
آن باشد که کواکب مونث در خانه دوم باشند و در این فصل [illegible] سخن شد و باب قوی کواکب
و مقص سه حظ که یکی فرح است و دوم حیز و سیوم شبیه بفرح و حیز و در این فصل آمد و جهت مناسبتی
که این سه را با همدیگر است و وجه مناسبت آنست که موجب فرح و حیز و شبیه بفرح و حیز
در یکشبانروز در حال خود نمی مانند یعنی بقوت خود نمی باشند بخلاف خانه و شرف و حد و غیره
و از این سه حظ آنچه فرح است موقوفست بخانهای دوازده گانه و آنچه حیز است موقوف
باحوال کواکب و خانهای دوازده گانه پس بدین سبب بیش از حظوظ با جاریست خانهای
دوازده گانه و احوال کواکب را ذکر کردن و چون بیان احوال کواکب کرد باین جهت بیان
احوال بروج نیز کرد در این فصل بیست و سیوم ذکر احوال بروج کرد و در فصل بیست
و چهارم ذکر احوال کوکب کرد و در فصل بیست و پنجم ذکر خانهای دوازده گانه و در فصل
بیست و ششم ذکر حظوظ سه گانه کرد و فصل بیست و هفتم در حال نظرها و ذکر احوال تثلیث
و تسدیس نظر دوستی اند تثلیث تمام دوستی و تسدیس نیم دوستی و مقابله و تربیع نظر دشمنی
مقابله تمام دشمنی تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی سعود نیک باشد و نظر دشمنی با ایشان بد باشد
و نظر دشمنی نحوس بد باشد و نظر دشمنی با ایشان چنان بد نباشد مقارنه وجا نشده
با سعود تمامتر سعادتی باشد و با نحوس تمامتر نحوستی از پیش معلوم شد که انظار [illegible]

دشمنی اند

ربع اند بعلیت [illegible] و تسدیس [illegible] و تربیع و مقارنه و ایشان احوالی دارند ما عتبار ذات
خود و احوالی دیگر اند باعتبار بودن [illegible] اما اگر بحسب ذات باشند هر یکی از
و تسدیس سعد اند و قوی ترین تثلیث است و هر یکی از مقابله و تربیع نحس اند و نحس ترین مقابله است
هم [illegible] نه بحسب ذات چه و نه سعد اند و نه نحس اما اگر بحسب اعتبار بودن سعدین بود در ایشان
پس هر یکی از تثلیث و تسدیس سعادتی باشند و هر یک از مقارنه و [illegible]
سعادتی باشند و هر یک از مقابله و تربیع [illegible] باشند و هر یکی از مقارنه و [illegible]
تمام نحوستی باشند و هر یکی از تثلیث و تسدیس چه ان بد نباشد بباید دانست که هر تسدیسی
که در بروج دوازده گانه واقع شود بحسب بروج که منسوب اند بعناصر دو وجه بیش نتواند
بود وجه اول آنست که میان بروج آتشی و هوایی باشد وجه دوم آنست که میان بروج آبی
و خاکی باشد وجه اول را سعادت بیش از وجه ثانی بود اگر چه هر تسدیسی که از اول و دوم باشد
هر یکی از دو برج را طبیعتشان در یک نوع متحد اند و در یک نوع مختلف و لیکن تسدیسی که از
وجه اولست هر دو برج منسوب اند بعنصری که از علوی اند و هر تربیعی که واقع شود در چهار وجه
بیش نتواند بود وجه اول آنست که میان بروج آتشی و آبی باشد و وجه دوم آنست که میان
بروج آتشی و خاکی باشد و وجه سیوم آنست که میان بروج هوایی و خاکی باشد و وجه چهارم
آنست که میان هوایی و آبی باشد و وجه اول و سیوم را نحوست زیاده تر از وجه دوم و چهارم
چه ان هر دو تربیع [illegible] طبایع بروجشان بیک نوع متحد اند و بیک نوع مختلف و تربیع وجه چهارم را
نحوست از همه کمتر باشد چه طبایع بیک نوع مختلف اند و بیک نوع متحد و دیگر ان تربیع منسوب اند
بدو عنصری که ان دو عنصر ملاصق همدیگر اند و هر تثلیث که واقع شود بیک وجه بیش نتواند بود که
ان بر یک طبیعت باشند یعنی هر دو برج از یک مثلثه باشند و هر مقابله که واقع شود بیش از دو وجه
نتواند بود وجه اول آنست که میان بروج آتشی و هوایی باشد و وجه دوم آنست که میان
بروج آبی و خاکی باشد اگر سائلی سوال کند که چرا باید که مقابله نحس باشد چه بروج متقابله

اول

با اول بود و دوم که منسوب اند بعناصر طبیعتشان بیک نوع متحد اند و بیک نوع مختلف و نیز هر
برجی که بدو عنصر منسوب اند ان دو عنصر بدو که ملاصق همدیگر اند [illegible] چه علت نحس بودن مقابله
[illegible] غایت بعد است که میان ان دو برج واقع است و هر تثلیث و تسدیس که میان سعدین باشد
در ان وقت هر دو سعد قوی حال بوند ان سعادت بکمال بود و همچنین باشد در مقارنه
ایشان و اگر هر دو ضعیف حال باشند چندان سعادتی نباشد و هر مقابله و تربیع که میان
نحسین باشد و هر یک ضعیف حال بود ان نحوست بکمال بود و همچنین است در مقارنه ایشان
و اگر هر یکی از نحسین را قوتی باشد ان نحوست کمتر بود و اگر این حال که گفته شد میان
سعدی و نحسی باشد امتزاج باید داد و بیشتر احکام بر اتصالات کواکبست این قدر از برای
تنبیه آورده شد تا وقتی که حکم کنند ازین معنی غافل نباشند تا سهو احکام ایشان واقع شود
تناظر کجای نظر باشد تناظر را قائم مقام نظر دارند اگر چه بحقیقت نظر نباشد مگر در تناظر تربیعی که
باشد که تناظر باشد و تربیع حقیقی بود و باشد که تناظر باشد و تربیع نبود و تناظر بر سه نوعست
تربیع و تسدیس و مقابله و تناظر مقارنه و تثلیث نباشد و تناظر بر دو گونه بود یکی نهاری و دوم
مطلقی اما تناظر نهاری تربیع آنست که میان ثور و اسد باشد و میان عقرب و دلو تسدیس آنست
که میان جوزا و سرطان و میان قوس و جدی باشد مقابله است که میان حمل و سنبله و میان میزان
و حوت باشد اما تناظر مطلقی آنست که میان دلو و ثور و میان اسد و عقرب باشد تسدیس
آنست که میان حوت و حمل و میان سنبله و میزان باشد مقابله آنست که میان جدی و جوزا
و میان سرطان و قوس باشد و حد نظر را جرم خوانند و چون کوکب در هر نظری از این انظار
کو باشد کسب خاصیت ان نظر میکند بیش از انکه ان نظر واقع شود بدرجاتی چند و همچنین ان خاصیت
میباشد بعد از تمام نظر مثل ان درجات و مجموع درجات بیش از نظر و بعد از نظر تسمیه کرده اند
بجرم و جرم علویین نه درجه بیش از کوکب و نه درجه بعد از کوکب بود و جرم سفلیین هفت درجه
بیش و هفت درجه پس و جرم مریخ هشت درجه بیش و هشت درجه پس و جرم افتاب در هر جانب

با دقیقه و درجه و نیم جرم مشتری در جانب دوازده درجه و نیم را رفع و دقیقه که جرم مشتری کوکبی که جرم کوکبی ناظر خواهد شد چون بعد جرم متصل شود و اتصال تام [illegible]
کمتر نیمه جرم هر دو کوکب بود و چون کمتر از نیمه جرم این کوکب شود از ان هر دو کوکب بطی خواهد
که جرم او کمتر باشد اتصال بغایت رسیده باشد و چون از نظر بگذرد و منصرف شود و درجات
انصراف چون درجات اتصال باشد ... هر اتصالی و انصرافی ابتدا است و وسط و
انتهاء اما ابتداء اتصال آنست که چون کوکب سریع خواهد که با کوکب بطی اتصال کند اتصال جمیل
بعد میانشان بمقدار نیمه جرم هر دو باشد ابتداء اتصال بود و گویند که متصل شد بعد جرم
اما وسط اتصال آنست که کوکب سریع برسد به بعدی که میان او و کوکب بطی بمقدار نصف جرم
کوکب باشد که جرم او کمتر باشد اما انتهاء اتصال آنست که کوکب سریع با بطی در درجه و دقیقه
برابر شوند اما ابتداء انصراف آنست که کوکب سریع از کوکب بطی بیک دقیقه از انتهاء اتصال
درگذرد اما وسط انصراف آنست که کوکب سریع برسد بعدی که میان او و کوکب بطی بمقدار نصف
جرم کوکب باشد که جرم او کمتر بود اما انتهاء انصراف آنست که کوکب سریع از کوکب بطی
بعدی پیدا کند که ان بعد بمقدار نصف جرم هر دو کوکب باشد و هر چند که کوکب سریع در انتهاء
اتصال نزدیک شدن گیرد قوت اتصال در تزاید بود تا رسیدن بانتهاء اتصال قوت اتصال
بنهایت باشد و چون کوکب سریع از اتصال منصرف شود هر چند که بعد زیاده شود ضعف اتصال
زیاده شود تا رسیدن کوکب سریع بنهایت انصراف ضعف بنهایت باشد و همچنین باشد اتصال
و انصراف در تسا... مثلا هرگاه که افتاب با ول نقطه حمل باشد و مشتری بدوازده درجه از حمل
که جرم نیمه مجموع هر دو باشد که دوازده است و ابتداء اتصال متقارن است و چون افتاب
بهفت درجه و نیم رسد بران تقدیر که مشتری در همان موضع باشد یعنی هیچ حرکتی نکند وسط
اتصال است و درین وقت مرکز افتاب بطرف جرم مشتری باشد و مرکز مشتری در جرم افتاب
بود ما ان اجزائی که دیگر رفت و چون افتاب بدوازده درجه حمل رسد انتهاء اتصال بود و چون افتاب

بسیزده درجه و یک دقیقه حمل رسد ابتداء انصراف بود و چون افتاب بهفده
درجه و نیم حمل رسد وسط انصراف بود و چون افتاب بیست و چهار درجه تمام
حمل رسد انتهاء انصراف بود الخ در باب اتصال گفته شد که اعتبار نزد انست در قسمت
... و بعضی از الفاظ ... وسط اتصال ... او قوی تر اتصال میگویند
... انتهاء اتصال ... اتصال تام هم میگویند اما عبارت متن ایهامی دارد در قسمت
... از انکه کوکب سیار دیگر را میگویم عبارت متن را ... چون
بود در کردن که دیگر بران وجه قسمت کنند نزدیک شود بان قسمت که گفته شد و در مثال مذ
نظر بتقیه او اگر دون را بیان کنیم الحاصل که میکند که اتصال تام انگاه که میان ایشان کمتر
از نیمه جرم ان کوکب شود و از ان هر دو که نظر خواهند کرد که جرم او کمتر باشد اتصال
بنهایت رسیده باشد این را کلام دوم نام کنیم کلام اول او دلالت میکند که بعد میان
افتاب و مشتری مجموع نیمه جرم هر دو و یک دقیقه باشد چنانکه افتاب بیک دقیقه حمل باشد
و کلام دوم او دلالت میکند که بعد میان افتاب مشتری بمقدار نصف جرم مشتری یک
دقیقه کم باشد چنانکه افتاب بهفت درجه و سی و یک دقیقه حمل باشد و در نظر کسی را فتی
نیست بزعم مجموع قوم می باید که درجه و دقیقه برابر باشد پس از ین بعد هر میان قسمت او
و قسمت کوشیار بیشتر از یک دقیقه تفاوت نباشد ظاهر اغرض مصنف برین وجه بوده باشد
اگر کسی گوید که در عبارت متن قسمی که بیک نوع معین باشد معلوم نمیتوان کرد و هم راست گفته
باشد و کلام اول او دلالت میکند که بعد میان افتاب و مشتری دوازده درجه کم یک دقیقه
باشد که بعد اکثر باشد و نیز دلیلست برانکه بعد میان ایشان بیک دقیقه باشد که بعد اقل بود
و همچنین دلالت میکند که بعد میان ایشان مابین بعد اکثر باشد و اقل هر جزوی که فرض کنیم
تا بعد اقل و بعد اقل باشد و کلام دوم او دلالت میکند که بعد افتاب و مشتری بمقدار
نصف جرم مشتری باشد کم یک دقیقه که بعد اکثر باشد و نیز دلیلست برانکه بعد میان ایشان

گور
بوده

یک قسمی باشد که بعد اقل باشد [illegible] دلالت میکنند که بعد چون ایشان [illegible] اکثر
جرم اقل هر جزوی که فرض کنند تا بعد اقل [illegible] از عبارت متن معلوم نشود
که قسمت یک نوع معین باشد و مجموع قوم الاتصال را قسمت میکنند و قسم ثانیه
از ابتدا تا وسط یک قسم باشد و از وسط تا انتها یک قسم دیگر باشد و مولانا نظام
الدین بیرجندی که از برای این نسخه نوشته است درین محل تتبع کوشیار کرده است و چون
قمر در برجی باشد اتصال کند که بکوکبی با نظر خواهد بود [illegible] هنوز بحد اتصال نرسیده باشد گویند
بعید الاتصال است و اگر منصرف شده باشد و بکوکبی دیگر نخواهد رسید گویند خالی
السیر است و اگر در برجی هیچ کوکب از شش گانه باقی نه بینند اصلا گویند وحشی السیر است
بعید الاتصال آنست که هرگاه که قمر در برجی درآید و دران برج کواکب دیگر اتصال نکرده باشند
و خواهد که با آفتاب اتصال کند دران برج می باید که نظر آفتاب زیاده از سیزده درجه و نیم
ان برج باشد تا گویند که قمر بعید الاتصال است با آفتاب و هرگاه که قمر در برجی درآید و دران
برج کواکب دیگر را اتصال نکرده باشد و خواهد که با کواکب علویین اتصال کند دران برج می باید
که ان نظر بان کوکب علوی زیاده از ده درجه و نیم ان برج باشد تا گویند که قمر بعید الاتصال است
بفلان کوکب علوی و هرگاه که قمر در برجی درآید و دران برج کواکب دیگر را اتصال نکرده باشند
و خواهد که با مریخ اتصال کند دران برج می باید که نظر با مریخ زیاده از ده درجه ان برج باشد
تا گویند که قمر بعید الاتصال است با مریخ و هرگاه که قمر در برجی درآید و دران برج کواکب دیگر را
اتصال نکرده باشد و خواهد که با یکی از سفلیین اتصال کند دران برج می باید که نظر ان
کوکب سفلی زیاده از نه درجه و نیم ان برج باشد تا گویند قمر بعید الاتصال است بفلان کوکب سفلی
اما خالی السیر آنست که هرگاه که قمر در برجی باشد کمتر از شانزده درجه و نیم و اتصال با آفتاب نکند
و از جرم و اتصال تا آخر برج با هیچ کوکب دیگر اتصال نکند گویند خالی السیر است و هرگاه که قمر در برجی
باشد کمتر از نوزده درجه و نیم و اتصال با یکی از کواکب علویین کند و از جرم و اتصال تا آخر برج

با هیچ کوکبی دیگر اتصال نکند گویند که خالی السیر است و هرگاه که قمر در برجی باشد کمتر از بیست درجه
و نیم و اتصال با یکی از کواکب سفلیین کند و از جرم و اتصال تا آخر برج با هیچ کوکبی اتصال نکند
گویند که خالی السیر است و میان بعید الاتصال و خالی السیر مناسبتی هست چه هر دو نوع
[illegible] یکی در اول برج [illegible] اتصال و یکی در آخر برج [illegible] اما خواجه [illegible] از برای
اجتماع و استقبال [illegible] در تقویم [illegible] نوع اول آنست که قمر اتصال کند با کوکبی در
از برجی تا آخر برج با هیچ کوکب دیگر اتصال نکند و مابین هر دو از نصف جرم خود [illegible] کوکبی اتصال
باشد و این نوع آنست که گفته شد نوع دوم آنست که قمر اتصال کند با کوکبی در آخر
برجی و با هیچ کوکبی دیگر اتصال نکند تا بعد ازان اتصال کند با کوکب دران برج دیگر و بعد مابین
هر دو زیاده از نصف جرم هر دو کوکب اتصال اول بود مثلا قمر با آفتاب مقارنه کند در جوزا
به بیست و هشت درجه و با هیچ کوکب دیگر اتصال نکند تا بسرطان دوازده درجه با مشتری قران
کند میگویم مناسب اینست که اعتبار بر نوع اول خالی السیر کنند لهذا انکه وحشی السیر است که قمر
در برجی درآید با هیچ کوکب نه پیوندد و بعید الاتصال آنست که قمر در نصف اول برج [illegible]
هم ازان برج بهیچ کوکبی نه پیوندد [illegible] آنست که خالی السیر آن باشد که قمر در نصف
آخر برج از کوکب منصرف شود بعد معین هم ازان برج و بهیچ کوکب نه پیوندد فصل بیست
و ششم در مدلولات کواکب از طبقات مردم چون فارغ شدیم از قوت و ضعف و انظار
کواکب رجوع کردیم باین مضامین هر کوکبی از طبقات مردم چه هر وقتی که خواهد احوال
نیکی و بدی هر یک از طبقات مردم بدانند نظر کنند بان کوکب که منسوبست بان طایفه اگر قوی
حال باشد دلیل کند بر نیکی احوال آن طایفه و اگر ضعیف حال باشد دلیل کند بر ضعف احوال آن طایفه
و اگر خواهد که غیر از طبقات مردم احوال چیزها دیگر معلوم کنند درین معنی واجب آنست که بداند
که هر چیزی منسوبست بکدام کوکب تا احوال ان چیز معلوم شود ازین سبب دیگر بار اینرا آورده
بباید دانست که اصحاب این علم قسمت کرده اند هر چه درین عالمست از معدنیات و نباتات و حیوانات

وهو اقسم [illegible] هفت سیاره [illegible] کوکب [illegible] نافذ بر دو ملکه دو کوکب را
یا بیشتر و آن [illegible] بسبب آنکه در [illegible] و آن منسوب است بدو کوکب
[illegible] از سبب حرارت [illegible] منسوب است [illegible] رطوبت [illegible]
که از سبب برودت [illegible] و از [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد چنانکه [illegible] زحل [illegible]
[illegible] و در [illegible]
شد پس ازین هر یکه را که منسوب است از هر دو تفصیل بیاوریم زحل کوکب پیران و دهقانان
و ارباب چاهها و قدیم و مردمان سیاه و اهل قلاع و صحرانشینان باشد و از مساکن [illegible]
و چاههای عمیق و شورستان و بناهای کهنه و از ملاد بر هند و سند و زنج و حبشه و ملتن و عرب
و از معادن بر مرداسنگ و اسرب و از حبوب بر فلفل و شاه بلوط و آنار [illegible] و عدس و شاه دانه
و از درختان بر مازو و هلیله و زیتون و بید انجیر و جوز و بادام و هر درختی که ثمر او در اوست
سخت باشد و از چهارپایان بر شتر مرغ و سنجاب و گور و گربه و موش و مار بزرگ و سیاه
و کژدم و کلک و ملخ و از طیور بر مرغان آبی و غراب و زاغ و فراشتوک و از ادیان بر جهودیت
و از سال عمر بر پیری و از بیماریها بر استسقا و نقرس و سستی در اعضا و بلغمهای خام مشتری کوکب
قضاة و سادات و اصحاب مناقب باشد و از مساکن بر مواضع عبادات و منازل اشراف و جای
معلمان و مساجد و مدارس و کلیساها و از ملاد بر طرف خراسان و حدود دریای فارس
و مکه و مدینه و از معادن بر توتیا و گوگرد احمر و زنج و از زیر و قلعی و سفید روی و الماس
و سیم و زر و از حبوب بر گندم و جو و لوز و کنجد و سیب و انار طبیعی و از درختان بر درخت
انجیر و زردالو و شفتالو و هر درختی که او را ثمره شیرین بود و از چهارپایان بر اسب و گاو و جانوران
خوش گوشت و شیر و پلنگ و یوز و از طیور بر کبوتر و دراج و طاوس و خروس و ماکیان و
از ادیان بر ترسایی و از بیماریها بر آنچه از وی نفرت نباشد و اماسها و بادها که رنگ

یکی و اند و مریخ کوکب [illegible] و اهل سلاح و ترکان و [illegible] دزدان باشد و از
مساکن بر آتشکدهها و [illegible] و از ملاد بر [illegible] و کرمان و شیراز و خوزستان
و بغداد و بصره و شام و روم و از معادن بر [illegible] و آهن و مس و از حبوب
[illegible] و از درختان [illegible] و از چهارپایان بر گرگ و [illegible]
[illegible] باشد و از طیور [illegible] و از ادیان بر بت پرستان و از سال عمر بر جوانی
و از بیماریها بر اختلاط [illegible] و زحمت جگر و انبعاث خون از گلو و [illegible]
کوکب پادشاهان و بزرگان و اهل حکم و امر و نهی باشد و از مساکن بر سرایهای عالی
و قصرها و از شهرها بر بدخشان و عربستان و خراسان و مازندران و بیت المقدس
و قاهره و از معادن بر لاجورد و گوگرد سرخ و [illegible] و سندروس و یاقوت و بیجاده و از
حبوب بر برنج و از درختان بر خرما و رز و از چهارپایان بر گوسفند و اسب و از طیور
بر باز و شاهین و زنبور عسل و از ادیان بر تاجداران و ملک ستانان و از سال
عمر بر میانه سالی و از بیماریها بر درد چشم و آنچه از گرمی و خشکی حادث میشود زهره
کوکب زنان و خادمان و معاشران و اهل طرب باشد و از مساکن بر گلزارها و منزلها
و حوض خانهها و از ملاد بر ختن و کاشغر و فرغانه و سمرقند و تربد و خوارزم و ارمنیه و
بابل و عرب و از معادن بر نقره و از زیور مروارید و زبرجد و از حبوب بر انجیر و انگور
و حلبه و از درختان بر سرو و درخت سیب و آبی و از چهارپایان بر خرگوش و ماهی
و بز و کبک و از طیور بر فاخته و بلبل و از ادیان بر اسلام و از سال عمر بر رسیدگی
و از بیماریها بر عشق و ضعف دل و دماغ و درد معده و رنج گرده و بواسیر و عطارد
کوکب وزیران و اصحاب قلم و اهل دیوان و عاملان و بزرگان باشد و از مساکن بر بازارها
و دیوانخانهها و از ملاد بر اطراف ترکستان و چرکس و از معادن بر آهک و زرنیخ و گوهرها
و سیماب و فیروزه و از حبوب بر ماش و باقلا و کشنیز و از درختان بر گلگل و نی و از چهارپایان

بر نکان پیکانی و [illegible] و از طیور کبوتر [illegible] و از ادویات [illegible]
بزرگ کودکی و از بیمارها [illegible] و صرع [illegible] و وسواس و مالیخولیا [illegible]
و از کواکب رسولان و پیکان و مسافران و روندگان و عوام نابت شود و ابر [illegible]
جزو انبیا و یخد انبیا و حوضها و از [illegible] و عقرب و از معدن بلور و [illegible]
و سیم و از حبوب برخیار و باذرنگ و خربزه و از درختان [illegible] و انگور و [illegible] ساق
باریک [illegible] شاخها خور و ریزه دارد و از جهار پایان [illegible] و گوسفند و گاو و هر چه با مردم
انس گیرد و از طیور بربط و کلنگ و کبک و دراج و از ادویات [illegible] که غالب باشند و
از سال عمر بر کهوارکی و از بیمارها بر آنچه که از ماده بلغم تولد کند فصل بیست و پنجم در
احوال روزها آنچه درین فصل مسطور است آنست که در فصل بیست و دوم وعده داده بود
که بیاریم از باب اختیارات و مر اختیاری که خواهند از برای مهمی بکنند اول اختیار بحسب بودن
ماهست در بروج و اتصال او با کواکب در هر روزی یا شبی واقع شود اگر بودن ماه
در بروج و اتصال با او کوکب نیکیست مباشر آن مهم شوند در آن روز یا شب و اگر نیک نباشند
احتراز کنند و چون قمر ناظر سعود باشد بیشتر کارها شایسته باشد اگر اتصال مشتری باشد
از برجی منقلب تجارت و خرید و فروخت را شاید و از بروج ثابت دخول بلد و بنیاد کارها
کلی نهادن را و از بروج ذوجسدین سفر را و اگر اتصال بزهره از برج منقلب جامه نو پوشیدن
و نو بریدن را و از بروج ثابت جز عقرب زفاف کردن را و از بروج ذوجسدین تزویج
و شرکت را مقصر از برای سعادت وقتی که مباشر اعمال شوند کلام خود را مفصل و مجمل
نهاده است اولی است که اجمال را مقدم میدانست و او آنست که اتصال قمر باشد بکوکبی
که منسوب بود بآن کار و لیکن با اتصال نیک و تفصیل آنست که اتصال قمر باشد با کوکبی خواه
که سعد او باشد یا نحس و نیز بودن ناظر قمر با او خواه که بنظر دوستی باشد یا دشمنی پس [illegible]
منقسم میشود بچهار قسم و لیکن محض اعتبار سه گانه کرد و هر نظری که قمر راست با سعود

[illegible] خواه بنظر دوستی یا دشمنی [illegible] قسم [illegible] دیگر که [illegible] دشمنی با ایشان
[illegible] نباشند و هر نظری که قمر را باشد [illegible] اتصال قمر در برج منقلب بود
یا ثابت یا ذوجسدین اگر بوقت اتصال قمر در برج منقلب بود تجارت و خرید و فروخت
و رسول [illegible] و حاجت با [illegible] شایسته بود و اگر قمر در برج ثابت
بود دخول بلد و بنیاد کارها [illegible] املاک و دواب و بناء مسافر و [illegible]
را شایسته بود و اگر قمر در برج ذوجسدین بود سفر و نقل و تحویل و طلب [illegible]
نا شایسته بود و [illegible] نظری که قمر را باشد با زهره و در آن وقت که قمر در برج منقلب بود
ن یا ثابت یا ذوجسدین اگر بوقت اتصال قمر در برج منقلب بود جامه نو پوشیدن و بریدن
و تسبیح کردن و حاجت بزنان بردن و ترکیب عطر کردن شایسته بود اگر قمر در برج
ثابت بود جز عقرب زفاف کردن و طلب مراد کردن و لهو و طرب و برده
یش خریدن شایسته بود و اگر قمر در برج ذوجسدین بود تزویج و شرکت و زینت و آرایش
کردن شایسته بود و اگر ناظر [illegible] بود بنظر دشمنی نشاید الا نشر الکحتن و تخریب
بناها و قتل سباع و اگر بنظر دوستی بود بزحل از بروج ارضی عمارت و زراعت
را شایسته بود و از بروج آبی بریدن کاریزها و جویها و از بروج ثابت بناء شهرها
و حصارها و اگر ناظر باشد با مریخ از بروج منقلب سواری و گوی زدن و از بروج ثابت
تعبیه لشکرها و از بروج ذوجسدین اصلاح سلاح و ترتیب آلات حرب چون قمر
ناظر بود بنحوس بنظر دشمنی نشاید الا مهمات الا نشر الکحتن و تخریب بناها خصوصا
قلاع که نخواهند دیگر عمارت شود و قتل سباع و سیاست و مناظره و مجادله
و اگر قمر ناظر باشد بزحل بنظر دوستی و در آن وقت قمر در یکی از بروج خاکی بود
که آن ثور و سنبله و جدیست ابتداء عمارت و زراعت کردن را شاید و اگر در یکی
از بروج آبی بود که آن سرطان و عقرب و حوتست جوی کندن و کاریز برآوردن

و کم کاشتن نشاید و اگر در یکی از بروج ثابته بود تحصیل ... و بتوش بنا و شهرها کردن
و عمارت حصارها ساختن و حاجت ... سلاطین ... و اگر قمر ناظر باشد ... بنظر دوستی
و دران وقت یکی از بروج منقلب بود سواری کردن ... و گوی زدن و جهید رفتن و
سیاحت را نشاید و اگر در یکی از بروج ثابت بود ... لشکر و ترتیب سلاح و حرب
شایسته بود و اگر در یکی از بروج ذوجسدین بود ... سلاح ... لشکر و قرض
شایسته بود و اگر ناظر بود از بروج منقلب بنظر ... سعد و جمل نزدیک با وصناعها
و از بروج ثابت دخول بلد و ابتداء اعمال و اشغال سلطانی را و سبق علمی و از
بروج ذوجسدین دیگر کارهای بزرگ را و از بروج آتشی پیرایه و گداختن زر و سیم و اما
اگر بنظر عداوت بود در و خیر نبود الا آنکه اجتماع بنظر سعود شاید رازهای نهانی گفتن
و پوشیده کردن کارها و در استقبال برضد این چون قمر ناظر باشد با آفتاب بنظر دوستی
و دران وقت قمر در یکی از بروج منقلب باشد یا ثابت یا ذوجسدین اگر بوقت اتصال
در یکی از بروج منقلب بود سفر کردن که در و غلبت بود و دیدار ملوک و طلب حاجات کردن
از پادشاهان و جستن علماء شایسته بود و اگر در یکی از بروج ثابت بود در شهر شدن
و ابتداء کارهای بزرگ و برکت نشستن و بیعت و جلوس سلطنت و اعمال و اشغال سلطانی
را شایسته بود و اگر در یکی از بروج ذوجسدین بود مصالحه و ابتدای کارهای بزرگ
را شایسته بود و اگر یکی از بروج آتشی بود که آن حمل و اسد و قوس است آتش کاری
و گداختن زر و سیم را شاید و چون قمر ناظر باشد با آفتاب بنظر دشمنی هیچ کاری را نشاید
مگر اجتماعی که قمر از آفتاب منصرف شود و بسعدی متصل شود پنهان و دفینها و پوشیده کارها
و رازهای نهانی گفتن شاید و در استقبال طلب دفینها و اظهار اسرار کردن که موجب شهرت
باشد و منادی کردن و اظهار خبر را شاید و اجتماع بنظر سعود است که بعد از انصراف بسعدی
متصل شود پنهان بیح و از کلام مصنف که در استقبال برضد آن ایهامی است می‌شاید که

چندبیت

... در یک نوع باشد ... و یکی نوع است
... که در اجتماع بنظر سعود ... آن قمر را در استقبال بنظر سعود شاید و ...
در دو نوع باید ... نوع دیگر ... استقبالی که قمر بعد از انصراف
... متصل شود ... آنست که ... در یک نوع باشد که آن ... است و اگر ناظر ...
... و عطارد مسعود ... بنظر ... باشد تعلیم و کتابت و ... و مجادله را نشاید
و اگر ... بنظر عداوت بود و در جمله اتصال قمر ...
... کاری را نشاید که منسوب بود بآن کوکب و قمر با ذنب و کید و میانی ...
و وحشی و در طریقه محترقه و خالی السیر خاصه که از نحس منصرف بود هیچ کاری را نشاید نیست
آنچه در اختیارات روزها و تقویم بآن احتیاج افتد عطارد مسعود آنست که متصل بود بسعدی
و عطارد منحوس آنست که متصل باشد بنحسی بنظر دشمنی و چون قمر ناظر باشد بعطارد مسعود
هر کاری که منسوب باشد بآن سعد که عطارد بآن مسعود شده تعلیم و مباحثه و مجادله
و مناظره و محاسبه و کتابت و سفر و تجارت و تدریس و تحصیل شایسته بود و اگر قمر
ناظر باشد بعطارد منحوس خصوصا بنظر دشمنی ابتداء هیچ کاری را نشاید و چون قمر بذنب
رسد و ثانیا آنکه قمر بکید رسد و ثالثا آنکه قمر از نحسی منصرف شود و متصل بنحسی شود
و رابعا آنکه قمر وحشی السیر بود و خامسا آنکه قمر خالی السیر بود ابتداء هیچ کاری را نشاید
و ازین شش حال می‌شاید که یک حال در یک نوبت واقع شود و دو حال در یک نوبت
واقع شوند و همچنین تا پنج حال می‌شاید که در یک نوبت واقع شوند چه خالی السیر و وحشی السیر
با هم جمع نمیشوند و ماند که تاملی معلوم شود که آن چهار باقی را با هم و با یکی ازین دو در
نوبت واقع میشوند و از کلام مصنف مفهوم نمیشود که چند حال میباید که در یکبار روا شود
تا مذموم باشد غالبا مقصود مصنف بر یک حال آنست که در یکبار روا شود و چون یک حال
مذموم باشد بطریق اولی دو یا سه یا چهار حال که در یک نوبت واقع شوند بغایت مذموم

۱۴۴

مذموم باشند و اگر ... نباشد کار را ... فصل ... چند که بدانی ...

در اختیارات جزوی صلاح حال قمر و صاحب طالع او و کوکبی که کار را ابتدا خواهند کرد

با و منسوب بود و طالع وقت و صاحب طالع و خانه که آن کار را با او منسوب بود و صاحب ...

در اختیارات کارها که باید داشت در اختیارات اصولی چند است که در اختیار ...

مدخل دارد و ... آنست که در اختیارات ... صلاح ... که از و نسبت ... اختیار

از این اصول صفت را آورد و اول صلاح قمر ... صلاح حال صاحب موضع که قمر در و باشد

و ثانیا صلاح حال کوکبی که با آن کار منسوب باشد که خواهند کرد و رابعا صلاح طالع وقت و صاحب او

صلاح خانه که آن کار منسوب با و باشد که خواهند کرد و از این صفت اصول ... متعلق بکواکب

و باقی بخانها و صلاحیت کوکب و خانها را بیان خواهد کرد مر صلاح خانها را مقدم داشت بر

صلاح کواکب اولی آن بود که صلاح خانها را مقدم داشت که کواکب را التقدم میکرد و صلاح خانها

ان بود که از نحوس خالی بود و سعود با ان ناظر باشد صلاح خانها چنان بود که نحوس در

ان ... و نیز نظر دشمنی نداشته باشند و سعود ناظر باشد بان خانها و صلاح حال کواکب

ان بود که اثر از قوتی ذاتی بود و ان چنان بود که در خانه یا در شرف یا در مثلثه یا در حد

یا وجه خود باشند یا در ان ربع که روی در اوج دارند یا در شمال ... باشند یا مستقیم ...

و زاید در سیر و یا قوتی عرضی بود و ان چنان بود که در برج ... یا اوتاد یا مائل الاوتاد

یا ناظر طالع یا در ربع و خانه که موافق طبع باشد یا مسعود و ان چنان بود که ... سعود

باشند نه نظر با نحوس و قوت هر کوکبی بر سه نوع باشد یا ذاتی یا عرضی یا سعادت و قوت

ذاتی هر کوکب انست که بسیر خاصه خود بمواضع مخصوصه از منطقة البروج برسد و لازم ...

که مواضع مخصوصه ثابت باشند چنانکه سه اخیر از ان ... که ... است و قوت

عارضی هر کوکبی انست که بسیر خاصه خود مسعدی متصل شود یا باتصال ... یا انکه کوکب سعدی ...

و ... قوی ... عارضی را که دیگر گردد ... قوت سعادت مناسب چنان بود که او را

۱۴۴

... بیان قوی ذاتی و اگر ... کوکب را ... قوت ... که ...

... و جهتها و حال کواکب ... این معانی بود ... باشند ...

... و ... در برج ... خانها ... و ... نحوس ... اتصال ...

... صلاح حال کواکب ... در ایشان قوی ذاتی ... باشد که ... هشت ... جهت ...

عارضی باشند که ... هشت ... و ... صلاحیت خانها و کواکب باشد ...

کاری ... خانها و کواکب فاسد الحال باشند مباشر هیچ اعمال نشوند ... از

... خانه ... انست یعنی بودن کواکب مذکر در برج مونث و خانه مونث

و کوکب مونث بر عکس ان و سعد قوی در خیر بیفزاید و ضعیف از خیر بکاهد و نحس

قوی از شر بیفزاید و ضعیف در شر بیفزاید سعد قوی است که در حظوظ خود باشد و سعد

ضعیف انست که فاسد الحال باشد و نحس قوی انست که در حظوظ خود باشد و نحس ضعیف

انست که حال او فاسد باشد و ابتدا هر کاری که خواهند که دیر نماند و زود منتقل

کنند قمر و طالع وقت در بروج منقلب باید که باشند و سعود تا ان انقلاب بان کار خیر بود

و هر کاری که خواهند که او را دوام بود قمر و طالع وقت در بروج ثابت باید که باشند

و سعود و هر کاری که خواهند مختار بود یعنی انقلاب و ثبات نه بان مرتبه باشند قمر و

طالع وقت در برج ذو جسدین باید که باشد و قمر در طالع وقت بجمله مهمات نشاید احتراز

کنند و باید که کارهای منقلب را بروج منقلب و ثابت را بروج ثابت اختیار کنند و اتصال

قمر با کوکبی که مناسب ان کار بود مثل جامه نو پوشیدن و بریدن را قمر در غیر بروج ثابت

متصل بزهره که کوکب زینت است و سفر را در بروج غیر ثابت و خاکی اگر سفر خشکی باشد

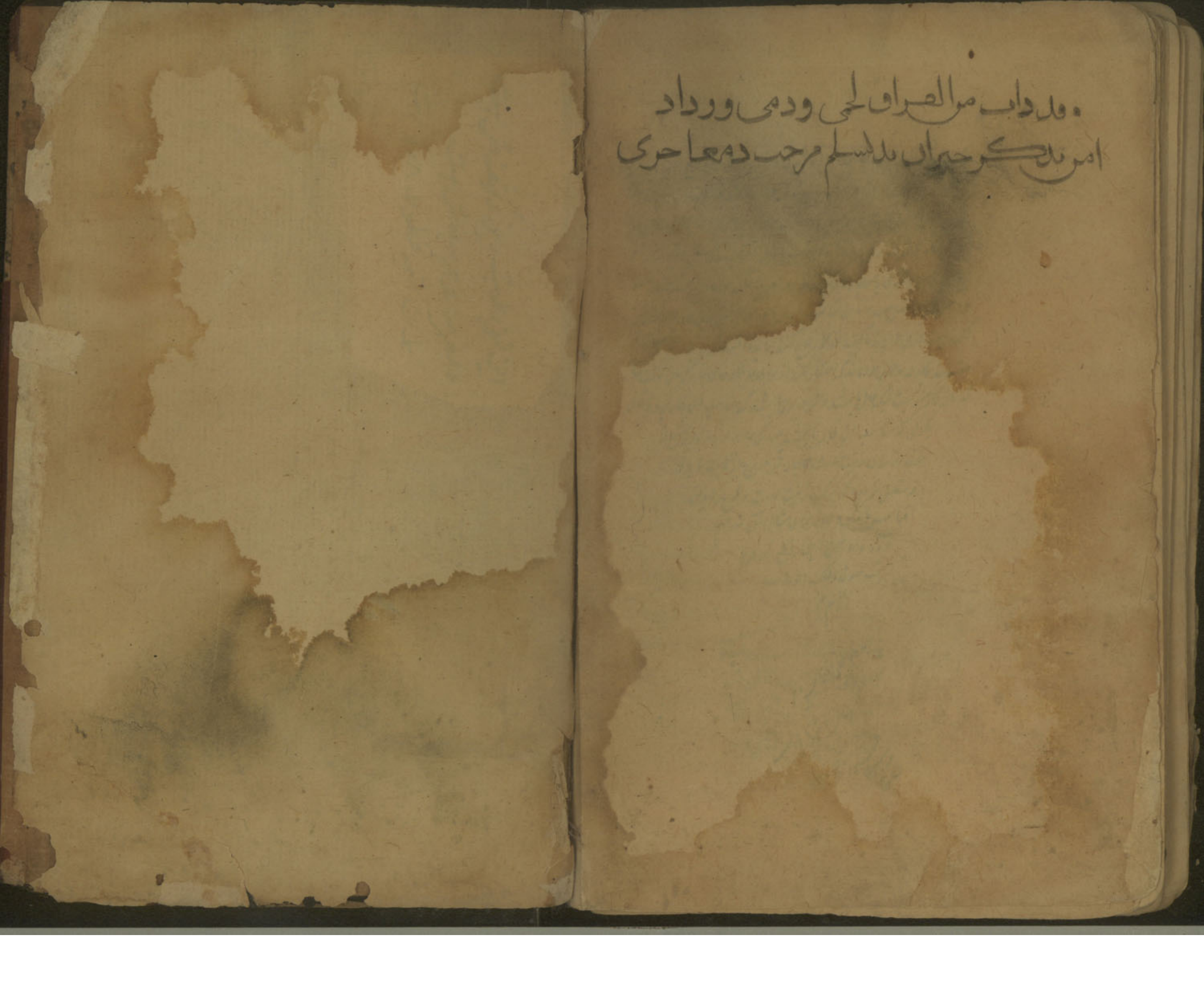
یا آبی اگر سفر دریا بود متصل بسعود و منصرف از نحوس ... که خانه سفر است و منجم که

خانه مقصد است هر دو باید که مسعود باشد ... را در برجی که بر صورت مردم بود و ان

برجها ... بود و سنبله و نیمه اول از برج قوس ... بعطارد با متراجی محمود



و نیکو باید شد نیز را قمر در خانهاء مریخ و مشتری و فصد کردن را در برج اتشی یا هوائی
نیکو بود و فصد بر دست و مسکن باید که قمر در جوزا بود و نشاندن را باید که قمر
بود در تمال در برجی ثابت یا ذو جسدین و زحل از چهارم نیک حال بود و اعمال سلطانی را
باید که ماه در شرف بود یا در خانه افتاب یا ناظر با فتاب به دوستی و تجارت را در
برج منقلب سعود عطارد یا مشتری و بیع و شری را در برج منقلب و اما در برج منصرف از سعد
و در مشتری متصل بسعد و بدین قیاس باید کرد و ما درین مختصر بدین قدر اختصار کردیم
اگر زیادت ازین خواهند با کتب این علم رجوع کنند باید دانست که هر یکی از کواکب و خانها
منسوبند بکاری و چون خواهند که اختیار کنند از برای مهم کاری می باید که ان کوکب و خانه
که بان کار منسوبست نیک حال باشد و قمر در برجی باشد که مناسب ان کار بود و متصل
بکوکبی که مناسب ان کار باشد چنانکه جامه نو بریدن و پوشیدن
چون از برای زینت است ناچار قمر در برج غیر ثابت باید بود
و متصل بزهره که کوکب زینت است و مجموع را بدین
قیاس باید کرد و از برای مثال این نه مهم
آورد و سخن اینجا قطع کردیم
تمت بعون الملک الوهاب
م م م


قد ذاب من الفراق لحمى ودمى ووداد
امن تذكر جيران بذى سلم مزجت دمعا جرى



